

سوره مبارکه احزاب

استاد اخوت

جلسات خانوادگی

مدرسه دانشجویی قرآن و عترت / آذر_اسفند ۹۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

اللهم صل على محمد و آل محمد

فهرست

۵.....	جلسه اول ۹۷/۹/۱۴.....
۵.....	برخی از ویژگی‌های سوره مبارکه احزاب.....
۱۳.....	جلسه دوم ۹۷/۹/۲۱.....
۲۳.....	جلسه سوم ۹۷/۹/۲۸.....
۲۳.....	سوره‌های مکی و مدنی.....
۲۴.....	سوره احزاب و زمان پیامبر.....
۲۵.....	بررسی آیات ۲۱ تا ۲۶.....
۲۵.....	رسانه و سوره احزاب.....
۲۶.....	اسوه حسنه.....
۲۶.....	نفی شباهت به کفار.....
۲۷.....	يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ.....
۲۹.....	اسلام و ایمان.....
۲۹.....	قاعده لعن.....
۲۹.....	ذکر قوی عزیز.....
۳۰.....	رعب.....
۳۱.....	جلسه چهارم ۹۷/۱۰/۵.....
۳۱.....	نگاهی به حکومت دینی.....
۳۲.....	بررسی آیات.....
۳۲.....	انواع مسائل.....
۳۳.....	گزاره های یقینی.....
۳۴.....	خیانت همسران رسول اتفاق نیفتاده است.....
۳۴.....	جاهلیت و خروج از آن.....
۳۵.....	اهل البیت.....
۳۶.....	رجس و رجز.....
۳۶.....	قول معروف.....
۳۶.....	طیب و طهارت.....
۳۸.....	جلسه پنجم ۹۷/۱۰/۱۲.....

۳۸ بررسی آیات ۳۳ تا ۳۵
۳۸ دلیل توصیه‌هایی که به همسران پیامبر شده است
۳۹ دستوراتی برای داشتن خانواده توحیدی
۴۰ کرامت دادن به انسان بوسیله تطهیر اهل بیت
۴۰ تلاوت آیات و حکمت
۴۰ اتصال با اهل بیت
۴۲ صفاتی برای تطهیر شدن
۴۴ جلسه ششم ۹۷/۱۰/۱۹
۴۴ نظام قبیله‌های
۴۵ آیات ۳۶ تا ۳۸
۴۵ عدم توجه به امر رسول
۴۷ آخرتگرایی
۴۸ اوامر مشروط اوامر مطلق
۴۹ حرج
۵۰ جلسه هفتم ۹۷/۱۰/۲۶
۵۰ سوره احزاب سوره نظام سازی است
۵۰ ایرادهای انسان در حوزه ارتباط با خدا
۵۲ آیات ۳۹ تا ۴۳
۵۲ ابلاغ رسالت
۵۲ ذکر کثیر
۵۷ جلسه هشتم ۹۷/۱۱/۳
۵۷ مرور آیاتی که محل ذکر هستند
۵۸ بررسی آیات ۴۱ تا ۴۶
۵۸ ذاکر کردن مردم از کارهای انبیاء است
۶۰ بیان خصوصیات پیامبر به عنوان خصوصیات ذکر
۶۳ جلسه نهم ۹۷/۱۱/۱۰
۶۵ شاهد، مبشر و نذیر
۶۶ دعا و داعی

۶۷	سراج منیر
۶۸	جلسه دهم ۹۷/۱۱/۱۷
۶۸	ایجاد تمایز
۷۰	آیات ۴۱ تا ۵۰
۷۲	سه عامل ایجادکننده عدم توانایی در متمایز کردن
۷۶	جلسه یازدهم ۹۷/۱۱/۲۴
۷۶	آیات ۵۳ تا ۵۸
۷۸	حیا
۸۰	تسلیم رسول بودن
۸۲	جلسه دوازدهم ۹۷/۱۲/۱
۸۲	صلوات
۸۳	آیات ۵۹ تا ۶۹
۸۵	آیات ۷۰ تا ۷۳
۸۶	جلسه سیزدهم ۹۷/۱۲/۸
۸۶	قول سدید
۹۱	جلسه چهاردهم ۹۷/۱۲/۱۵
۹۵	جلسه پانزدهم ۹۷/۱۲/۲۲

- برای سلامتی خودتان و همه شیعیان عالم صلواتی ختم بفرمایید.
- جهت استجاب دعاهاهایی که لازم است کرده باشیم، صلواتی ختم بفرمایید.
- برای اینکه مسیر هر آنچه لازم است بدانیم برای ما باز شود، صلواتی ختم بفرمایید.
- برای اینکه غم همه شیعیان، عالم بالاخص حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برطرف شود و به سرور هدایت همه مردم آراسته شود، صلواتی ختم بفرمایید.

برخی از ویژگی های سوره مبارکه احزاب

بحث سوره احزاب به طور مشخص در مورد مسائلی است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در زندگی شخصی و اجتماعی شان به نوعی درگیر آن بودند و البته تمام قرآن اینگونه است، اما سوره مبارکه احزاب ویژگی هایی دارد که بسیار جای تأمل دارد. برخی از این ویژگی ها را بررسی می کنیم:

۱. سوره در **زمان** خاصی نازل می شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سیزده سال در مکه بوده اند که قابل تقسیم بندی به سه مقطع است. دوره مدینه را می توان به سه و حتی چهار مقطع تقسیم کرد. سوره احزاب در مقطعی نازل می شود که جامعه ارادتش به حضرت در حال کمرنگ شدن است. قبل از این سوره، ارادت هایی که به حضرت داشته اند، خیلی ویژه بوده است اما ظاهراً تردیدهایی در دل افراد بعد از این سوره وجود داشته است که محل بی اعتنایی به نظام ولایی می شود. شاید بتوان گفت شروع بحث سقیفه و شکاف جامعه از این سوره شروع شده است و نقطه انحرافی که در مدینه شکل می گیرد از سوره احزاب شروع می شود. مطالعه سوره احزاب تعیین کننده نقاط عطف انحراف در یک جامعه دینی است و به همین نسبت، مقابله با آسیب ها به معنای مقابله با این نقطه عطف است و موضوع برای کسانی که اهل تحلیل سیاسی هستند، بسیار جدی است. برای حفظ یک انقلاب، سوره لازمی است.

۲. **نقش زن** در این داستان خیلی اهمیت دارد. تا قبل از این سوره به نقش تخریبی زنان پرداخته نشده است اما از این به بعد نقش تخریبی زنان و البته نقش اصلاحی آنها به طور واضح مشخص می شود. به همین دلیل برخی از علما سوره احزاب را شبیه به سوره نور معرفی می کنند. چون سوره نور به طور واضح مربوط به خانواده و نظام خانواده است، بالاخص مقام زن. می گویند بین این دو سوره آیات مشابه و همگرایی دارند. اگر سوره دیگری بخواهد به سوره نور جهت نظام خانواده اضافه شود، سوره احزاب است، به ویژه به خاطر بحث نقش زنان در آن.

۳. سومین خصوصیتی که این سوره دارد و آن را به سوره مبارکه بقره نزدیک می کند این است که به **نظام مسائل** اشاره می کند و سوره را به قطعه هایی از مباحث مختلف تبدیل می کند. سوره ای است که در آن مسائلی که در یک

حکومت دینی اتفاق می‌افتد را به دقت بررسی می‌کند و برای هر کدام احکام لازم را صادر می‌کند. طرح این نظام مسائل، موضوع مهمی است. نظام مسائل، ذهن افراد را به نیازهای جامعه معطوف می‌کند. نظام مسائل این سوره مثل سوره بقره خیلی متعدد و متکثر است. اگر کسی که بخواهد نظام مسائل کار کند و نه نظام موضوعات و به سمت نیازهای جامعه برود، باید سوره احزاب و بقره را مطالعه کند. خیلی‌ها می‌گویند سوره غرض واحد ندارد، این به این معناست که تنوع نظام مسائل آن بالاست و یک فرد معمولی نمی‌تواند غرض واحد آن را پیدا کند.

۴. خصوصیت این سوره که بسیار ممتاز است، بحث **صلوات** است. صلوات جامع همه اذکار توحیدی است و می‌توان گفت توحید عملیاتی است و نه توحید عملی. توحید عملیاتی یعنی کسی اگر بخواهد نظام‌سازی توحیدی کند، باید روی صلوات کار کند. صلوات یعنی پیاده‌سازی اذکار توحیدی. بیان علمی و دقیقی که اذکار توحیدی در جامعه پیاده می‌شود و در آن ماندگار می‌شود. این سوره محل تجلی و نزول آن است و به ما می‌آموزد که صلوات چیست و راز و رمز آن چگونه است. برخی از علما حرف‌های عجیبی در مورد صلوات گفته‌اند. برای کسی که صلوات مهم باشد، این سوره مهم می‌شود.

۵. **گزاره‌های جزئی** در سوره زیاد است و مثلاً در مورد فرد مشخصی حرف می‌زد. در قرآن نوعاً چنین مدل آياتی نداریم و اکثراً دلالت بر مباحث کلی دارد. این موضوع دلالت بر یک نظام روش‌شناسی خاصی دارد که باید از گزاره‌های جزئی بتوان حکم استخراج کرد اما حکمی که ربطی به گزاره جزئی نداشته باشد و راه استفاده از سیره را بما هو سیره، به انسان می‌دهد چون سیره نوعاً جزئی است. سیره امامان حجت است اما آیا هر کاری که کرده‌اند حجت است؟ قید لازم دارد؟ چگونه باید قید بخورد؟ مثلاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خرما خیلی علاقه داشتند. یکی بگوید با وجودی که خرما برای من ضرر دارد، می‌خورم چون سیره چنین است. آیا باید خرما بخورد یا خیر؟ در مورد بقیه موارد چگونه است؟ سوره احزاب در این مورد روش می‌دهد و این، در این سوره خیلی ویژه است.

از سوره توقع داریم که در ما ایجاد یک **بینش سیاسی** بکند. زندگی‌های خانوادگی ما را به زندگی‌های سیاسی و اجتماعی تبدیل کند. از حالت زندگی‌های انفرادی سر در گریبان خود خارج کند و به صحنه بیاورد. کار سوره احزاب این است که ما را از همراهی با منافقینی که به دین و حکومت ضربه می‌زنند، خارج کند. همراهی‌های ناآشکار با منافقین و کفار که با یک سکوت و خروج از امر به معروف و نهی از منکر اتفاق می‌افتد و جامعه را با وجود نماز خوان بودنش، به ورطه سقوط می‌کشاند. توقعی که از سوره داریم این است که خانواده‌ها را به خانواده‌های فعال در اجتماع تبدیل کند. خانواده‌هایی امیدوار و سرشار از فیض که صلوات خداوند را به دیگران انتقال می‌دهند و حالت ناامیدی و یأس ندارند.

اگر بگویند بعد از این سوره انتظار شما اجابت شد یا خیر، می‌گوییم در یک صورت اجابت شده است؛ اینکه ما روحیه انقلابی بودن و ویران‌کننده کفر را در وجود خود تداعی کرده باشیم و قوت و نیرویی در ما القاء شده باشد که از حالت خمودی و ناامیدی که برخی اوقات درگیر آن هستیم، خارج شویم. این خاصیت این سوره است و ثواب قرائت این سوره انقلابی بودن و انقلابی ماندن است!

بنظر می‌رسد این موضوع خیلی مهم است و اگر انسان انقلابی نباشد خیلی وقت‌ها با سکوتش و نبودن در صحنه‌ها با منافقین همراه می‌شود. این سوره مقدمه یا مطلع سوره توبه است. برای اینکه کسی جزء **قاعدين** سوره توبه نباشد، این سوره به نحوی به سوره توبه متصل است اینگونه که افراد را از وضعیت سوره توبه خارج می‌کند. اتفاقاً رهبری (مدظله العالی) هم در صحبت‌هایشان به آیات این سوره خیلی اشاره دارند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱)

در این سوره اسماء الهی با «کان» آمده است. سوره‌هایی که با «کان» می‌آید، وضع خاصی دارند و در قرآن نیز محدود هستند. «کان» به معنای، بود است. این تعبیر نشان از تردیدی است که در مخاطب ایجاد شده است و با زمان ماضی آن را اصلاح می‌کند.

ماضی در قرآن به معنای ثبوت بیش از حد است. اما مثل این است که بگویند خدا از همان اول هم مومنین را نصرت می‌داده است. البته این موضوع وجوه مختلفی دارد و این یکی از وجوه آن است. علیم حکیم بودن خدا یعنی همیشگی است و مخاطب گمان کرده که ممکن است گاهی خدا علیم حکیم نباشد!

امام صادق (علیه السلام) در مورد خطاب‌هایی مانند این آیه می‌فرمایند، چنین خطاب‌هایی در واقع خطاب به عموم مردم هستند و در واقع به پیامبر گفته می‌شود تا مردم بدانند خدا از پیامبر چنین خواستی داشته است. جامعه به کفار میل پیدا می‌کند و تحت منویات منافقین قرار می‌گیرد. منافقین کسانی هستند که کفر خود را پنهان می‌کنند و وقتی پیامبر جلوی کفر و نفاق را می‌گیرد، این افراد ناراحت می‌شوند.

ای مردم اگر پیامبر با کفار و منافقین برخورد غیر مسالمت‌آمیز می‌کند به دلیل این است که من به او امر کرده‌ام! او سر خود این کار را نمی‌کند! این خیلی درد است و نشان‌دهنده تردیدی در مردم است که خدا باید بگوید «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ» یعنی ای مردم حواستان باشد که پیوند نداشتن با منافقین دستور من است، با پیامبر ننگید با من

بجنگید. هیچکسی با تقواتر از پیامبر نبوده و نیست و قطعاً ربطی به کفر و نفاق نداشته است که بخواهد امر به تقوا و عدم اطاعت شود، بلکه عده‌ای تمنای اطاعت از کفر و نفاق را دارند اما پیامبر چنین اجازه‌ای ندارد. گویی خدا به پشتیبانی رسول آمده است.

سوره را در همان زمان خودش بخوانید و در فضای نزول سوره، سوره را بررسی کنید تا ببینید کفار و منافقین و مومنین در آن شرایط چه می‌کرده‌اند. خواندن سوره در زمان خودش خیلی دردآور است. پیامبری که مردم برای آب وضوی او مسابقه می‌گذاشتند، چه می‌شود که یک مرتبه در کمتر از چند سال شروع می‌کنند حرف‌هایی را به رسول می‌زنند و به راحتی او را کنار می‌گذارند. بررسی این موضوع که چه می‌شود که چنین اتفاقی می‌افتد، خیلی مهم می‌شود.

پیامبر در این سوره به عدم اطاعت از کفار و منافقین امر شده است. بنابراین در این سوره باید به دنبال این بگردیم که کفار و منافقین چگونه از رسول چنین چیزی را می‌خواستند. پیدا کردن مواردی که کفار و منافقین برای اطاعت رسول، از خودشان برنامه داشته‌اند.

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲)

پیامبر هر کاری می‌کند باید بر اساس وحی باشد و ما باید این موضوع را بدانیم. و باید بدانیم که وقتی پیامبر از وحی تبعیت می‌کند آثار و تبعات زیادی برای جامعه دارد. «خبیر» یعنی ما به ازای این تبعیت از وحی ممکن است خیلی‌ها پول‌دار شوند و خیلی‌ها هم پولشان را از دست بدهند. «إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» یعنی این تبعیت از وحی آثاری خواهد داشت که برای برخی خوشایند و برای برخی ناخوشایند خواهد بود. این عبارت، کد در قرآن است. یعنی رخدادهای جزئی پس از یک سونامی که ایجاد می‌شود و اثرات مشخصی دارد و این آیه هر جایی که می‌آید، نوعاً افراد از این اتفاق آثار خوبی به جای نگذاشته‌اند.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳)

اتَّقِ اللَّهَ

وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ

وَ لَا تُطِعِ الْمُنَافِقِينَ

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ

بعد از این چهار دستور، پنجمین دستور می‌شود: تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

این امرها در این سوره در ابتدای سوره قرار می‌گیرد.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴)

گمانه‌زنی اول: کفار و منافقین خواسته‌هایی دارند که جامعه را تحت استرس و تبلیغات آن قرار می‌دهند و یک جو اجتماعی علیه پیامبر ایجاد می‌کنند.

گمانه‌زنی دوم: کفار و منافقین نیز حتما هم راستا هستند. یعنی ستون پنجم حتما وجود دارد. عده‌ای که مسجد می‌آیند اما بلندگوی کفار هستند.

«تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» یعنی پیامبر باید ایمان کامل به وعده‌های الهی داشته باشد. محل، محل صبر و آزمایش و سختی است و کلا وقتی «تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» می‌گوید طبق سوره مبارکه ابراهیم و همینطور باقی قرآن، محل فتنه و آزمایش‌های سنگین است. صحنه‌های تلخی وجود دارد که حتما باید پیامبر توکل داشته باشند.

اولین آسیبی که سوره مطرح می‌کند «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» است که هم دنیا را می‌خواهد و هم آخرت. هم می‌خواهد تحت حاکمیت دینی باشد و منافع آن را داشته باشد و هم می‌خواهد هزینه نکند. هم آخرت و هم دنیا. این خصوصیت آفتی است که منجر به اثرگذاری آن جو در بین مردم می‌شود. یعنی اگر مردم، هم خدایی و هم خرمایی شدند، از پیامبر، اطاعت از کفار را مطالبه دارند. مؤمنینی است که با داشتن چنین آفتی، کار منافق و کافر را سهل می‌کند.

«مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ»: یک سری فرهنگ‌های غلط در جامعه باب می‌شود مثلظهار. «ظهار» این بوده است که در هنگام دعوی بین زن و مرد، به جای اینکه به حل مسئله بپردازند با یک جمله طلاق را جاری می‌کرده‌اند و گفته می‌شد «تو مثل مادر من هستی»، در این موضوع حرف زیاد است. این افراد این حرف را می‌زدند و واقعا همینطور برخورد می‌کردند. فرهنگی علیه زن بوده است.

«وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ» از سویی فرزند خوانده‌ها هم فرزندان شما نیستند و قواعد مخصوص به خودشان را دارند.

«ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» لطفا هر قولی می‌دهید، حکم خدا را بدهید. تقریبا ما هر چه می‌گوییم حرف خودمان است و حرف خدا نیست. حکم را نمی‌توان بر اساس فرهنگ‌ها و آبا و رسم‌های گذشته تغییر داد.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵)

بحث دیگری مطرح می‌شود و آن هم این است که هر کسی را باید با پدرانش شناخت. همین که این افراد دین‌دار شدند، پدری معنوی پیدا می‌کنند به نام پیامبر و می‌شود «فِإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ» همین که کسی مسلمان شد، او به اعتبار پیامبر، برادر شما خواهد شد. نسبت‌هایی را خدا ایجاد می‌کند، غیر از نسبت‌هایی که قبلاً بوده است. برادری‌هایی را با محوریت دین و پیامبر مطرح می‌کند.

احکام شریعت و اسلام هر جایی عمل شود، صفت غفور رحیم بودن خدا در آنجا جاری می‌شود. خداوند به وسیله جاری شدن احکام، کم و کاستی‌ها را جبران می‌کند.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأُمَّهَاتِ جَرِينِ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً كَانَ ذَلِكُمْ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً (۶)

پیامبر از نفس مؤمنین به خودشان اولی است. یعنی هیچ انسانی حق ندارد به بدن خودش آسیب برساند. حفظ بدن واجب است اما اگر پای جهاد در میان آمد، نمی‌توانی بگویی حفظ بدن واجب است! این موضوع، اولویت در امر و نهی را از انسان می‌گیرد. تقریباً در زندگی خودمان مثلاً از بین صد تا امر و نهی ای که داریم، مثلاً ده تا را می‌دانیم که از سوی خداست.

پیامبر هر آنچه انجام می‌دهد، طبق امر و نهی‌های خداست. صلوات جریان امر و نهی خدا در زندگی انسان و جامعه است. امر و نهی‌ها جزئی است. صلوات یک امر موهوم و کلی نیست و ناظر به جزئیات است. در زندگی و ارتباط با دیگران هم همین است. فرق دارد که تو واسطه امر و نهی الهی به خانواده و دیگران باشی یا امر و نهی‌های خودت را برای آنها داشته باشی! پیامبر اگر به من و شما امر می‌کند، دلیلش این است که خدا گفته است. ویژگی رحمت پیامبر نیز همین است. بدون وحی رسول مجوزی برای کاری ندارد و این موضوع در سوره نجم این موضوع ثابت می‌شود.

به وسیله مجری امر و نهی باید خدا را دید. این در هر دوره سنی جاری است و آنچه باید در همه دوره‌های سنی منتقل شود «لا اله الا الله» است. در بازی با بچه، خدا را نیت کن و بعد بازی کن تا تو در بازی با طفل، مأمور خدا باشی! این قطعا در تربیت بچه تأثیر خواهد داشت. خدا یک لفظ نیست، خدا حقیقت است. این در چهره و حرف‌های تو نمایان می‌شود و قطعا اثر دارد.

حدیث ثقلین به این دلیل است که این دو از هم جدا نمی‌شوند چرا که مصادیق کتاب، عترت است. قرآن به وسیله اهل بیت (علیهم‌السلام) شرح و بسط داده شده و عملیاتی می‌شود. قرآن و عترت (علیهم‌السلام) بستری را برای اتصال به خدا فراهم می‌کند و نفس مؤمن را به انواعی از وحی از جانب خود خدا متصل می‌کند. هر انسانی به عنوان مخلوقی که دارای حیات است به نظام و حیاتی خدا متصل می‌شود. این کتاب خدا و عترت جنبه سامان‌دهی او را پیدا می‌کند. الهامات و وحی‌هایی که برای نوع انسان قرار داده شده است به انسان می‌رسد و انواعی از دریافت‌های غیبی را به دست می‌آورد.

قرار است پیامبر ما را با خود خدا متصل کند. در اتصال با خدا در هر لحظه دریافتی وجود دارد که البته این دریافت انسان را مستغنی از کتاب و عترت نمی‌کند اما با به دست آوردن این اتصال، تازه متوجه آیات می‌شوید. خدا می‌خواهد هر انسانی مستقلاً به او وصل شود و هر کاری را که با پیامبرش کرد با هر انسانی انجام دهد. این خیلی مهم است. آرزوی ما این نوع اتصال است. باید در هر لحظه بدانم که خدا چه گفته تا آن را انجام دهم. قرآن و روایات این اقتضاء را ایجاد می‌کند.

اولین مشکلی که در این زمینه وجود دارد این است که خود را لایق خدا و خداخواهی نمی‌دانیم و همیشه احساس می‌کنیم که یک دوری با خدا داریم که هیچگاه تبدیل به قرب نمی‌شود! این مهم‌ترین خطر و جدی‌ترین خطر است. خداخواهی را به گروه خاصی نسبت می‌دهیم. باید بدانیم که خداوند غیر از این را برای هیچکس نپسندیده است.

دومین مشکل این است که اگر انسان بخواهد کاری را انجام دهد، به هر طریقی هم که شده، آن را انجام می‌دهد. این موضوع را هم در لیست کارهای خود قرار دهید. خداوند در حوزه توحید، ایمان را در لابلای بلاها قرار داده است. باید سعی کرد. برای نماز شب شاید باید یک‌سال با خود کلنجار بروی تا بتوانی بلند شوی. توحید ربوبی را باید خواست.

سومین مورد این است که خداوند یک لفظ نیست. خدا در همه جا هست. خدا را همه جا می‌توان دید. وقتی هست، لذتی دارد که می‌شود آن را فهمید و نبودنش نیز غمی دارد که قابل فهم است. بودن و نبودنش را می‌توان از نشانه‌هایش فهمید.

بدحالی انسان از کم‌خدایی اوست. هر کسی خدا را کم داشته باشد، به همه چیز بند می‌کند. خدا هست دیگر فرد بند نمی‌کند! خدا با غم جور نمی‌شود، خدا با عدم نشاط و افسردگی جور نمی‌شود. خدا رحمت است. هر زمانی که هست را بفهمد و از دست ندهد.

این سومین مورد خیلی به ما مربوط می‌شود. هر کس که برایش خدا نبود و به چیزهای دیگر گیر داد، از خدا دور می‌شود. طبق سوره فصلت گوشش کمتر می‌شود و باید خیلی بلندتر داد بزند! سوره فصلت سوره سمع است و می‌گوید که چگونه

انسان کور و کر می شود. این نکته چهارم است که طبق سوره فصلت، اگر احساس کردی خدا من را نمی بیند و صدای من را نمی شنود، یعنی کور هستی و کر! سوره های فصلت و سجده در این موضوع، خیلی عجیب هستند.

پنجمین مورد این است که اگر گفתי وای چه کنم، فکر نکنی خدا دور است «ان راحل علیک قریب المسافه» اگر حس کنی نمی شود، باز دورتر می شوی. بدی انسان این است که بند می کند و اخلاقش بد می شود. کاری می کند و گرفتار می شود و خدا را نمی بیند. این توجه به گرفتاری و دوری، او را بیشتر دور می کند. طبق سوره مبارکه زمر خدا همیشه آغوشش باز است. اگر کسی اسراف خودش را فهمید، دچار قنوط نشود. ناامیدی چیز بدی است.

انسان بگوید خدایا کاری نمی کنم مگر به اذن تو. همان کاری که حضرت موسی (ع) در سوره قصص کرد. بعد از آن انسان هر کاری انجام داد، بگوید خدایا این کار را فقط برای تو انجام می دهم. یا حکم شرعی دارد یا حکم عقلی. حکم عقلی یعنی حکمی که عقل کشف کرده است و مربوط به وحی است. عقل واسطه بین ما و حکم است برای فهم، خودش حکم نمی دهد. حکم عقلی به این معنا نداریم. اخذ الزامات در همه حوزه های زندگی باید از وحی باشد و نظام های خدایی، نه تجربه و هوای نفس.

با اتصال به پیامبر جهانی باید حتما جهانی فکر کرد. برای پیاده سازی امر و نهی الهی چه باید کرد؟

آیه شش آیه پر رمز و رازی است.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا (۷)

لَيْسَ لِلصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (۸)

- برای حل مشکلات جامعه مسلمین و سلامتی همه شیعیان، صلواتی ختم بفرمایید.
- برای اینکه ان شاء الله خداوند تفضلی کند و عقب ماندگی های ما را به نحو احسن جبران شود و به کارهایی توفیق پیدا کنیم و حرف هایی را بشنویم که نواقصی را که به مرور زمان در ما ایجاد شده است ان شاء الله برطرف شود، صلواتی ختم بفرمایید.
- برای اینکه ان شاء الله خود را در محضر پیامبر اعظم (صل الله علیه و آله و سلم) و در حریم قدسی ایشان بیاییم و از مواهب این زیارت استفاده کنیم، صلواتی ختم بفرمایید.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱)

بنا شد سفری به زمان پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) داشته باشیم و آیات را در زمان خودش بشنویم. چرا که وقتی که ما اسم پیامبر را می شنویم همش از خوبی های و معنویت پیامبر و مقرب بودن ایشان می شنویم و علاقه ای به ایشان پیدا می کنیم که این خوب هم هست اما وقتی بنا می شود با پیامبر زندگی کنیم، احکام پیامبر را اطاعت کنیم، ممکن است در آنجا پیامبر حاضر نشود و ما دچار نوعی دوگانگی شویم و این دوگانگی خیلی خطرناک است، انسان را به مرز نفاق و کفر می کشاند. در حالیکه انسان لَبّی یا مغزی ندارد، فکر می کند با پیامبر رحمت ارتباط دارد در حالیکه خیلی هم مرتبط نبوده است.

لذا این سوره ملموس کردن یک زندگی است که باید با پیامبر زندگی کنیم و بینیم نواقص ایمانی مان کجاست.

تقوا داشتن و اطاعت نکردن از کافرین و منافقین در دستور کار پیامبر قرار می گیرد و با صفت علیم و حکیم خدا ارتباط پیدا می کند.

مشخص است که جامعه نسبت به علم توأم با حکمت خدا دچار ضعف اعتقادی است و احساسش بر این است که خدا جاهایی را یا نمی داند یا اگر می داند حکمی را برای آن در نظر نگرفته است یا اینکه احساس می کند که خدا امور را به مسلمانها واگذار کرده است و در این امور دخالت نکرده است. بحث سیطره نداشتن نیست بلکه می گویند خداوند چنین کاری نکرده است و یا علمش را بر امور نافذ نکرده است یا در جاهایی حکمش را جاری نکرده است و خلاء حکمی دارد.

این برای یک جامعه خیلی طبیعی و عادی است. یعنی مثلاً اگر در جامعه اختلافی صورت بگیرد، سعی می کنیم با عقل و منطق خودمان آن را حل می کنیم و هیچوقت فکر نمی کنیم که این حکمی داشته باشد. به ندرت پیش می آید که برای حل مشکل به دنبال حکمی از سوی خدا باشیم، در حالیکه همه چیز حکم دارد. پس این شد نکته اول.

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲)

دومین بحث که در آن جامعه باید مورد توجه قرار بگیرد این است که کارهایی که باید در جامعه صورت گیرد باید بر اساس وحی الهی باشد. یعنی از وحی تبعیت شود. دلیلش را به خبیر بودن خدا ربط می دهند. «خبیر بودن» خدا یعنی خداوند از جزئیات امور به صورت تفصیلی خبر دارد و آگاه است. هر گاه خبیر در آیه ای و سوره ای می آید، در مورد اتفاقاتی صحبت می شود که ریزه کاری زیاد دارد. جزئیات زیاد دارد. آنقدر زیاد است که انسان خیلی وقت ها برایش قابل احصاء نیست و خداوند از آن آگاه است. برای همه این رویدادهای حادثه خیز هستند و به واسطه آن اعمال زیادی انجام می دهد و به همین دلیل صفت خبیر آورده می شود. اختلاف خانوادگی است و بین مرد و زن صحبت هایی رد و بدل می شود و خداوند به جزئیات سخنان این ها واقف است و آنها را در دادگاه عدل احضار می کند. خداوند به جزئیات امور آگاه است و انسان باید هر کاری که می کند بداند که بر اساس وحی آن کار را انجام می دهد. اینکه بدانیم در امور جزئی امر خدا چیست، خودش محل بحث است.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳)

فضای این بحث خیلی برای جامعه و اجتماع باز است و بحث توکل خیلی مهم است و نوعاً هم برداشت های مختلفی از توکل وجود دارد. «توکل» به معنای اتکا و اعتماد به وعده های خداست یعنی اگر خدا وعده ای داده است، حتما وعده اش صدق است و به این می گویند توکل. توکل با تسلیم و تفویض و رضا فرق می کند. توکل بخشی است که انسان اعتماد می کند و اصل هر پیشرفتی هم بر اساس توکل است. اگر سخنرانی رفتید و در دل شما آشوب باشد که آیا این حرف ها که سخنران می زند درست است یا خیر و یا اگر مشاوره ای رفتید و نتوانستید به او اطمینان کنید، غیر ممکن است که بتواند بر روی شما اثر بگذارد. اگر کاری را خواستید شروع کنید و به درستی آن نتوانستید اعتماد کنید غیر ممکن است که آن کار را بتوانید انجام دهید. اعتماد در واقع ذخیره ای است که نوعاً قدر آن را نمی دانیم و به همین دلیل روی آن خیلی حساب نمی کنیم.

هفت سال اول، هفت سالی است که باید اعتماد فرزند به پدر و مادرش جلب شود و آنها را به عنوان ولیّ خودش قبول کند. اگر کسی توانست در هفت سال اول این اعتماد را ایجاد کند، در امر تعلیم و تربیت موفق است و اگر کسی نتوانست، پدر و مادر موفق نیست. البته ممکن است معلمی پیدا شود و این کار را انجام بدهد. بیشتر از هر چیزی و هر آموزشی در دوره اول، جلب اعتماد اهمیت پیدا می کند. جلب اعتماد پایه ای ترین عنصر در پذیرش ولایت در همه امور زندگی می شود.

در خانواده و ولایت همسر بر همسر نیز همینگونه است. اگر اعتماد ایجاد نشود، اصلاً ولایت جاری نمی شود. جریان هر ولایتی با توکل اتفاق می افتد. توکل را می توان همان دلگرمی و اعتمادی که از روی محبت جاری شده باشد، معرفی کرد. واژه خیلی

جالبی است و بهترین تعبیرش هم این است که انسان بتواند به طرف مقابلش تکیه کند و او نیز تکیه گاه خوبی باشد. وقتی تکیه می کند فرو نریزد و احساس امنیت داشته باشد و ضربه نخورد لذا ارتباط خیلی جدی با ایمان دارد. بن هر ایمانی بحث اعتماد آن است.

در سوره مبارکه اسراء خلاصه کتاب حضرت موسی (علیه السلام) را همین موضوع مطرح می کند، «و توکل علی الله و کفی بالله و کیلا». یعنی این موضوع می تواند خلاصه یک کتاب آسمانی مانند تورات باشد. این نکته مهمی است. اگر کسی جنگ رفته باشد، این حرف را با تمام وجودش درک خواهد کرد. اگر به فرمانده اعتماد نداشته باشید، دودل می شوید و باعث لطمه زدن می شوید.

توکل در سوره موضوع مهمی است. اگر پیامبر، پیامبر است و به وحی متصل است، به او اعتماد کن. اگر گفت جنگ، به جنگ برو و اگر گفت صلح، صلح کنید. دلت نلرزد و به او تکیه کن.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴)

نکته بعدی که در این جریان هم زیستی با پیامبر است این است که هر کسی که دل به پیامبر داد، لطفا دلش را برای دیگری خرج نکند و همین جا بگذارد کنار پیامبر! اگر کسی دل به پیامبر داد و دل به خانواده و بچه و کار و... هم داد این دل تقسیم می شود و مرکز مدیریتش چند جا می شود. شما یک مرکز مدیریت بیشتر ندارید. مرکز مدیریت شما می شود پیامبر. تعیین اینکه چه کسی ولی ماست و مرکز مدیریت قلب ما را دارد، یکی از مهم ترین موضوعاتی است که در این سوره مطرح می شود.

در این راستا سنت های جامعه می توانند به صورت القایی مدیر باشند، مثل اینکه مثلا ما برای طلاق و ازدواج قوانین خاصی قرار می دهیم که این ها در شرع نیامده است. دومین چیزی که ممکن است در مدیریت قلب ما ایجاد اختلال کند، مفاهیم های جامعه است. یعنی کسی را فرزند خوانده خود قرار می دهید و یک فهم عمومی ایجاد می شود که این فرزند شماست، حتی این ها نباید غلبه کنند. اگر رسول یا خدا حاکم نباشد، طبیعتا فهم های عمومی جاری می شود و در وضعیت زندگی روزمره ما از این فهم ها زیاد است مثل عرفیاتی که ایجاد می شود در صورتی که این عرفیات چندان هم درست نیست.

مرکز مدیریت انسان اگر شرع و وحی نباشد لاجرم و به طور طبیعی سنت ها و عرفیات جایگزین آن ها می شوند. این ها جای رسول را می گیرند و حاکم می شوند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به لحاظ اقلیم یا به لحاظ سن مبارکشان یا به لحاظ شأن نبوتشان کاری را انجام می دهند. اینها به لحاظ تبعیت از ما ساقط می شود به دلیل موضوعش. اینکه پیامبر در کارهایش، شأن اختصاصی نیز دارد و ما نمی توانیم شأن اختصاصی را از پیامبر سلب کنیم چون او هم بشری است مثل ما.

اگر کسی قلبش را به پیامبر ندهد به این معنا که تبعیت از رسول نکند و به این معنا که پیامبر را در لحظه لحظه عمرش حس کند و تبعیت کند و قلبش به عنوان مرکز توجه به پیامبر به صورت خالصانه نباشد، به طبع این اتفاقی که برایش می افتد این است که باید ولایت کسی دیگر را بپذیرد. اگر بنا بود زیر بار کسی برود چه کسی بهتر از پیامبر، اما مع الاسف زیر بار سنت و فهم عمومی و عرفیات می رود. چون اینها مخفی هستند، آدم نمی داند از کجا می خورد.

اگر کسی در زندگی اش بنشیند و فهرستی از مواردی را که سنت است تهیه کند و سنت هایی که شرع اصلاً قبول ندارد را مشخص کند، بعد ببیند چقدر این سنتها در زندگی اش حاکمیت دارد، متوجه مطلب خواهد شد. یا مثلاً اتفاقی در زندگی انسان افتاده است که خوش یمن نیست، برگردد و به رفتارهای خودش توجه کند و زمینه های بروز آن مورد را بررسی کند. به طور طبیعی می تواند چند مورد تبعیت از عرف و سنت هایی که معلوم نیست از کجا آمده است را در رفتارهای خودش مشاهده کند. اینها جای وحی و پیامبر را گرفته است.

شما زمانی در مسجد پیامبر پشت سر او نماز می خوانید، اما یک مرتبه نسبت به پیامبر تردیدهایی دارید. ریشه تردید را که نگاه می کنید می بیند که پیامبر را قبول کرده اید اما در کنار پیامبر، چیزهای دیگری را هم قبول کرده اید! می گویم این حوض ترک برداشته و دیگر آب در آن جمع نمی شود یا مثلاً توپ سوراخ شده، باد در خودش نمی گیرد، دیگر امر خدا در آن واقع نمی شود. چطور یک قلب ترک برمی دارد؟ به وسیله پذیرش سنت های جاعلی (نه جاهلی) جامعه و ترجیح دادن آن به پیامبر و وحی. این سوراخ قلب، سنت های جاعلی است. این سنتها بر دو دسته است. یکی سنت های جاعلی است که بر اساس آن قضا و حکم صادر می شود و یکسری هم سنت های جاعلی است که بر اساس آن حسن و قبح ایجاد می شود. این دو سنت جامعه را احاطه می کند و از فرهنگ های قبلی یا فرهنگ های مجاور و بین المللی می آید. بنابراین هر چیز بین المللی را هم نمی توان گفت امر فطری، برخی اشتباه نکنند. جعل بین المللی هم ممکن است صورت بگیرد. این می شود نقطه های ترک برداشتن برای مؤمنین. خیلی از ناراحتی های افراد از یکدیگر به جعلیات باز می گردد.

در مصادیق عینی جامعه، گاهی برخی از رخدادها و رویدادها وقتی اتفاق می افتد، عین یک حقیقت اتفاق می افتد. یعنی اگر کسی مسائل جعلی و قراردادی جامعه برایش عین وحی شد، گویی که در قلبش دو تا مدیریت قائل شده است. گویی یک چشمش می گوید گریه کن و چشم دیگر می گوید بخند! یک گوش صدای مداحی می خواهد و گوش دیگر ترانه شنیدن می خواهد و ... خیلی از ما دچار چنین وضعیتی هستیم. وقتی چنین کسی پشت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قرار می گیرد و وقتی

ایشان دعوت به جهاد می‌کنند، حتما چنین فردی را ترس فرا می‌گیرد. نمی‌تواند شجاع باشد. کسی که اهل جعلیات جامعه باشد، نمی‌تواند شجاع باشد. شجاعت را برخی به مسائل اخلاقی و ژنتیک ربط می‌دهند در حالیکه شجاع کسی است که می‌تواند به رسول توکل کند و وقتی فرمان جهاد می‌دهد، پشتش به رسول گرم شود و سپس به جلو برود. به این معنا هیچکس شجاع نیست. شجاع یعنی اینکه می‌تواند تکیه کند به رسول و ترسو یعنی اینکه جاخالی دارد و مصلحت‌اندیشی می‌کند.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵)

این آیه خیلی مطالب شفاف و واضحی برای ما دارد. وقتی پیامبر به مدینه تشریف می‌برند، اتفاقی که می‌افتد این است که مثلاً قبلاً زمین و خانه و فامیل و خانواده داشته‌اید و با آمدن پیامبر، پیامبر می‌شود پدر همه و مالکیت اموال آن شهر و همه به دست پیامبر می‌افتد. مثل فرزندی که همه زندگی‌اش در اختیار پدر است. پیامبر را بالادست همه روابط می‌داند. رسول می‌شود صاحب اولاد و اموال و کل ساختار فرد و پذیرش این موضوع برای افراد خیلی سخت می‌شود.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً (۶)

خدا در این سوره از گفتن حق ابایی ندارد اینکه می‌گوید «ازواجه امهاتکم» منظور این است که خیالتان راحت باشد، وارد چنین بیتی شده‌اید. حد بیت شده است کل مدینه، بلکه هر جایی که اسلام هست. همه ما به اعتبار پیامبر برادران و خواهران یکدیگر هستیم.

جالبی داستان در این است که پیامبر تنها نیامده است بلکه گروهی هم به همراه دارد. اول کار باید کسانی که اسلام را می‌پذیرند دارایی‌ها و اموالشان را باید تقسیم کنند. بعد افراد باید به کسانی اعتماد کنند که قبلاً آنها را ندیده‌اند. فقط بحث مادیات نبوده است، این‌ها از امنیت خود و خانواده‌هایشان نیز می‌ترسیدند. ما فکر می‌کنیم زندگی با پیامبر امری ساده و معنوی و راحت است! اما در همان ابتدا با علامت سوال‌های زیادی روبرو می‌شوید. کسی آمده که مؤمن شده است، اما پیامبر از کجا می‌دانی که او واقعا مسلمان شده است؟ خیلی از کسانی که آمده‌اند، برده هستند و نگاه به برده، نگاه ناامنی است. مردم باید اعتماد کنند و گرنه نمی‌توانند بپذیرند. عده‌ای تحلیل کردند و اتفاقاً تحلیلشان هم درست بود که در این عده مهاجرین افراد بدی هم وجود دارد. همین افراد مهاجر که توسط انصار مأوا پیدا کردند، شدند عامل سقیفه. خیلی از این تحلیل‌ها درست بود اما باید تابع وحی بود و این خیلی سخت است که بعد از تحلیل، باز هم باید به پیامبر اعتماد داشت.

به گواهی تاریخ این افراد اخلاق‌های تندی داشته‌اند، چگونه می‌شود این افراد اطراف پیامبر باشند؟ این مسائل به همین راحتی در ذهن متبادر می‌شود. در هر صورت به پیامبر ظن سوء پیدا می‌کنید.

«امهات»: ازواج پیامبر را به عنوان امهات جعل کرده است. کسی حق ازدواج با این زنان را ندارد. مادر جامعه می‌شود و باید روابط مادر و فرزندی شود و در این خیلی حرف‌هاست. تعدادی خانم تبدیل به مادر می‌شوند. باید احسان به والدین شود و بدی‌هایش را بپوشاند.

احکام در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مورد ائمه (علیهم السلام) لزوماً جاری نیست. مگر اینکه در مواردی خودشان اشاره‌ای به احکام داشته باشند.

باید سوره‌های قرآن را طوری خواند که همه استرس‌هایی که در آن زمان وارد می‌شده است، یک مرتبه به ما هم وارد شود، این می‌شود تدبیر. خودمان را در آن زمان بگذاریم و بر آن اساس بخوانیم.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً (۷)

برخی از آیات شاخص اتفاقات و رویدادها هستند. در قرآن هر جا این دو آیه ۷ و ۸ می‌آید یعنی اوضاع جامعه در حال به هم ریختن است. چون از میثاق غلیظ می‌گوید و این نشان از زلزله‌ای قوی دارد. برای وقوع آن در حال آماده‌سازی است که اگر آمد به خوبی و خوشی بگذرد.

انسان دو میثاق دارد؛ یکی با خود خدا که البته آن را با عهد معرفی می‌کنند، عهد الست و یک میثاق نیز با پیامبران دارد که خیلی غلیظ است.

«میثاق» یعنی اینکه همه انسان‌ها به نوعی پیامبران را پذیرفته‌اند و با آنها عهد بسته‌اند.

لَيْسَ لِلصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً (۸)

معیار بهشت بردن افراد این است که ببینند پای این میثاق مانده است یا خیر.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹)

داستان از اینجا شروع می‌شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حرفی می‌زند که می‌خواهد زمینه‌سازی کند و این یعنی خبری شده است.

إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱۰)

گاهی تجربه این آیات خیلی جالب می‌شود. بعید است کسی را دیده باشیم که از ترس چشم‌هایش کج شده باشد. اما زمانی کسی در مسجد بوده است و از شنیدن خبر حمله از چپ و راست، چشم‌هایشان از ترس تا به تا شد. دیدن این تصاویر حتی در خواب هم که شده بد نیست. دل‌ها به حنجره‌ها می‌رسد، گویی قالب تهی می‌کند. در خواب می‌شود کابوس. «و تظنون بالله الظنونا» یعنی این فرد باورهایش شروع می‌کند به بالا آمدن. هر کسی خدا را کم ساخته باشد و شناختش عمق نداشته باشد و صوری وارد مسجد شده باشد، شروع می‌کند به گفتن اینکه اصلاً چرا پیامبر را باور کردیم؟! و انواعی از چراها در ذهنش می‌آید. آیا خدا اینگونه خواسته است؟ ...

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱)

خود خبر سهمگین بود، منافقین هم در آن می‌دمند که ببین فقر است و بدبختی و بیچارگی! و عده‌ای در جامعه بگویند بیچاره می‌شوید.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲)

«غرور» یعنی آدرس اشتباهی، مسیری که به اشتبای رفتی، کج رفتی. شروع می‌کنند به فریب و گفتن اینکه این‌ها وعده سرخرمن است.

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳)

رسانه در آن زمان هم بوده است. کلام، مادر رسانه است، نه تکنولوژی. تکنولوژی یک ابزار است و رسانه یک صوت است. «یا اهل یثرب»؛ اسم می‌آورد با تعابیر کنایی و تحقیرآمیز. مثل اینکه بگویند ای کسانی که این محل از ده هزار سال پیش به شما ارث رسیده است، دیگر اینجا جای شما نیست! این‌ها جای شما را می‌گیرند و بعد زن و بچه شما را نگه می‌دارند. در جنگ‌ها این اتفاق می‌افتد و خیلی خطرناک است. این مربوط به جنگ احزاب است که در آن یهود و مشرک با هم جمع می‌شوند.

اگر برگردید همه کشته می‌شوید و اسیر می‌شوند. تحت تأثیر این رسانه برخی اجازه بازگشت می‌خواستند و دلیل‌شان این بود که خانه ما پناه ندارد. عوره بوده است و حصار نبوده است. مشکل این افراد پوشش نبوده است، عمداً حصار نمی‌کشیده‌اند و

خیلی هم اعتقاد به حصار نداشته‌اند. اینکه در خود جنگ هم تبلیغات مختلفی وجود دارد و عده‌ای نیز بخواهند اذن برای فرار بگیرند، همین اوضاع را وخیم‌تر می‌کند.

وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴)

خدا نکند در دنیا و آخرت خداوند بخواهد دست عده‌ای رو شود. همه اسرار نزد خدا هست.

ظاهراً این افراد به بهانه حفظ و نگهداری از خانواده‌شان می‌خواهند از جنگ طفره برونند اما باطن کار این است که این افراد ایمان در قلبشان رسوخ نکرده است و به راحتی خود را همرنگ کفار می‌کنند. با یک عرف‌سازی و با یک جو، نماز و حجاب و دین را کنار می‌گذارند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُؤْتُوا الْأَذْبَارَ وَ كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵)

این در حالی است که این فرد به جاعلیات و سنت‌های جاری هم پایبند نیست، چه برسد به سنت‌ها و جعل‌های الهی! در عرف و سنت خودشان است که در جنگ وقتی مهاجمی بیاید، کنار نروند. اما حتی همین عرف و سنت را هم کنار می‌گذارند.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶)

این آیه عجیبی است. در عین اینکه می‌گوید این‌ها در فرار کردن خود موفق نیستند، موفق هستند. به هر حال می‌میرید یا کشته می‌شوید و یا ممکن است بیست سی سال هم در دنیا زندگی کنید اما این متاع کمی است. اگر کسی از جنگی که رسول پیش‌از آن است فرار کند، زنده ماندنش نفعی برای او حاصل نمی‌کند. اگر فرار برای علم، عمل صالح و ... باشد، در هر صورت صاحب نفع نخواهد شد. این آیه را باید دائم دید، چون زمانی که انسان می‌خواهد از معرکه فرار کند به فکر منفعت است، برای خانواده‌اش و نسلش و جامعه‌اش و ... اما اگر به این رفتن اطلاق فرار شود، نفع و خیر از زندگی‌اش نخواهد دید.

این خودش یک موضوع است که در ادامه سوره به آن می‌رسیم. الان باید قائل باشیم که پیامبر هست یا نیست. اگر نیست، پس کیست که می‌تواند چنین حکم کند و اگر کسی نباشد، که با خاتمیت پیامبر و نظام عمومی قرآن منافات دارد. اما اگر هست، کیست که این حکم را به راحتی به فرد می‌دهد. باید قائل شوی به اینکه رسول زنده است و احکامش جاری است و این احکام طی فرآیندی به تو می‌رسد.

قائل شدن به جریان حکم در طول زمان و در طول تاریخ، به صورت آسان و به یمن و برکت رسول اسمش صلوات نامیده می‌شود. «صلوات» یعنی اینکه حکم خدا توسط رسول که در اینجا به نبی تعبیر شده است، چون از مقام نبوت رسول می‌گوید،

جاری می‌شود. مقام نبوت از مقام رسول بالاتر است. مقام وحی و قرآن است. مقام نبوت، حکم را در هر زمان برای هر امر به صورت ساده و به مختصر التفاتی جاری ساخته است که به اعتبار جریانش، به آن «صلوات» و به اعتبار جهتش به آن «صراط» گفته می‌شود و این دو خیلی با یکدیگر در ارتباط هستند.

در سوره‌های فرقان به موضوعات دیگری هم جهاد گفته می‌شود. هر جایی که خالی کردن این میدان باشد به آن فرار گویند. ملاک آن حفظ دین و احکام الهی است. باید بنا را بر فرار نکردن گذاشت. مجوزی برای فرار نیست.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۱۷)

داستان را به این سمت می‌برد که در انتهای این داستان قرار است انسان بفهمد نسبت به توحید نقص جدی دارند. این آیه را به دو صورت مثبت و منفی می‌توان خواند. اگر کسی اهل جهاد شد ولی و نصیر دارد. آقا و سرپرست دارد، الهام کننده و دستگیر دارند. این جنبه بشارتی است و جنبه اندازی آن شدید است.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۸)

در اینجا عده‌ای به نام «معوِّق» پیدا می‌شوند. با تأخیر در کار خیر، نشدن آن را رقم می‌زنند. برای انجام کار خیر باید سریع وارد شد و گرنه به تعویق می‌افتد و نمی‌شود. این دوتا، یک موازنه است. هر کسی در کار خیر تسریع نکند، در کار غیر خیر تسریع و عجله خواهد کرد. هر کسی در کار خیر تسریع کند، حتما در به تعویق انداختن کار شر قدرت پیدا خواهد کرد. برخی می‌گویند ما نمی‌توانیم از برخی از گناهان دست برداریم، راهش این است که در انجام آنها تعویق بیندازد یا در امور خیر تسریع ایجاد کند.

این افراد در جامعه یاد گرفته‌اند و از فرآیند تعویق استفاده می‌کنند. فرآیند جالبی است. یعنی در یک جامعه دینی حساس به کفر، خوب جواب می‌دهد.

تعویق مربوط به افراد مؤمن تر است. نفی مبارزه نمی‌کند بلکه در زمان مبارزه اسم از تدبیر می‌آورد. جانمایه تعویق را تدبیر می‌داند. اینقدر شاید شاید می‌آورد تا آنها مجهز می‌شوند. هر چقدر ما نسبت به نابودی دشمن تعویق داریم، دشمن در نابودی ما تسریع دارد و این قاعده است. هیچوقت دشمن احمق نیست که نسبت به نابودی مؤمنین تعویق داشته باشد. این معوقین برادران دینی شما هم هستند. هم فرار، هم تعویق در جامعه دینی وجود دارد و باید ظرفیت فرد نسبت به همه بالا برود.

أَشْحَهَ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشْحَهَ عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْتُكُمْ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹)

زندگی پیامبر خیلی سخت بود اما زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پنج سال حکومتشان به مراتب سختی بیشتری داشت. وقتی نهج البلاغه را می‌خوانید همین حرف‌ها را در خطابه‌ها می‌بینید. زندگی هر روز امیرالمؤمنین شبیه آیه ۱۹ است.

آرزوی سختی دارم، اینکه لحظاتی از عمر خود را کنار ایشان زندگی کنم و ایمانم نشکند. در این پنج سالی که حکومت داشتند دائما درگیر سوق دادن مردم به جنگ بودند و سه جنگ اساسی انجام دادند. ایمان‌های ما داغ نشده و در کوره نرفته است. وقتی ایمان ما کوره‌ای نیست، بسیاری از مواهب قرآن از ما سلب می‌شود. حالا باید از خدا بخواهیم در مشاهدات ملکوتی مان و در زندگی‌های مان در لحظاتی ما را در این کوره‌ها قرار دهد تا ایمان مان شکل بگیرد. از این امتحان‌ها نترسیم. برخی از سختی و مجاهدت دلشان می‌لرزد. دعا کنیم تا ایمانی داشته باشیم که در فشارهای فراوان نشکند.

تا انسان نتواند خود را با آن صحنه‌ها مواجهه کند، به ایمان در تراز این آیات نمی‌رسد. برای ما این آیات را نمی‌گویند که داستان باشد بلکه می‌خواهد بگوید تو مراقب باش از این‌ها نباشی، در هر حال آماده جنگ باش.

جلسه سوم ۹۷/۰۹/۲۸

- برای اینکه انسان یاد بگیرد که در کارهایش انبیاء و اولیاء باشند، در این صورت نظام کارهایش به سمت خوبی می‌رود و کم کم می‌تواند حتی خوابش را هم تقدیم به انبیاء و اولیاء کند. خواب ارزش دارد و در خواب بسیاری از گره‌های مهم قابلیت باز شدن پیدا می‌کند. ان شاء الله همه اعمال مان قابل تقدیم به انبیاء و اولیاء باشد، صلواتی ختم بفرمایید.
- در هر زمانی هم می‌توان کار را به شب قدر ملحق کرد. می‌توان برای هر کاری فیض شب قدر را جاری کرد. برای اینکه ان شاء الله این جلسه هم رنگ و بوی شب قدر پیدا کند، صلواتی ختم بفرمایید.
- ائمه اطهار به ویژه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت صدیقه (سلام الله علیها) در نمازهایشان بارها و بارها سوره قدر را می‌خوانده‌اند. سوره قدر که خوانده می‌شود، فرد به خود نوید می‌دهد که همه لحظاته به شب قدر متصل می‌شود.

سوره‌های مکی و مدنی

آیاتی از سوره را بررسی کردیم. قبل از مرور آیات بحثی را در مورد سوره‌های مکی و مدنی ارائه می‌دهیم

حدوداً از ۱۱۴ سوره، کمتر از ۴۰ سوره مدنی است و اغلب سوره‌ها مکی است. سوره‌های مدنی به لحاظ حجم آیات، زیاد هستند چون در این سوره‌ها سوره‌هایی مانند مائده و نساء و آل عمران و بقره وجود دارد. هر کدام از این سوره‌ها ویژگی‌های خاصی دارند. در سوره‌های مکی به قدری واضح است که حضرت علامه (رحمه الله علیه) در تفسیرشان می‌فرمایند، سیاق این سوره مکی است و فرد به راحتی آن را تشخیص می‌دهد. در سوره‌های مکی جامعه‌ای که با آن مواجه می‌شویم زر و زور و تزویر در آن وجود دارد. این زر و زور و تزویر در اختیار طاغوت و کفر است و به همین دلیل خداوند خیلی شدید در مورد عذاب صحبت می‌کند، مثل سوره ابراهیم و دخان و... برخی از سوره‌ها نشان می‌دهد که کفار حرف‌های ناهنجاری در مورد خدا می‌زنند و انکار در آنها زیاد است.

در سوره‌های مدنی موضوع کمی متفاوت می‌شود و علاوه بر کفار، اهل کتاب هم اضافه می‌شوند. البته در سوره‌های مکی از اهل کتاب به شکل‌های مختلفی یاد می‌شود اما در اینجا گویا نظامی پیدا می‌شود و مشرکین نیز اضافه می‌شوند. یعنی این ۶۷ها عنوان پیدا می‌کنند. اهل کتاب کسانی هستند که کتاب وحی دارند، هر چند قرآن را قبول ندارند. مشرکین کسانی هستند که کتاب‌دار هم نیستند و بت پرستند. کفار کسانی هستند که یا در کفر در مقابل ایمان دارند یا کفر در مقابل شکر دارند یا کفر در برابر اسلام. سه حالت پیدا می‌کند که هر سه مورد مد نظر است. بعد به منافق می‌رسد. یعنی تمام این شش حالت ایجاد می‌شود. داستان خیلی سخت می‌شود.

در سوره احزاب همه این گروه‌ها جمع شده‌اند و علیه اسلام متحد شده‌اند و می‌خواهند با توحید ناب و اسلام انقلابی مبارزه کنند. در واقع این افراد موفق می‌شوند، این وحدت ذهنی را عینی کنند. یک اتاق جنگ ایجاد کردند برای بسیج شدن علیه اسلام و این اتفاق خیلی خطرناک بود و آیات هم که خوانده شد نشان داد که جوّ ترس در جامعه زیاد است.

سوره احزاب جریان شناسی و مردم شناسی کل مدینه را در خود دارد و ارتباطش با سوره‌های مکی به شکل یک نقطه ثقل، عمل می‌کند. این سوره در زمان نزول خودش هم همین اتفاق برایش می‌افتد و تقریباً در وسط‌های دولت کریمه پیامبر بوده است و از جایی بوده است که نفاق برای انحراف مردم جولان پیدا می‌کرده است.

در سوره‌های مکی مثل فصلت، کفر خیلی شدید و غلیظ است و آنقدر پررو شده که در قیامت هم جلوی خدا حرف می‌زند! در همان سوره اما به پیامبر می‌گوید با آنها برخورد حسنه داشته باش، شاید این برخورد تو آنها را تبدیل به دوست کند. اما در سوره‌های مدنی چنین چیزی کم است. این کفر در سوره‌های مدنی پوشیده می‌شود و تشخیص آن سخت و قابل بیان نیست و در این شرایط اصلاح مردم کار سختی می‌شود. در این سوره‌ها توبیخ‌های سختی برای افراد ضعیف‌الایمان وجود دارد که باید ترسید که نکنند جزء این افراد باشیم.

ممکن است کفر در جامعه مدنی با مقابله‌هایی اصلاح شود اما اگر کفر در جامعه‌های مدنی شکل بگیرد، درست کردنش سخت می‌شود به خاطر پوشش دار شدن آن و حق الناسی که ایجاد می‌کند.

این زاویه دید را از این جهت باز کردیم که فضای جامعه مدنی علاوه بر تقدسی که دارد، یکسری آسیب‌هایی دارد که باید حواسمان به آن باشد. چه بسا در همین زمان حاضر یک آیه قرآن و یک کلام حق در یک کشور بیگانه که کافر هستند چنان تأثیری در آنها بگذارد و یک مرتبه انقلابی در آنها ایجاد کند اما خواندن همان آیه در یک جامعه مدنی هیچ اثری نکند و نه تنها اثری نکند بلکه آنها را تشویق به مقابله کند و به این مقابله افتخار هم کنند.

این مطلب را از کنار هم گذاشتن سوره‌های مدنی به دست می‌آوریم. احتمال توبه در این سوره‌ها کم می‌شود.

سوره احزاب و زمان پیامبر

در هر کدام از سوره‌های مدنی به شأنی از جامعه مدنی توجه شده است و در سوره احزاب به شأن پیامبر اعظم به عنوان قطب جامعه مدنی پرداخته شده است.

کافر و منافق و مشرک را جدا جدا می‌آورد. این‌ها علمی را در جامعه ایجاد می‌کنند و باید و نبایدهایی را در جامعه ایجاد می‌کنند که خداوند باید به پیامبرش امر کند که «لاتطع». ببینید به چه مقبولیت اجتماعی رسیده‌اند که خداوند چنین می‌گوید.

اگر کسی بتواند سوره را در زمان نزولش خوب ببیند، در انطباق آن با زمان حال هم موفق خواهد شد. اما اگر نتواند ظهور سوره را در زمان خودش بفهمد در تطبیق دچار مشکل خواهد شد و اگر بخواهد با این شرایط از سوره باید و نباید دریابورد، به آن تفسیر به رأی گفته می‌شود. البته در غیر اینصورت اگر برای حظّ و بهره بردن باشد، تفسیر به رأی نمی‌شود.

بررسی آیات ۲۱ تا ۲۶

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱)

اگر روزی پیامبر بخواهد، تقوای الهی را داشته باشد و از کافرین اطاعت نکند، باید حتماً به اسم علیم خدا متوسل شود. این اسم علیم حکیم خداست که توفیق تقوا و عدم اطاعت هر کافری را می‌دهد. پس هر کسی خود را در معرض اطاعت کافرین یا عدم تقوا در نظام دینی و اسلامی قرار دهد، اسم علیم حکیم خدا را باید زیاد تکرار کند یا ببیند که اسم علیم حکیم خدا یعنی چه.

رسانه و سوره احزاب

از بهترین سوره‌هایی که می‌توان به طور تخصصی با موضوع رسانه کار کرد همین سوره است. رسانه در جهان به ابرقدرت پنهان، یا سحر پنهان یا جادوی پنهان شناخته می‌شود. عده‌ای در پس آن مخفی می‌شوند و القانات زیادی می‌توانند داشته باشد؛ مردم را بترسانند یا به کاری ترغیب کنند. واژه‌های رسانه در این سوره زیاد است. خیلی از حرف‌ها در سوره به صورت دهان به دهان گفته می‌شود و ایجاد رعب می‌کند و جویّ ایجاد می‌کنند تا با آن کسی یا جریانی را شکست دهند. تدابیر و مکرهای رسانه‌ای در سوره احزاب به وضوح وجود دارد. جمع شدن احزاب دور هم با یک کار رسانه‌ای و القائی انجام شد. این فعالیت رسانه‌ای کاری کرد که این احزاب دور هم جمع شوند. حرف‌ها را در اینجا می‌گوید به عنوان محتوای رسانه، ابزار رسانه و قالبی که به کار می‌برد. بهترین کار رسانه این است که مردم را رسانه کند و از طریق چهره به چهره اخبار منتقل شود. ابزار بهترین رسانه نیستند بلکه مردم بهترین رسانه هستند. در نظام حسن نیز همین است. وقتی خبر به دست انسان می‌رسد، قدرت القاء را چندین برابر می‌کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این رابطه حرف سنگین و خطرناکی دارند، می‌فرمایند مراقب باشید کلام زیاد نگویند و نقل نکنید و بترسید از اینکه کسی کشته شود یا آبرویی ریخته شود. در زمان حضرت همین اتفاق می‌افتد و از علت‌هایی که اهل کوفه نتوانستند پا به پای حضرت بیایند، رسانه مردمی بود که در آن زمان ایجاد شد.

بحث رسانه در اینجا خیلی مهم است. افرادی که در رشته‌های علوم اجتماعی کار می‌کنند بدانند چنین موضوعی در قرآن به طور جالبی وجود دارد.

اسوه حسنه

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱)

موضوع رسانه خیلی مهم است. هر خبری، هر پیامی و هر شخصیتی و خوب بودن هر شخصیتی، در هر کسی اثر نمی کند. وقتی از اسوه حسنه می گوید، می فرماید اگر کسی این سه شرط را داشته باشد: «يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»، اسوه حسنه بودن پیامبر در او اثر می گذارد. خوبی هر شخصی یا هر پیامی یا هر خبری، دریافت کننده مخصوص می خواهد. مثلا در نمایشگاه کتاب، کسی که اهل تفکر باشد، کتاب تفکر می خرد و کسی که اهل سبک زندگی است به سراغ کتاب سبک زندگی می رود. گویی هر کسی گیرنده ای دارد که اگر آن گیرنده روشن شود، پیام های مربوط به آن فضا را دریافت می کند.

این خیلی خوب است و البته خیلی خطرناک هم است. اگر کسی «يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» شد، لاجرم از اسوه بودن پیامبر خبرهایی به او خواهد رسید و حتما این اسوه بودن پیامبر به دردش خواهد خورد. اما اگر این ویژگی ها در او نباشد، حتی اگر کنار پیامبر باشد و با او زندگی کند، زندگی رسول خدا به کارش نخواهد آمد. این آیه، آیه عجیبی است.

در قرآن اسوه در دو جا بکار رفته است. یکی برای پیامبر (صل الله عليه و آله و سلم) و دیگری هم برای حضرت ابراهیم (عليه السلام). از قرائن مشخص می شود در اسوه جنبه برائتی خیلی بیشتر از جنبه ایجابی است، برائت از شباهت به زندگی کفار. اگر بررسی چرا فلان غذا را نمی خوری، می گوید چون کفار چنین درست می کنند. این پوشش چون در کفر استفاده می شود من استفاده نمی کنم. به کفر حساسیت دارد.

اسوه بودن پیامبر (صل الله عليه و آله و سلم) و حضرت ابراهیم (عليه السلام) انسان را به دامان اهل بیت (عليهم السلام) می کشاند. یعنی برائت شما با اسوه ها زیاد می شود و سبک زندگی ایجابی خود را به صورت تفصیلی و جزئی و قوی از اهل بیت می گیرید. از امیرالمؤمنین (عليه السلام) تا حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به تعداد زیادی روایت های ایجابی داریم. پایه برائت از شرک و کفر را از دو پدر بزرگوار دریافت می کند.

نفی شباهت به کفار

حرمت نفی شباهت به کفار از اصولی بوده است که توسط فقها وضع شده است اما کم کم مورد بی توجهی قرار گرفت و افتخار پادشاهان قاجار ایجاد شباهت با کفر بود. نفی شباهت، یک مرتبه خیلی مهم می شود.

در سلیبات یکی از موارد مهم آن چیزهایی است که در فرهنگ عمومی به ویژه در نظام خانواده تأثیرگذار است. در زمان پیامبر در این سوره، حضرت با دو موضوع مقابله کردند؛ یکی بحث ظهار و یکی هم بحث پسرخوانده. این دو از مقوله های

فرهنگی است. طبق این سوره برائت و نفی ای که صورت گرفته این است که لطفا فرهنگ‌های غلطی که معلوم نیست از کجا رسیده است را جابجا کنید و اسلامی آن را بیاورید. نظام خانواده با ازدواج شروع می‌شود و این نظام باید شرعی شود و اسوه بودن پیامبر باید برای همه پذیرفته شود. لطفا زندگی خانوادگی شبیه به کفار نشود بلکه باید شبیه اهل بیت (علیهم السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) باشد.

در آیات بعدی شروع به گفتن نظام خانوادگی پیامبر می‌کند. خود را در زمان ایشان قرار بدهید و برائتی ایجاد کنید از زندگی‌های غیر این که زندگی کافرپسند و منافق‌پسند است. در همان زمان نگاه کنیم، ببینیم کافرین چه زندگی‌ای را برای نوع انسان می‌پذیرفتند و منافقین چه زندگی را پذیرفته‌اند. بعد این را مدل می‌کنیم و طبیعتاً خیلی مشکلات کم می‌شود.

يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

اما به نظر آنقدر که «يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» مهم است، اسوه حسنه مهم نیست. چون باید انسان خاطرش جمع باشد که اسوه حسنه هست و تبیین شده است. باید زمینه پذیرش فراهم شود و گرنه خبر اسوه حسنه بودن پیامبر (صل الله عليه وآله وسلم) در عالم طنین انداز شده است و شما نگران اینکه آیا ممکن است نتوانیم اسوه را تشخیص دهیم نباشید!

امید همیشه با مقصد است یعنی غیر از خدا و آخرت مقصد دیگری ندارد. هیچ مقصدی برای فرد، غیر از آخرت و خدا نیست. در واقع رجا مربوط به کسی است که وارد مسیری شده و مقصدی را انتخاب کرده است. این موضوع را باید در خود زنده کرد.

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا (۲۲)

وقتی خبر از اتحاد احزاب به این افراد داده می‌شود، خیلی خوشحال می‌شوند «ما زادهم إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا». با گروه قبلی عکس‌العملی کاملاً متفاوت دارند.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳)

جملاتی مانند آیه ۲۳ اعتقاد قلبی مؤمنی است که در آیه قبل گفته شد. «لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ» چنین گفتند و اعتقادشان این بود که «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»

این آیه در هشت سال دفاع مقدس ما خیلی جا داشت. تقریباً شبی نبود که در گردان‌ها این شعر خوانده نشود، که شهیدان می‌روند نوبت به نوبت، خوش آن روزی که نوبت بر من آید.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۲۴)

این آیه نیز از اعتقادات خود مؤمنین است. این خاصیت و ادب ایمان است که حتی برای کفار هم عذاب به این معنا نمی‌خواهد. نوعاً از زبان پیامبر و مؤمنین وعده عذاب داده نمی‌شود بلکه از سوی خداست. اعتقاد دارد که ممکن است رحمت خدا شامل او نیز بشود و او هم بخشیده شود.

«شعارهای مرگ بر...» جنبه رجزخوانی دارد و سازه رسانه‌ای دارد. اگر کسی مؤمن باشد به خودش اجازه نمی‌دهد که در مورد تصمیم خدا در مورد کفار حرفی بزند. در جامعه دینی مهم است که حتی ادب مخالفت داشته باشد. «إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»؛ ناسزا گفتن‌ها حتماً حد دارد. زمانی شما جنبه افشاگری دارید، آن هم طبق قانون است و حد دارد. کسی نمی‌تواند به بهانه مبارزه با نفاق خارج از حد حرف بزند، حتی رسولش و به همین دلیل می‌گوید از وحی تبعیت کن. اگر کسی عبودیت را یاد بگیرد، مؤدب می‌شود. اگر این ادب شکل نگیرد شما به منافق ضربه می‌زنید اما تبعات آن زیاد می‌شود.

در سوره‌های مبارکه صف، حدید، حشر و... منافقینی در جامعه بوده‌اند اما خیلی به آنها اشاره ندارند. هر آدم ضعیف‌الایمانی را منافق نخوانید. باید و نباید و عنوان دادن و قانون‌گذاری مال نوع بشر نیست. ما از این جهت شبیه به زندگی کافرین زندگی می‌کنیم. بالاترین جایی که زندگی، شبیه نظام کفر می‌شود آنجایی است که نظام قراردادهایش شبیه نظام کفر شود. زندگی او کافرانه شود و جعل می‌شود. سندی از آن سوی دنیا می‌آید و برخی مانند وحی منزل به آن نگاه می‌کنند! سندی که جعل است و قراردادی را جایگزین احکام خدا می‌کند.

اصلاح نظام‌های حاکمیتی کار دشواری است و نیاز به دید همه‌جانبه دارد. اصلاح نظام‌ها و رفتارها. این نظام‌ها شبیه به نظام کفر است و باید اصلاح شود. این موضوع نیاز به سعه صدر دارد. به نظرم اگر جنبشی مردمی در خواندن قرآن و عمل به قرآن در حد ساده یعنی اگر این آیه «لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً» به صورت جنبش مردمی اتفاق بیافتد، به طور طبیعی ساختارها میل به اصلاح پیدا می‌کنند و اگر در ساختاری میل به اصلاح ایجاد نشد، به واسطه عقوبتی که می‌کشد، به طور طبیعی این عقوبت او را اصلاح می‌کند. مردم به عنوان مردم اگر خاصیت‌شان «لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً» بشود، جامعه به سمت اصلاح می‌رود و اگر این اتفاق نیفتد، از بالا نمی‌شود جامعه را درست کرد ولو اینکه در نظام‌ها بهترین‌های افراد را در بالا قرار دهید، که خود رسول و امیرالمؤمنین هستند، چیزی برداشت می‌شود که نباید. یعنی ساختارها دارای چند وجه هستند و افراد می‌توانند از آن سوءاستفاده کنند. باید سعی کنیم عمل به قرآن را در جامعه تکثیر کنیم. تغییر و اصلاح در سوره رعد به مردم واگذار شده است.

اسلام و ایمان

اسلام جنبه تسلیم بودن نسبت به حکم است و ایمان جنبه اعتماد کردن به رسول و خداست. ایمان جنبه باوری و عاطفی دارد و اسلام جنبه عملی و اطاعتی دارد. اسلام مثل پذیرش یک هنجار است و ایمان مثل دل دادن به یک هنجار است. دل دادن هم درجات دارد. از نکات خیلی مهم در روایات این است که می‌فرمایند مؤمن در هنگام گناه، مؤمن نیست. گویی ایمان در قلب حالت رفت و برگشت دارد. و بعد امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند ایمان یا مستودع است یا مستقر. یا رفت و آمد دارد یا در قلب فرد تثبیت شده است. دارد.

قاعده لعن

قاعده لعن در این سوره بیان می‌شود و مربوط به کسانی می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیه السلام) را اذیت می‌کنند. به اعتبار اینکه در سوره احزاب آمده است که هر کسی پیامبر را اذیت کند دچار لعن می‌شود، هم می‌توان گزاره خبری داد و هم اذن داده شده است به گفتنش، مثل این است که «اللهم العن»، عدل قرار داده شده است برای «اللهم صل علی». در واقع دو روی یک سکه هستند. لعن، فحش نیست بلکه به معنای فقدان رحمت است. لعن دشنام نیست. کسی که قطع رحم کند، از رحمت خدا دور می‌شود و این فحش نیست. چون لعنت در اصطلاحات ما به نوعی فحش است اما فقط یک تشابه لفظی پیدا کرده است. از رحمت خود دور کن یعنی کاری کن که چنین اشخاصی در جامعه پا نگیرند و قدرت پیدا نکنند. مثل اینکه بگوییم خدایا کاری کن آلودگی هوا نداشته باشیم. خیلی از واژه‌هایی که در قرآن می‌خوانیم، بعداً در ادبیات ما قلب شد. واژه‌هایی مثل لعن، تشابه لفظی پیدا کرد و در جامعه قرار گرفت و این از کارهای شیطان است.

«رحمت» روح همه خیرات و نعمت است و رحمت یعنی هر چیزی که هست و خوب است و رحمان تشخیص می‌دهد و شیئت ایجاد می‌کند و «رحیم» یعنی کمال می‌دهد و بعد از آن جزا می‌دهد.

ذکر قوی عزیز

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا (۲۵)

قوی عزیز واژه جالبی است. هر کسی هر جایی احساس ضعف یا شکست دارد، ذکر قوی عزیز را بگوید، «یا قوی یا عزیز». انسان در موقعیت‌هایی که احساس می‌کند کم می‌آورد، این ذکر می‌تواند خیلی کمکش کند.

رعب

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقًا (٢٤)

نکته مهم بحث رعب است. از اتفاقاتی که برای پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) افتاد و اختصاص به ایشان داشته است این است که پیامبر به وسیله رعب نصرت داده شده است. به طور طبیعی در نظام اسلامی و دینی و به واسطه پیامبر اکرم، در دل کفار رعبی وجود دارد که می شود از این رعب به خوبی استفاده کرد. با دعا و با خالی نکردن صحنه می توان از آن استفاده کرد. طبق آیات قرآن کسانی که در مقابل اسلام هستند، دارای رعبی هستند. وقتی شما بدانید این رعب وجود دارد به ویژه در امر به معروف و نهی از منکر خیلی متفاوت می شود. در جامعه دینی هر کسی هم خطا می کند، خواهر و برادر دینی ماست. باید واقعا احساس ما این باشد.

برخوردهای قهری در جامعه منجر به دور شدن افراد از دین می شود. ابلاغ احکام به صورت ثانویه خیلی مهم می شود. شرایط و بسترهای اجتماعی وقتی دستخوش تغییر می شوند احکام خداوند نباید تعطیل شود. باید همه احساس کنند در چنبره احکام الهی هستند. خلاف بی دین شدن، از خلافی که فرد انجام می دهد بیشتر است. اگر جامعه دینی به جایی برسد که افراد برای انجام خلاف شان از دین خارج شوند، کار اشتباهی است. او باید در احکام الهی قرار بگیرد و احساس جدایی نکند.

بالاترین عطاء به یک انسان این است که محبت رسول در زندگی اش ظهور داشته باشد.

- برای سلامتی خودتان و عاقبت بخیری همه و رفع انواع شرور، صلواتی ختم بفرمایید.
- برای اینکه ان شاء الله همه دعاها را استجاب شود و اگر دعا کردن هم بلد نیستیم بیاموزیم، صلواتی ختم بفرمایید.

نگاهی به حکومت دینی

در جمع بندی که از آیات تا به اینجا داشته ایم خداوند با وجود انبیاء فضای جامعه را به سمت حاکمیت دینی می برد. حاکمیت دین را در جبین همه انبیاء دیده است و کاری کرده است که حکومت دینی تشکیل شود.

چند نکته که به آن اشاره شد:

۱. تصور عموم حداکثری ما این است که در زمان حکومت پیامبر مشکلات حکومتی وجود نداشته است و این مشکلات مربوط به زمان ما است. در صورتیکه در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برخی از اهل بیت هم حضور داشته اند و با این وجود مشکلات زیادی در جامعه بر اساس سوره های مدنی وجود داشت. برخی خطاب ها آن قدر شدید است که حتی ممکن است ما خیلی از آنها را اصلاً ندیده باشیم. زمانی که وصف منافقین را می کند و یا از کارشکنی های آنها می گوید خیلی وقت ها به این شکل چنین چیزهایی را در جامعه خود ندیده ایم. مثلاً سوره نور «وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا»^۱ می فرماید کنیزان خود را به کارهای زشت وادار نکنید، اگر اراده تحصن دارید. مگر کسی کنیزش را به خلاف دعوت می کرده است؟! بله حتماً بوده که چنین گفته شده است. سوره های مدنی از این جهت سوره های عجیبی است. مگر می شود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بین کسانی باشند که چنین هستند! یا آنچه در سوره حجرات گفته می شود که بروند و پشت دیوار رسول را صدا بزنند. خواندن این سوره ها برای کسانی که فکر می کنند جامعه دینی باید همه چیزش عالی باشد، خیلی خوب است.

۲. از سوی دیگر محاسنی دارد که خداوند اعلام می کند تشکیل حکومت دینی چقدر می ارزد. اینکه چقدر می ارزد خیلی مهم است. آنقدر می ارزد که عده ای منافق شوند! در کتاب «حکومتی که ارزشش را داشت»^۲ خطابه های نهج البلاغه را بررسی کرده اند و اتفاقاتی که در کوفه افتاده است را ذکر کرده و در نهایت اثبات کرده است که با اینکه امیرالمومنین علی (علیه السلام) مظلوم بود اما آن حکومت با همه نقاط ضعفش خیلی ارزش داشت. ارزشش را داشت که این همه اتفاقات برای آن بیفتد.

^۱ سوره مبارکه نور آیه ۳۳

^۲ کتاب «حکومتی که ارزشش را دارد» نوشته کاظم رجبعلی از انتشارات قرآن و عترت (ع)

۳. اینکه چرا باید یک حکومت اینقدر ارزش داشته باشد که معادلات را بهم بزند، حتی اگر به اهداف ظاهری هم نرسد، ذکر می‌شود. از سوره‌های مدنی متوجه می‌شویم حکومت‌هایی که بر اساس دین تشکیل می‌شوند، به طور طبیعی نظام مسائل زندگی انسان را متعدد و متنوع می‌کنند و این منجر می‌شود زندگی انسان قدرت دریافت اسماء الهی را بیشتر داشته باشد. رزق اسمائی بیشتر می‌شود و به همین دلیل هم رزق اسمائی سوره‌های مدنی نسبت به سوره‌های مکی، خیلی بیشتر است.

بررسی آیات

انواع مسائل

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّكُمْ وَأُسْرِحَنَّكُمْ سَرِاحًا جَمِيلًا (۲۸)

برخی از مسائل مانند مسائل ازدواج هم تابع مسائل عرفی هستند و هم تابع مسائل شرعی. برخی از مسائل مانند نماز فقط تابع مسائل شرعی هستند. برخی از احکام فقط تابع احکام عقلی هستند مانند ادای امانت. که اگر شرع هم نمی‌گفت باید بر اساس انسانیت اجرا می‌شد. نوعاً احکام عرفی خالص نداریم.

اگر افراد بحث ازدواج را بگویند در اسلام بنا بر نظر شیعه و سنی، تعدد زوجات امکان‌پذیر است پس تعدد زوجات را مثلاً بنا به رتبه‌بندی که مثلاً در کشورهای عربی صورت گرفته است، ترویج کنیم. اگر جامعه به سمت تعدد زوجات رفته باشد، مجوز آن داده شده است اما ضرورت اجرای آن بستگی به عرفی دارد که در جامعه ایجاد می‌شود و وحدت جمعی را حفظ می‌کند. احکام شبیه این موضوع، تعدادش کم نیست و باید آن عرف و وحدت جمعی لحاظ شود.

آیاتی که در مورد تعداد همسران پیامبر است از عرفی می‌گوید که هم اکنون هم موجود است و بر اساس آن هم زندگی می‌کنند. این موضوعات را باید بر اساس ظرفیت اقلیمی زمان خودش مطالعه کرد. نمی‌توان گفت چون آن زمان اینگونه بود، ما هم چنین کنیم. نیاز به عرف هم دارد. آنچه در زمان پیامبر اتفاق افتاده است، انحرافی است که در همین عرف صورت گرفته است. یعنی ازدواج می‌کند اما حق او داده نمی‌شود و عدالت برقرار نمی‌شود و آیات بعدی ناظر بر این موضوع است.

وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰)

پیامبر بشری است مثل بقیه، عرف را می‌پذیرد و تعدد زوجات دارد و ممکن است با کسی ازدواج کند که سطحش هم خیلی بالا نیست و حتی ممکن است شباهات واضحی داشته باشد. آیه می‌گوید اگر نساء نبی، فاحشه مبینی داشتند دو تا چوب می‌خورند، یکی به خاطر اشتباه خودشان و یکی هم به خاطر اینکه جایگاه پیامبر را خراب کرده‌اند. از این استفاده می‌شود که

هر جایی که انسان اعتباری با مقام دینی پیدا کرد، این ارتباط حقی می آورد مثل حق الناس، در این صورت هر گناه فرد، ایجاد دو جزا می کند؛ یکی به خاطر گناه انجام شده و یکی هم به خاطر اعتباری که از آن فرد کاسته شده است.

گزاره‌های یقینی

وَمَنْ يَفْتِنُ مِنْكُمْ لَلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلُ صَالِحًا نُوتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا (۳۱)

از بحث‌هایی که قرآن همیشه گوشزد می کند این است که زمانی که موضوعی را مطرح می کند تا جایی که می شود حالت مقابل آن را نیز مطرح می کند. اگر مثلاً اعلام می کند کسی که نسبتی با پیامبر دارد خطایش دوبار جزا دارد، از آن سو می گوید کار خوبش هم جزایش بیشتر است و این از خاصیت بیان قرآن است از این جهت که یقین به این واسطه در جامعه گسترش می یابد.

مثلاً اینکه خداوند می فرماید «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»^۱ برای شما یسر را اراده کرده است و نه عسر را. می تواند یکی را بگوید. از این تعبیرات در قرآن زیاد است. این مدل گفتگو، باعث زیاد شدن گفتگوهای یقینی در جامعه می شود و باید یاد بگیریم که از این نوع گفتگوها در محاورات خود استفاده کنیم. مثلاً بگوییم، من نمی خواهم شما را به زحمت بیندازم، می خواهم موجب رحمت شما شوم. اگر بتوانیم با این مدل صحبت کنیم خیلی ایجاد کننده یقین است و نوع گفتگوهای ما را به سمت عاطفی می برد. اینکه کجاها می توان چنین گفتگوهای داشت را باید پیدا کرد. در تشویق‌ها و تنبیه‌ها هم می توان از این موارد استفاده کرد. در واقع خداوند در لابلای این آیات به نوعی تعاملات اجتماعی را یاد می دهد. مثل آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» با اینکه خدا در قرآن مختصر گو است اما در این موارد اختصار ندارد. ما برای شما یسر را اراده کرده ایم، پس عسر را اراده نکرده است و با اینکه معلوم است، باز همین را می گوید! مثل این است که بگوییم من فلان کار را تا ساعت ده انجام می دهم و اینگونه نیست که تا ده آن کار را انجام ندهم. وقتی چنین گفته شود دیگر امکان فرار از آن نیست. ورود به گزاره‌های یقینی است و برهان‌سازی ایجاد می کند.

برهان در قرآن به معنای استدلال نیست بلکه به معنای چنین جملاتی است و این موضوع در ادبیات ما خیلی لازم است. در مورد بچه‌ها این نوع گفتگو کاربرد زیادی دارد. این ادبیات اگر انسان بتواند آن را بیاموزد، خیلی خوب است. من می خواهم خوب باشم و نمی خواهم بد باشم. این جمله دو تا توجه می آورد، یکی به خوب بودن و یکی به بد نبودن. دلم می خواهد خوش قول باشم و دلم نمی خواهد بدقول باشم. این دو طرفه گفتن است که انسان را به سمت شدن می برد. توگی و تبری است. پذیرش و نفی است با دو جمله مثبت. در سوره از این منطقی زیاد استفاده می شود.

^۱ سوره مبارکه بقره آیه ۱۸۵

خیانت همسران رسول اتفاق نیفتاده است

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْتَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲)

اهل بیت (علیهم السلام) برای اینکه ذهن افراد با خواندن این آیات به جاهای بدی نرود، خیال همه را راحت کرده‌اند و فرموده‌اند که در بین همسران رسول هیچ پیامبری نبوده است که آن همسر خیانت به پیامبر بکند. ممکن است مثل همسران حضرات نوح یا لوط (علیهم السلام) با گناه کارها داد و ستد داشته باشند اما خیانت نکرده‌اند. خیانت در هیچ یک از زنان پیامبران گزارش نشده است. خیانت‌های مربوط به مسائل خانوادگی رخ نداده است. در آیه ۳۲ فرضش را محال نمی‌داند و این از مصادیق بروز خیانت است که فرض آن را محال نمی‌داند.

جاهلیت و خروج از آن

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳)

ممکن است همسر پیامبر اقامه صلوه نکند و زکات ندهد و اطاعت خدا و رسول را نکند.

از نکاتی که در سوره وجود دارد بحث انتساب‌هایی است که آمده است. هر کدام از همسران پیامبر از قبیله‌ای بوده‌اند و هر بی‌تدبیری از سوی این زنان می‌توانسته ایجاد عارضه و آسیبی برای قبایل آنها کند و این‌ها خیلی خطرناک بوده است. باید نسبت‌ها را رعایت کرد. نباید ذهنیت افراد را نسبت به شأن و لباسی مخدوش کرد.

از این بحث «لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ» مشخص می‌شود که دو جاهلیت وجود داشته است؛ یکی جاهلیت اولی و دیگری غیر از این که در سوره مانده به آن پرداخته خواهد شد. اینکه کسی همسر پیامبر هم بشود اما از جاهلیت خارج نشود، یک فرض است. نزدیک‌ترین رابطه‌ای که کسی می‌تواند داشته باشد رابطه همسری است و رابطه همسری هم نمی‌تواند انسان را از جاهلیت اولی خارج کند بلکه اقامه صلوات و ایتاء زکات و اطاعت از خدا و رسول است که می‌تواند انسان را جاهلیت خارج گرداند. کسی از نسبت‌هایش با عارفی یا عالمی فریب نخورد. ممکن است اقتضائاتی ایجاد کند اما لزوماً باعث برطرف شدن جاهلیت نیست.

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» امر به خود همسران است.

واژه «نساء» اعتبار اجتماعی دارد. مثل اینکه بگویند همسر پیامبر است، بانوی پیامبر است. در چشم دیگران مهم است اما وقتی ازدواج می‌گوید در روابط همسری است. نساء چون شأنیت اجتماعی دارند میل به حضور اجتماعی دارند در حالیکه قرار گرفتن در بیوتشان است که آنها را بزرگ می‌کند و به آنها شخصیت می‌دهد. نساء بودن با قرار گرفتن در خانه منافاتی ندارد

بلکه آنها را نساء تر و بزرگ تر می کند. بالعکس اگر تبرج کنند و سر و صدایی کنند، برای آنها بدتر می شود. این آیه قطعاً راجع به همسران پیامبر است.

برای دیدن تبرج باید دید که در زمان پیامبر اگر کسی رئیس قبیله ای می شد برای خانواده او و بالاخص همسر او چه اتفاقی می افتد و چه ظهور و بروزاتی برای آنها شکل می گرفت. باید ابتدا این مفهوم در زمان خودش فهم شود. بعد به زمان حال آورده شود. این آیات از آیات مشکل قرآن است و خیلی ها در مورد آن به چالش افتاده اند. فعلاً همین مقدار برای ما کفایت می کند.

ساختار ذهنی و فکری انسان مختص خود او است و حتی رابطه همسری با معصوم تا وقتی که خود او نخواهد، او را آدم نخواهد کرد و این همنشینی اثری ندارد.

اهل البیت

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

اگر کسی به سیاق این آیه نگاه کند اصلاً امکان ندارد این آیه در مورد غیر از اهل بیت (علیهم السلام) باشد. برای این افراد اصلاً فرض مخالفت وجود ندارد. از آیات قبلی خارج می شوند و کسانی که مشمول آیات قبل هستند در این آیات وارد نمی شوند. این آیه در تعداد مشخصی مصداق دارد و اسم این افراد را اهل البیت گذاشته است. در قرآن در دو جا آمده است. همسر حضرت ابراهیم (علیه السلام) حضرت ساره که مادر همه موحدین عالم هستند^۱ و از اشتباهاتی که وجود دارد حرف هایی است که در مورد ایشان گفته شده است. اگر کسی بخواهد مقام عصمت اهل بیت (علیهم السلام) را بفهمد باید مقام عصمت انبیاء (علیهم السلام) را بفهمد. در غیر اینصورت مقام عصمت اهل بیت (علیهم السلام) که خیلی مقام بالایی دارند را نخواهد فهمید. خیلی وقت ها لازم است در توسلات به حضرت ساره و سایر انبیاء (علیهم السلام) متوسل شد.

این آیه جزء معدود آیاتی است که روایات متواتری دارد و از این جهت شبیه به خطبه غدیر است.

اگر در بحث اینکه این آیه در مورد زنان پیامبر هم هست دچار چالش شدیم، بهترین حالت این است که بگوییم در مورد همه است. هم امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و هم زنان پیامبر. در این صورت ما که چیزی از دست نمی دهیم اما شما از دست خواهید داد چون حرمت این بزرگوران را نگه نداشتید و باید پاسخگو باشید. و البته این شبیه اتفاقی است که برای رسولان در سوره یس رقم می خورد. زمانیکه کفر در کسی نهادینه شود خیلی بی انصاف می شود و اغلال جلوی او را می گیرد و دیگر

^۱ سوره مبارکه هود آیه ۷۳ (قَالُوا أَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ)

نمی‌تواند ببیند. این افراد می‌گویند اگر شما دست برنداشتید شما رجم می‌شوید. خوب او را بیرون کنید، دلیل رجم چیست؟! اینکه در این آیه زنان پیامبر را وارد می‌کنید اشکالی ندارد اما چرا اهل بیت (علیهم‌السلام) را خارج می‌کنید؟! اتفاقاً با این وارد کردن مشکلی نداریم. چون طبق ادب سوره می‌گوییم زنان پیامبر، مادران ما هستند و باید مقام مادر را حفظ کرد.

رجس و رجز

طبق تفاسیر رجس به معنای مطلق پلیدی است. رجز و رجس داریم. برای فهم هر کدام به دیگری نیاز داریم. «رجز» را در سوره مبارکه انفال گفته است و «رجس» را در این سوره. «رجز» اضطراب‌ها و بهم ریختگی هاست و اینکه یک مرتبه انسان کم می‌آورد. «رجس» هرگونه چیزی که مانع فعال‌سازی عقل و رجوع به عقل شود و نداشتن هرگونه چیزی به نام میل به گناه. در واقع معادل عصمت داشتن است. طهارت در قرآن با سیاق «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» می‌آید که می‌شود عصمتی که به واسطه مطلق عقل در فرد جاری می‌شود که این عقل در او هیچ وقت خاموشی ندارد.

قول معروف

قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲)

انحرافات که در زمینه‌های غریزی شکل می‌گیرد از قول شروع می‌شود. البته اولش دیدن است، بعد قول. در واقع قول استمرار رویت است. یعنی اگر یک نفر ببیند و بعد گفتارش را کنترل کند به تقوا نیاز دارد. حوزه مسائل نامحرم اگر رعایت نشود و به گونه‌ای حرف زده شود که چراغ سبز نشان داده شود برای انحراف یعنی آغاز انحراف. بر روی این موضوعات باید حساسیت‌های مان بیشتر شود.

طیب و طهارت

طیب ملایم با فطرت است. غذای ملایم با فطرت غذایی است که حلال است و طبع انسان با آن سازگار است و ضرر ندارد. طیب واژه وسیعی است و برای انسان و اشیاء به کار می‌رود اما طهارت مخصوص انسان است و در حوزه ایمان کاربرد دارد. واژه انحصاری انسان است در حوزه ایمان. کسی که طهارت دارد یعنی پاکی از شرک و کفر دارد. در زیارت جامعه می‌گوییم «طیباً لخلقنا...» یعنی ولایت شما را مخصوص ما کرد تا خلق ما را طیب کند. اینکه خوش‌جنس باشیم و موالید خوبی داشته باشیم «و طهارتاً لنفسنا»، در اینجا طهارت را به حوزه ایمان و ایمان‌داری وارد می‌کند. اعتماد به غیر خدا نداشته باشد و دون‌الله در وجودش نباشد. یک زمان کسی به خاطر امر خدا کاری را انجام می‌دهد که لازم است چنین کند و برایش واجب است و زمانی طهارت، عطای خدا می‌شود به کسی و او مجتبی و مصطفی می‌شود. در واقع تطهیر جوهره اصطفاست. تطهیر مقدمه اصطفاست و تا تطهیر نباشد اجتناب و اصطفا وجود ندارد.

این‌ها شاخصه هدایت و سرمایه انسان می‌شود. انسان نیاز به سرمایه دارد و ما خیلی سرمایه داریم، چون انسان‌هایی را داریم که به دست خود خدا تطهیر شده‌اند و اگر چنین سرمایه‌ای را نداشتیم حتما در مسیرمان یا ضالّ بودیم و یا مغضوب بودیم. در واقع در حکم صراط هستند. تطهیر شدن اهل بیت (علیهم السلام) سرمایه من است و حکمی که از جانب او به من می‌رسد و برای من سرمایه می‌شود.

مشکل هدایت نشدن به خاطر اراده نکردن برای هدایت است و گرنه همه آنچه برای هدایت لازم است، مهیاست.

جمله‌های معترضه در قرآن جمله‌های غرض هستند یا بخشی از غرض هستند یا همه غرض.

وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)

این آیه فضای خیلی متفاوتی با آیات قبل دارد. یاد کنید در خانه‌های خود از قرآن. لطفا بیوت خود را محل ذکر و تلاوت آیات قرار دهید. «ما یُتلى..» آیاتی است که پیامبر در جامعه عمل کرده است و این افراد باید به آن دلالت عملیاتی آیات اشاره کنند.

وظایف زنان در خانه می‌شود «وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ» همه از جاهلیت اولی فاصله گرفته‌اند و به «مایتلی» رسیده‌اند. و این دستورالعمل‌هایی است برای تأسی به این افراد.

ان شاء الله خداوند به ما محبت افرادی که طهارت دارند را عطا کند. محبت داشتن به انسان‌های طاهر، ما را پاک می‌کند و همینطور نزدیک شدن و محبت داشتن به افراد خبیث، میل به گناه را در انسان ایجاد می‌کند.

جلسات قبل در مورد سوره مبارکه احزاب مطالبی مطرح شد و از مهم ترین آنها این بود که وقتی شخصیت ها در لابلای تاریخ مطرح می شوند با زمانی که در زمان خودشان دیده می شوند، متفاوت می شوند. نوعا اینگونه است که تاریخ خودش اسطوره- سازی می کند. وقتی می گوئیم پیامبر، پیامبر برای ما خیلی بزرگ است اما وقتی به آن زمان می رویم خیلی از کارها عرفیات ما را به هم می ریزد.

افرادی در مدینه مشغول زندگی هستند و مردی عرب ادعای وحی می کند. عده ای آن را می پذیرند و عده ای نمی پذیرند اما در نهایت پذیرشی عمومی برای افراد رقم می خورد. عده ای نپذیرفتند و عده ای نیز پذیرفتند. کسانی که به مدینه رفته باشند، ماکت هایی که از مسجد پیامبر وجود دارد و وسعت مسجدی که بوده است. مسلم همه اهل مدینه برای نماز به مسجد نمی- رفته اند. اینگونه نبوده است که همه یکپارچه در پشت رسول نماز خوانده باشند. این ها موارد مهمی است. نوعا با شخصیت های دینی خود به شکل اسطوره ای برخورد می کنیم و از دور کارهایشان را تصدیق می کنیم اما وقتی به زمان حاضر می رسیم می گوئیم چون حکومت دینی این نواقص را دارد اصلا حکومت دینی را نمی خواهیم! پرورش یک انسان مؤمن خیلی زمان می برد و همین افراد هم در جنگ کشته می شوند! در سقیفه یک سری از افراد مؤمن خود را از دست می دهد، حکومت و سقیفه و کربلا و ... آیا توسط پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) قابل پیش گویی نبوده است؟! وقتی به زمان رسول می رویم، می بینیم بضاعت ها به گونه دیگری است. که در این سوره به خیلی از این موارد اشاره می شود.

بررسی آیات ۳۳ تا ۳۵

دلیل توصیه هایی که به همسران پیامبر شده است.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ (۳۳)

دستوراتی که در این آیات به زنان پیامبر داده می شود این است که در خانه های خود بنشینند و به عنوان رسانه عمل نکنند. عده ای که مرض و غرضی دارند ممکن است بخواهند خانواده پیامبر را آلوده کنند و از سویی اگر در خانه هایشان قرار نداشته باشند، ممکن است به عادت های جاهلیت باز گردند. سه آسیب مطرح می شود: یکی از ناحیه دیگران است و افراد مریض احوال که ممکن است بخواهند پیامبر را از طریق همسران شان ترور شخصیت کنند. زنان پیامبر از حیث اخبار و رسانه ای و نیز کارهای نسجیده و سومین مورد اینکه توسط زنان پیامبر، سنت جاهلیت در دل خانواده رسول شکل بگیرد و در جامعه دیده شود، که البته نمی گوئیم این اتفاقات افتاده است بلکه طبق این آیات باید این احتمالات را در نظر گرفت. یعنی باید بصیرت سیاسی را فعال کرد. باید دید که اگر یکی از همسران پیامبر چنین کند، در مورد ایشان چه خواهند گفت. خدا وقتی اراده کرده است که دینش گسترش یابد، ممکن است از طریق کسی باشد که مثلا از عهده فرزندش بر نیاید اما بتواند خیلی

کارها را انجام دهد. خیلی وقت‌ها فکر می‌کنیم چون از پس کارهای خانواده خود بر نمی‌آیم، پس به سراغ کارهای جامعه نمی‌روم. ممکن است کسی به دلایل مختلفی در خانه خودش موفق نشود اما در جاهای دیگر موفق شود.

خداوند دینش را بر مدار گره قرار نداده است. یعنی می‌شود که کسی همسر پیامبر باشد اما آن نظام را قبول نداشته باشد و این درس بزرگی برای ما است. خیلی وقت‌ها وقتی کمی شکل اعتقادی به خود می‌گیریم، تمایل داریم که همسر و بچه‌های ما همان شکل را بگیرند ولی چنین الزامی نیست. وقتی خدا به پیامبر و همسرانشان چنین می‌گوید پس حساب کار باید دست بقیه باشد! در نهایت به پیامبر هم می‌گوید هر زمانی که این افراد خواستند از تو جدا شوند، مبلغ خوبی به آنها بده و آنها را راضی کن. دین خدا خیلی عجیب است، در آن یک آزادگی است که همه را به کرنش وادار می‌کند. در حالی که اگر حالت اجبار پیدا کند، کسی نمی‌تواند آن را بپذیرد.

دستورانی برای داشتن خانواده توحیدی

وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

این سه دستور برای کسی است که بگوید می‌خواهیم خانواده‌ای درست کنیم شبیه به خانواده پیامبر، باید چه کنیم؟ سه محور دارد:

۱. اقامه نماز؛ یعنی در خانه‌هایتان نماز مهم باشد.
۲. ایتاء زکات؛ مردم برای شما مهم باشند. محرومین مهم باشند. دارایی‌هایت را باید هرس کنی، زکات هر چیزی متناسب با خودش است. برخی چیزها را به دلیل زکات باید عطا کنی و برخی چیزها را باید منع کرد. زکات اینگونه نیست که همیشه باید داد، اگر پول است باید داد. زکات حیاء این است که در موارد منفی به کار نرود. مراقب باشید که سؤال‌های احکام خود را پرسید. برای آقایان سؤال کردن سخت است اما باید پرسید. زکات هر چیزی متناسب با خودش است.
۳. اطاعت از خدا و رسول یعنی اینکه جهت‌گیری‌های کلی زندگی انسان باید به صورت دلخواه باشد و نه بر اساس گُره و ناخوشی. جهت‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی و تربیتی و در همه ابعاد باید همراستا با رسول شد. جهت باید به سمت خدا و رسول باشد. مجرا و دریافت حقایق مستقیماً از ناحیه خداست و یا از ناحیه رسول. جزئیات خیلی از احکام را باید از رسول گرفت و خیلی از چیزها هست که انسان با درونش وجدان می‌کند. مثلاً خلف وعده، حرام است و این اطاعت از خداست. اوامر و نواهی که گویی در درون انسان نصب شده است. هیچکسی از دروغ گفتن و نامردی خوشش نمی‌آید. اطاعت از رسول عمدتاً به سمت احکام شریعت می‌رود.

این موارد دستوراتی است برای داشتن خانواده توحیدی و خانواده را به سمت خانواده رسول پیش می‌برد. هر خانواده‌ای در هر جای دنیا بود و با این خصوصیات بود می‌شود، از خویشاوندان رسول.

کرامت دادن به انسان به وسیله تطهیر اهل بیت (علیهم السلام)

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۳۳)

عده‌ای در زمان خود رسول به این مقام رسیدند تا شاخص باشند. خداوند آنها را از رجس و هرگونه پلیدی خارجشان کرد و به عنوان میزان اعمال برای مردم قرار گرفتند. نسبت‌ها با این خانواده سنجیده می‌شود و این کرامت دادن به انسان است. گویی به شما بگویند رهبران شما پاکان هستند و هیچگونه رجسی در آنها نیست. تراز و مقصد انسان را نشان می‌دهد. گویی این امر چهارم است، گویی بعد از آن سه مورد، گفته است خود را با این میزان چک کنید. اینگونه بگوییم که اگر کسی را گفته است «اهل البیت» به طور کامل اقامه نماز دارد، ایتا زکات انجام می‌دهد، اطاعت از رسول می‌کند و مقصدش به طور کامل طهارت است.

تلاوت آیات و حکمت

وَأذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)

آیات محل‌هایی است که انسان می‌تواند خدا را ببیند. برخی می‌گویند خورشید آیه خداست و ماه و زمین و ... اما در این آیه می‌گویند در خانواده‌های خود ذکر خدا را بکنید و آیات خدا را تلاوت کنید. معنایش این نیست که فقط صرف گفتن باشد. اگر رفتاری کنیم که با هر مصیبتی یا هر شرایطی خدا در آن جاری شود، تلاوت آیات صورت گرفته است.

تلاوتی که جنسش از حکمت است یعنی حکم خدا را نمایان می‌کند و حکمت‌ها و مصلحت‌هایی را که خدا دارد آشکار می‌کند. از اتفاقات، گزاره‌های قطعی یقین‌آور را به مردم نشان می‌دهد و اینکه چگونه می‌توان از اتفاقات مختلف بیشترین نفع را برد که زندگی‌هایمان سوخت نشود. هرچقدر هزینه سنگین‌تر است حرفی که از آن به دست می‌آید، سنگین‌تر است. هزینه شده است و مابه‌ازای آن باید بهره‌کاربردی به دست بیاید، این حکمت است.

اتصال با اهل بیت (علیهم السلام)

مراقب باشید فریب نخورید که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دنیا رفته است. این فریب‌ها ما را از حقیقت اهل بیت (علیهم السلام) دور کرده است. باید حس کرد که در خانواده رسول زندگی می‌کنیم و پدر و مادر ما حضرت امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیهم اجمعین) هستند. اشکالی ندارد خیال کنیم چنین است. خیال این موضوع هم انسان را به پاکی می‌رساند.

خداوند می‌خواهد به همه انسان‌های روی کره زمین بگوید که اهل بیتی وجود دارند که از رجس خالی هستند و دارای طهارت هستند و این سرمایه همه انسان‌هاست. رجوع به اهل بیت و داد و ستد داشتن با آنها را، «صلوات» نام نهاده است. اتصال نوع انسان با جریانی از هدایت به نام اهل بیت. یک مرتبه تطهیر، بالاترین کلمه برای فرد می‌شود. او می‌بیند و جواب می‌دهد. باید به این جریان اعتقاد داشته باشیم و باید بدانیم هر روز صبح که بیدار می‌شویم در خانه اهل بیت زندگی می‌کنیم. در این صورت تقوا و حیاء انسان بالا می‌رود و رفتارهای ناهوشیار انسان کم می‌شود.

يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً: بحث مضارع آمدن فعل مواجهه‌ای است. استمرار را می‌رساند و غیر جبلی بودن این موضوع.

بیت واحد استقرار انسان در جامعه است. انسانی از منظر اجتماع مطرح می‌شود. اهل هم نشان‌دهنده یک سنخیت و سازگاری است. خوش‌یمن بودن و اهلیت داشتن را نشان می‌دهد. البیت می‌شود بیت النبوه، می‌شود اهلیت داشتن برای این بیت. این توفیق از کسی سلب نمی‌شود و همه انسان‌ها می‌توانند از این بیت باشند و از رزقی که برایشان وجود دارد، بقیه هم استفاده کنند. یک اهل البیتی هر روز سهمی از بهشت دارد چون «مختلف الملائکه» است. از وحی بهره دارد و به صورت‌های مختلف آیات بر او جاری می‌شود. نشانه اهل بیت شدن این است. اول می‌فهمد و بعد می‌گوید همین است که من فهمیدم.

مجرای اعطاء، مستقیماً به اهل بیت وصل می‌شود. از نظر داد و ستد مقام اهل بیت (علیهم السلام) از قرآن بالاتر است و از نظر استناد، قرآن بالاتر از اهل بیت (علیهم السلام) می‌شود. به همین دلیل به مقام عطاء و جریان که می‌رسد ثقل آن می‌شوند «اهل بیت» و در مقام مرجع و رجوع، ثقل اکبر می‌شود «قرآن». از اهل بیت شدن، غیر قرآن خواندن است. از هر دو ثقل می‌توان بهره‌مند شد. دریافت‌هایی که از اهل بیت داریم و قرآن، باید در حال رفت و برگشت باشد. به نظر می‌رسد که ارتباطی که انسان با اهل بیت (علیهم السلام) می‌گیرد او را بسیار تعالی می‌دهد و به عمل نزدیک می‌کند. یعنی افراد با دین او به جزء از حکمت و یاد خدا، نمی‌توانند چیز دیگری را ببینند. خدا چنین چیزی را به همه عنایت کرده است.

از ما به شما نصیحت؛ یک وقت فریب نخورید و بگویید ما در شأن این‌ها نیستیم! همه ما بدون استثناء و در هر شرایطی که هستیم به این عنوان خلق و برای این غرض خلق شده‌ایم (آیات انتهایی سوره مبارکه هود) اصلاً برای این خلق شده‌ایم که این اتصال صورت گیرد. شیطان به ما می‌گوید که ما سزاوار نیستیم، درحالی‌که اهل بیت (علیهم السلام) ما را لایق طهارت می‌دانند و این آلودگی برای ما نیست بلکه برای شیطان است. ما نمی‌توانیم مشرک باشیم. اول شیطان انسان را مشرک می‌کنند و بعد او را نجس می‌کنند. مشرک کردن هم به همین راحتی است که کسی بگوید من لایق طهارت نیستم! به تحقیق مشرک است. این شعار شیطان است که به مردم القاء کند شما لایق طهارت و پاکی نیستید. وقتی فرد خود را لایق طهارت و پاکی نداند، به دنبال خدایی می‌گردد که با ناپاکی سازگار باشد و اعتقاد داشته باشد که او لایق طهارت نیست. حتی به شوخی هم این حرف را نزنید.

انسان خلق شده است برای اینکه از اهل بیت (علیهم السلام) شود. کلاه گشادی در طول تاریخ بر سر بشر رفته است. می خواسته اهل عرفان شود گفته اند، تو اهلش نیستی! خواسته اهل علم شود گفته اند، تو اهلش نیستی! و... بعد به جستجوی آدم گشته است و هیچکسی را هم پیدا نکرده است! این القائات تا چه زمانی ادامه خواهد داشت نمی دانیم..

صفات برای تطهیر شدن

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵)

این صفات که برای ما می گوید تفصیلی تر و به ظاهر سخت تر است. باید جزء این آیه باشیم. صفات عجیبی در آیه مطرح می شود.

در این آیه زن و مرد را جدا کرده است و

مسلم بودن؛ احکام خدا را بپذیرد و گردن بگیرد.

مؤمن بودن؛ اعتماد داشته باشد و شک و تردید نداشته باشد. نشانه ایمان و شاخصه آن ایمان است.

قانت بودن؛ به هیچکسی غیر از خدا توجه نداشته باشد. قنوت داشته باشد و محور توجه اش خالصانه خدا باشد.

صدق داشتن؛ باید با موازین حق که شامل عقل، فطرت، شرع و وحی است، منطبق باشد. صدق یعنی انطباق با حق.

صبر داشتن؛ باید پیوستگی و پایداری داشته باشد و نشکند. در سختی ها و مشکلات ایمانش نشکند.

خشوع داشتن؛ باید قلبش نرم باشد. سخت نباشد و دلش رحم داشته باشد.

اهل **صدقه** دادن باشد؛ باید برای حکومت اسلامی و قرآن هزینه کرد. صدقه یعنی دوست داشتن باید با عمل و هزینه همراه باشد. برای مقاصد و آرزوهایش باید هزینه کند. مفهوم صدقه وسیع است. صدقه هایی که برای حکومت اسلامی انجام می شود، ارزش دارد.

صائم بودن؛ صوم یعنی کف نفس دارد و می تواند به صورت زمان بندی شده تا مدتی خود را از چیزهایی محروم کند، مثل احرام که فرد به صورت خود آگاه می تواند چیزهایی را از خودش منع کند. صوم یعنی قدرت انجام ندادن. گاهی باید روزه سکوت بگیرد یعنی در یک بازه مشخص حرفی را نزند. قدرت کف نفس داشتن متناسب با چیزی را داشته باشد.

حافظ فروج بودن؛ پیوستگی این صفات مهم است، حال در هر سطحی که بخواهید آن را ترجمه کنید. عفت داشتن و موارد این چنینی. روزنه‌هایی که منجر به گناه می‌شود را ببندد. راه‌های غرایض را ببندد. فروج شکاف‌هایی که منجر می‌شود فرد به او نفوذ کند.

ذکر کثیر داشتن؛ ذکر کثیر یعنی همیشه در یاد است، ممکن است گاهی فراموش کند. ذکر کثیر یعنی در خواب خدا را یادت می‌رود پس کاری کن در خواب هم به یاد خدا باشی.

تطهیر در اهل بیت (علیهم السلام) و در آن بیت چنین جنسی دارد. رجس یعنی تسلیم نبودن، قانت نبودن و

اگر کسی این آیه را با آیه ۳۳ کار کند، می‌تواند انواع رجس‌هایی که ممکن است به انسان اصابت کند را پیدا کند. رجس به انسان وارد نمی‌شود مگر از این طریق.

وقتی وصف را اینقدر عمومی می‌کند یعنی برای همه ما این حرف‌ها گفته شده است. سبک زندگی ما طاهرانه خواهد شد و نه القاء شیطان. از خدا بخواهیم که این حرف شیطان که ما لایق اهل بیت (علیهم السلام) نیستیم از گوش مان بیرون رود و این هویت اهل بیتی ذره ذره در زندگی ما نمایان شود.

- برای اینکه خدا از سر تقصیرات ما بگذرد و عیوب ما را بیش از پیش بپوشاند و هیچ جایی آن را حساب نکند، صلوات ختم بفرمایید.
- برای اینکه آنچه توسط سوره احزاب به ما عنایت می‌شود و در نفس و جان ما القاء می‌شود، گذشته و آینده ما را اصلاح کند و به عاقبت‌های نیک و حسن برساند و نواقص ما را نیز رفع کند، صلوات دیگری ختم بفرمایید.

نظام قبیله‌ای

سوره احزاب از سوره‌های مدنی است و پیامبر را به شکل دیگری معرفی می‌کند. پیامبری که در صحنه اجتماع حضور دارد. پیامبر وقتی در مدینه حاضر شدند خیلی از قواعد و شرایط زندگی را تغییر دادند و خیلی از مسائل مانند جنگ به خاطر آمدن رسول شکل گرفت و زندگی‌ها تغییر کرد. با احکام جدیدی روبرو شدند و طبقه‌بندی‌های اجتماعی با آمدن ایشان تغییر کرد. در زندگی عشیره‌ای و قبیله‌ای قواعد خاصی وجود داشته است. یک نظام قبیله‌ای خاصی که هنوز هم وجود دارد. همین نظام قبیله‌ای کربلا را رقم زد. در این نظام تغییر طبقه‌بندی اجتماع به پیامبر و زنان پیامبر کار خاص و ویژه‌ای بوده است. به نظر می‌رسد تاریخ گاهی خیلی بد گفته می‌شود. اگر وضعیت عربستان را در زمان پیامبر به خوبی مطالعه کنیم و نظام قبیله‌ای آن را بررسی کنیم، توجه به نظام‌های معنوی بزرگ‌ترین تحولی است که می‌توانسته است برای آنها اتفاق بیفتد. به همین دلیل این آیات باید در این فضا هم بررسی شود. اصل داستان سقیفه که البته خیانت بزرگی بود و اگر به سمت درست خود می‌رفت نظام قبیله‌ای را می‌شکست. در واقع سقیفه یک حرکت هدایتی امت بود به سمت خروج از بافت‌های طبقاتی قبیله‌ای اما به سمت خیانت تغییر شکل داد.

این موضوع جای بحث دارد و در جای خود به آن می‌پردازیم. همین که خلفا روی کار می‌آیند و هیچکسی هم صدایش در نمی‌آید به خاطر نظام قبیله‌ای است! قبیله‌ها تصمیم گرفته‌اند.

کارکرد این سوره این است که باید نظام قبیله‌ای را بشکنند. زنان پیامبر دو شأن داشتند؛ یکی حیثیت قبیله‌ای و یکی شأن همسر پیامبر بودن. سوره آنها را به سوی همسر پیامبر و مادر امت بودن سوق می‌دهد.

نظام قبیله‌ای در جزیره العرب شبیه نظام برده‌داری است.

اگر این حرف‌ها دارای ابهام باشد و ایجاد سوال کرده باشد تصور کنید که شما در شهری هستید که محله به محله رئیس دارد و همه در هر شرایطی به دست او نگاه می‌کنند. این آیات را در چنین فضایی مطالعه کنید.

تأثیر بافت قبیله‌ای در این آیات باید مشاهده شود. امروز ما بافت رسانه‌ای و حزبی داریم. در عراق مثلاً هنوز قبیله‌ها حاکم هستند و حکومت‌داری در چنین شرایطی خیلی سخت است. دین اسلام در کشوری مثل ایران خیلی سریع گسترده می‌شود و عادات را به راحتی تغییر می‌دهد اما در آنجاها چنین نفوذ و تغییری نمی‌بینید.

در این بستر آیه ۳۶ خیلی مهم می‌شود.

آیات ۳۶ تا ۳۸

عدم توجه به امر رسول

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا (۳۶)

برخی از آیات وقتی خوانده می‌شود به نظر می‌رسد خیلی واضح است. مثلاً در اینجا می‌گوید وقتی خدا و رسولش یک حکم قطعی صادر کردند جایز نیست کسی اختیاری داشته باشد که انجام بدهم یا ندهم، معلوم است که باید اطاعت کند و اختیاری کند. مشخص است که کسی نباید روی حرف خدا و رسول حرفی بزند. برای ما این امر واضح است اما در نظام قبیله‌ای ممکن است حرف ریس قبیله چیز دیگری باشد! حالا حرف ریس را باید شنید یا حرف رسول را؟ این آیه در این داستان می‌شود از غرر آیات سوره مبارکه احزاب. کافی است کسی به این آیه ملتزم باشد، دیگر نمی‌تواند به حرف غیر رسول گوش کند. باید از رسول و خدا تبعیت کند و خیره‌ای هم ندارد.

این آیه را همه می‌پذیریم اما بافت‌ها و نظام‌های ما هم گرفتاری خاص خود را دارد. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ» ما در لایه باور این را می‌پذیریم اما در عمل راهی برای اجرای آن نداریم. یعنی اگر پرسیم که چگونه این آیه را اجرا می‌کنید، خواهیم گفت نمی‌دانم چگونه باید عمل کرد! بعد قائل می‌شویم به اینکه این آیه قابلیت اجرا و عمل ندارد. نظام‌های ما دچار این می‌شوند که صورت مسئله را حذف می‌کنند. گویی خداوند این آیه را اصلاً نازل نکرده است! آیا ملتزم به آنچه خدا گفته است هستید یا خیر؟ اگر هستید چگونه؟ کسی که این را نداند، می‌شود «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا».

مثلاً در مورد خدا اوامر و نواهی الهی چیست؟ آیا در مورد این موضوع، اوامر و نواهی خدا را شناخته است؟ آیا اجرا می‌شود؟ یا می‌گوییم خدا در مورد خانواده اوامر خاصی ندارد بلکه اوامر کلی و مبهم است؟! ما در این وضعیت هستیم که معتقدیم اوامر و نواهی موجود از نیازهای ما کمتر است. می‌گوییم چون در زمان رسول آموزش و پرورش نبوده است، پس در این زمینه امری وجود ندارد! به این احکام، احکام ثانویه می‌گویند و به دنبال آن هستند. آیا مشکل ما این است که در این زمینه

امری وجود ندارد یا مشکل عمل نکردن به امرهای موجود است؟ می‌گوییم چون از قرآن و منابع دینی خود فاصله داریم پس به سراغ تجربه می‌رویم و حکم را خودمان اکتشاف می‌کنیم! می‌گوییم در این حوزه امری نیست که بخواهیم اجرا کنیم. ما نسبت به همه امورمان چنین می‌کنیم و اعتقاد داریم خدا در مورد نماز و روزه و ... حرف زده است و بقیه امور را به بشر واگذار کرده است و اصلاً چنین آیه‌ای را در نظر نمی‌گیریم.

خانواده، آموزش و پرورش، بانک، مالیات و ... با نماز و روزه و ... ما، به هم نمی‌آید.

در قرآن حدود دویست امر و نهی داریم. برای هر کاری که بخواهیم انجام بدهیم، به تحقیق چندین امر واضح از قرآن داریم. تقریباً برای هر کاری بیش از دو سه تا امر خدا داریم منتها اگر بخواهیم بشنویم.

خداوند در امر کردن بریز و پاش کرده است! و اگر کسی بخواهد حرف گوش کند، حتماً برای او امر وجود دارد.

خوشا به حال کسی که عیب خودش را ببیند و چشمش به عیوب دیگران نباشد. عیب جماعت‌های ما این است که به امر اعتنا نداریم و صورت مسئله را پاک می‌کنیم.

مثلاً ممکن است در حوزه خانواده امری به ما آموزش داده نشده باشد اما در حوزه انسانیت که اوامرش را می‌دانیم! این اوامر بالادست را می‌دانم. حالا می‌خواهم «اعبدوا» کنم؛ در خانواده‌ام باید طبق مرام خدا با همسر برخورد کرد. مرام خدا به قهر است یا به طعنه یا به دشنام؟! کافی است در حوزه خانواده فرد فقط امر «اعبدوا» و «اتقوا» را بداند، همین کافی است.

در هر موردی هم که فرد خودش متوجه نشود باید به سراغ مشورت گرفتن از افراد متخصص برود. ای کاش انسان بخواهد امر خدا را انجام دهد در این صورت از انبیاء و ملائکه و شهدا و ... به کمک او خواهند آمد.

از مشکلات انسان این است که عدم اطاعت از هر امری زمینه‌های اطاعت نکردن از سایر امور الهی را نیز فراهم می‌کند. مثلاً دروغی که گفته می‌شود منجر به ایجاد زمینه‌های دروغ بعدی می‌شود. اوامر الهی مراتب دارند و منظومه‌ای هستند. احکام به تفصیل دارند و رشته‌ای هستند. اگر یکی اجرا نشود، بقیه هم به دنبالش خواهد آمد.

اصل مهارت‌های زندگی بر روی باید و نباید است و این باید و نباید فقط در اختیار خود خداست.

یا این حرف‌ها درست است یا اشتباه. اگر درست است راهش این است که یک بخش از زندگی را در نظر گرفت، مثلاً همسراری یا تربیت فرزند. تربیت فرزند مورد خوبی است چون آیات مستقیم در قرآن کم دارد. آیا تربیت فرزند شما بر اساس امر خدا و رسول است یا خیر؟ این باید و نبایدهایی که در حال اجرای آن برای فرزندان خود هستید، بر اساس باید و نباید خدا است یا رهاست؟ ناهوشیاری در انجام اوامر و نواهی به منزله حذف آیه ۳۶ سوره مبارکه احزاب است. نوعاً در

کارها بر اساس امر خدا کار نمی‌شود بلکه بر اساس وجدان خود کار انجام می‌شود و البته این موضوع خیلی خطرناک است. باید بگوییم در حوزه تربیت فرزند، این چهار امر را از امر خدا را شنیده‌ام و آن را بدون کم و کاست اجرا می‌کنم. آنچه را هم که نمی‌دانی باید از حالت ابهام خارج کرد.

زندگی ابهام‌آلود نتیجه زندگی مدرن غیرمدنی است. یک زندگی یهودی است. کتاب دارد اما این کتاب همه شئون‌اتش را مدیریت نمی‌کند! «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَفُرُ بِبَعْضٍ»^۱ و این خیلی خطرناک است. یک طرف مشرک می‌سازد و سوی دیگر یهودی می‌سازد.

کسی با پیامبر، قوم و خویش تشکیل می‌دهد که «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» را قبول و اجرا کند. این آیه، آیه عاقبت‌بخیری انسان است. از آن آیاتی است که اگر در هنگام ورود به محشر نیاز بود پرچمی را علم کرد، باید این آیه را علم کرد و با آن وارد شد.

آخرت‌گرایی

در قرآن، معاد به شکل آخرت مطرح می‌شود. آخرت به معنای باطن دنیاست. باطن دنیا بعد از دنیاست اما نه بعد زمانی بلکه بعد رتبی است. در واقع قوانین حاکم بر دنیا را آخرت می‌نامد. هر عملی که انجام دهید، یک نتیجه‌ای در آخرت دارد.

در این حوزه افراد به معاد پرداختند و به آخرت پرداختند. آخرت‌گرا نشدند. در معاد همه چیز نسبی شد. این عمل را انجام بده تا بعداً جزای آن به شما داده شود! در حالیکه آخرت یعنی اینکه اگر کار خوبی انجام دادم که ثواب آن بهشت است، همین الان فردوس برای من مقدر شد و نسیم آن به من می‌وزد و همان فردوس منجر به اعمال خیلی بهتری از من می‌شود.

فاصله انداختن بین دنیا و آخرت از انحرافات بوده است که صورت گرفته است. در قرآن می‌فرماید اولاً قیامت هست، که آیات بشماری برای آن وجود دارد مثل سوره مبارکه نازعات اما عمده آیات قرآن در حوزه آخرت است و باید آخرت‌گرایی که معادل توحید می‌شود را، خیلی مورد توجه قرار داد.

حقیقت عالم غیر از خدا نیست و انسان یا به آن قرب پیدا می‌کند یا از آن بُعد دارد. هیچ چیزی در این عالم نقدتر از آخرت نیست، در حالیکه در آموزش‌های ما هیچ چیزی نسبی‌تر از آخرت نیست! و این نوعاً به دلیل ضعف بیان‌های دینی ما اتفاق افتاده است.

^۱ سوره مبارکه نساء، آیه ۱۵۳

اوامر مشروط اوامر مطلق

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا لَكِي لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷)

این آیه، آیه عجیبی است. دارای اسرار زیادی است و باید به آن خیلی توجه کرد. در آیه قبل گفته شد: «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» و بعد بلافاصله فردی که اتفاقاً آشنای پیامبر است (در حد شبه پسر پیامبر است، غلامی که آزاد شده است و پسر خوانده رسول می شود قرابت زیادی داشته است) در جایی پیامبر به او امر «أَمْسِكْ» را می گوید. یعنی همسر خود را برای خود نگه دار! اما از ادامه معلوم است که چنین اتفاقی نیفتاده است چون به طلاق رسید. یا باید بگوییم زید امر رسول را نشنیده است یا باید بگوییم که بعضی از اوامر به گونه ای هستند که اتفاقاً اختیار به فرد داده می شود. یا زینب این حرف را نشنیده است یا زید و یا باید گفت این امر «أَمْسِكْ» با توجه به شرایط گفته شده است. در خود امر می تواند شرایط وجود داشته باشد. اگر در امری، خودش اختیار برایش لحاظ شود، پس در این امر اختیار قرار داده شده است. به شما امر می کنند نماز شب بخوانید. می گویند اما مراقب باشید در ظرفیت شما باشد. شما خیره ای ندارید اما در خود امر این اختیار قرار داده شده است. بنابراین اوامر دو دسته می شوند، اوامر مشروط و اوامر مطلق.

مثلاً مستحبات اموری هستند که مشروط هستند. حکم نماز شب را واجب نمی کنند اما نماز شب امر است برای کسی که اقبال به عبادت دارد.

قید «أَمْسِكْ» در اینجا «اتَّقِ اللَّهَ» است. یعنی اگر فرد دید که در صورتی که «أَمْسِكْ» داشته باشد، تقوایش مشکل پیدا می کند، باید آن را رها کند. «أَمْسِكْ» مادامی است که تقوای تو مشکل پیدا نکند!

هر کاری که پیامبر در زمان خودشان انجام داده اند، برای تمام عالم یک دایره المعارف است. از همین آیه ده ها امر فقهی قابل برداشت است.

اگر اولی الالباب در جامعه نباشند یا اگر هستند پا به عرصه جامعه نگذارند، طبیعتاً طلاق به صورت غیر عادی توسعه می یابد و در سوره طلاق این موضوع را جرم اولی الالباب می داند. تنها سوره ای که در آن اولی الالباب اش تویخ می شود، سوره طلاق است.

حرج

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۸)

از مشکلاتی که در حکومت انبیاء بوده است، لقاء افراد توسط شیطان بوده است که به آنها لقاء می‌شود که پذیرش اوامر و نواهی الهی، انسان را در سختی و تنگای قرار می‌دهد در حالیکه دور شدن از اوامر و نواهی الهی است که انسان‌ها را قطعاً دچار حرج می‌کند. در آیه قبل گفت «ضلال مبین» یعنی ضلالتی آشکار.

ان شاء الله خداوند ما را از حیرت‌ها نجات دهد. اگر همین جمع تصمیم بگیرد که زندگی خود را بر اساس امر خدا و رسول شکل دهد آنقدر ملائکه و انبیاء از آن خوشحال خواهند شد و آنقدر فیض به صورت ناخواسته بر ما و اطرافیانمان جاری می‌شود که حد و اندازه ندارد. چون ما، می‌شویم مومن و عناصر ایمان در جامعه. می‌شویم لنگرهای یک کشتی طوفان زده که می‌تواند آن را حفظ کند.

باید از خودمان شروع کنیم و هیچ صحنه‌ای از زندگی ما نباشد که غیر امر خدا باشد. امر خدا یعنی وجه الله، امر خدا یعنی لقاء الله و اطاعت از امر خدا یعنی ابتغاء وجه الله.

ما در دنیا فقط می‌توانیم به جلوات خدا برسیم و جلوات خدا در دنیا با لقاء امر خدا صورت می‌گیرد. در آخرت ثمرات این باید و نباید را خواهیم دید. این خیلی توفیق است که انسان آیت الله شود. آیت الله یعنی در هر موضوعی، محل وقوع امر الله، برای مشاهده وجه الله و ملاقات با خدا شود.

- قبل از شروع هر کسی نیتی کند و برای استجابتش دعا کند. هر چند قبل از اینکه دعا کنیم استجابتش صورت گرفته است اما برای اینکه حسن ظن خود را اثبات کنیم، از خدا چیزی بخواهیم تا به ما بدهد. هر کسی هر چیزی در ذهنش آمد را بگوید. حتی اگر دنیوی باشد. برای استجابتش صلواتی ختم کنید.
- برای اینکه امشب ما هم، به شب حضرت بقیه الله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متصل شود و از دعاهایی که حضرت می کنند ما نیز بهره مند شویم صلوات ختم بفرمایید.

سوره احزاب سوره نظام سازی است

این سوره، سوره نظام سازی است و خیلی از مباحث نظام سازی از این سوره قابل استخراج است.

ایرادهای انسان در حوزه ارتباط با خدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱)

از اشکالات و آسیب هایی که در این سوره به آن اشاره شده است این است که فکر می کند خدا علیم است اما خدای علیم را حکیم نمی داند یعنی خدا علم دارد اما دلیل نمی شود هر جا علم دارد، برای آن حکم هم داشته باشد! خدا به همه چیز علیم است و مثلاً همه رفتارهای ما را می داند اما دلیل نمی شود که برای همه رفتارهای ما حکم داشته باشد. هر جا که خدا می رود، حکمش نیز می رود. به همین دلیل می گوید خدا علیم حکیم است و اولین ایراد در سوره همین است که انسان به علیم حکیم بودن خدا بی توجه است. دومین ایراد به نوع انسان این است که:

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲)

انسان می داند که خدا همه چیز را می داند و به دلیل قدرتی که دارد، تسلط دارد. همه آنچه که انسان کرده را خبر دارد اما نمی داند که خداوند از جزئیات، فرآیند و آثارش در گستره زمان نیز با خبر است و اصلاً این موضوعیت ندارد.

انسان ها نسبت به علم خدا ممکن است شکی نداشته باشند اما نسبت به خبیر بودن ممکن است تردید داشته باشند. خبیر بودن یعنی اینکه یک عمل ممکن است تا روز قیامت پی در پی اثرات مختلف داشته باشد و اثرهای دیگری را تولید کنند. خبیر یعنی این موضوعات را به تفکیک جدا می کند. انسان احساس نمی کند که خدا در محاسبه اینقدر دقیق باشد. انسان اینقدر پیوستگی بین اعمال را قبول ندارد! از مشکلات انسان قبول نداشتن خبیر بودن خداست. اگر انسان خبیر بودن خدا را قبول

داشته باشد اولین سؤالش این خواهد بود که من چه کاری می توانم انجام بدهم که بدون اینکه تجربه من دخیل باشد و آزمون و خطا کاری، آن را به انجام برسانم، جوابش می شود: «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ تبعیت از وحی.

عملی که انجام می دهد، این عمل منجر به واکنشی در جایی دیگر می شود. حرفی که زده می شود دائم در حال انتقال است. اعمالی که توسط حکم خدا انجام می شود، ضمانتش با خداست و هر اتفاقی هم که افتاد خوب یا بدش با خداست. من دخیل در آثار نیستم و عمل من جزیی از تکوین است. وقتی تبعیت از وحی ندارم و خودم باید ضمانتش را بکنم، این خیلی سخت می شود. اگر کسی خبیر بودن خدا را بفهمد، نمی تواند به وحی بی اعتنا باشد. یعنی اگر کسی به وحی بی اعتنا بود و برای هر کاری که انجام می دهد حکمش متصل به وحی نباشد، این یعنی خبیر بودن خدا خیلی برایش موضوعیت ندارد و مهم نیست. اولین ایراد: انسان می داند خدا علیم است اما نمی داند علیم حکیم است.

دومین ایراد: انسان می داند خدا علیم است اما نمی داند علیمش خبیر است.

سومین ایراد این است:

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳)

می داند خدا علم و قدرت دارد اما یا نمی داند یا نمی تواند، به هر حال نمی تواند دلش را به وعده های الهی گرم کند. احساس می کند خدا عظمتی دارد و این فرد سنخیتی ندارد که بتواند به او **اعتماد** کند. مثال وکیل اینگونه می شود که فرضاً پدری برای پسرش به خواستگاری می رود و می گوید خانه و پرداخت ماهانات با من. پسر این را می فهمد اما اگر شبیه همین را در قرآن بگوید، فرد نمی تواند این را بفهمد و می گوید من کجا، خدا کجا! چیزی بگو که با واقعیت جور شود...! خدا را آنقدر بزرگ می داند که نمی شود به او اعتماد کرد! خیلی وقت ها اعتماد نکردن به خدا به خاطر کوچک شمردن او نیست بلکه خدا را آنقدر بزرگ می داند که نمی تواند با او حرف بزند و او را ببیند. بعد می گوید مگر در این عالم فقط من هستم و بنده دیگری نیست! پس مشکل سوم می شود اینکه خدا خیلی خوب است اما نمی شود به وعده هایش اعتماد کرد. مشکل دیگر در اینجا این است که حالا نمی دانیم سر چه کارهایی باید توکل کنیم. راه فهم آن رجوع به قرآن و روایات و علماست. توکل نیاز به حکم دارد. نمی توانی همینطوری توکل کنی! نیاز به حکم دارد. به هر حال جنس خدا خودمانی بودن و حضوری می خواهد که این حضور با یک دلگرمی همراه است.

این سه خصوصیت در جامعه ایمانی شکل می گیرد. یعنی خدا و رسولش را قبول دارد اما می گوید خدا می داند اما حکم در همه جا ندارد! کسی چنین بگوید اتفاقاتی که در سوره برای افراد افتاده است، برایش می افتد.

آیات ۳۹ تا ۴۳

ابلاغ رسالت

ما كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا (۳۸) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (۳۹)

گروهی با پیامبر مخالفت می کنند یا نه، بنا می شود پیامبر دین را به شهرهای دیگر منتقل کند. باید عده ای آموزش ببینند و به سرعت بروند برای آموزش در جاهای دیگر. در همین مسیر هم ممکن است تهدیدهای جانی یا مالی داشته باشد. «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» از اینجا معلوم می شود که انسان ها در همین جامعه که ابلاغ رسالت توسط رسول اتفاق می افتد، از غیر خدا می ترسند. هر کسی این آیه را بخواند می گوید چرا می ترسند، اما نوبت خود او هم که می شود، چنین است. جنس ترس این است. ترس و ضرر دیده می شود. آیا نصرت خدا به موقع است؟ بدون ضرر است.. این ها می شود مسائل اجتماع.

در مورد کلاس های قرآنی که گذاشته می شود به حکم این آیه قرآن که می فرماید هر جا که رسولان دعوت به دین می کردند آنها را بیرون می کرده اند، جریان اینگونه است که قاعدتا نباید اجازه بدهند که حرفی از خدا بزنیم. الحمدلله که بیرونمان نمی کنند و از ما پذیرایی هم می کنند! باید احساس کرد این کار آنقدر ارزش دارد که باید برایش جان گذاشت، حالا اگر تقدیر و الثفات کردند، الحمدلله. اینطوری می شود که افراد برای قرآن درس دادن و هدایت کردن هایشان اجر نخواهند، بلکه فقط می خواهد که آنها گوش کنند و عمل کنند. حتی اگر عمل نکردند هم، باز من وظیفه خود را باید انجام بدهم. حتی اگر گوش ندهند هم باید حرف خدا را بزنم. حتی اگر گوش ندهند و بیرون کنند، باید حرف را بزنند. طمع و ترس دو برادر دو قلو هستند. اگر به طمع کاری را انجام داد، حتما ترس هم بروز خواهد کرد.

ذکر کثیر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳) تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴)

این آیات عجیبی هستند. اینکه خداوند چیزی را از انسان به صورت زیاد خواسته است یا به این دلیل است که او را به چیزی که خیلی ضروری است تکلیف کرده است که کم آن اثر ندارد و حتما باید زیاد باشد تا اثر کند. انسان در جاهایی یک مرتبه دچار غفلت هایی می شود که منجر می شود کارهای قبلی او هم از بین برود. چون ممکن است در فاصله خاموشی ذکر، تمام کارهای قبلی را هدر دهد، بنابراین امر ذکر کثیر است. ذکر مهم است اما کثرت آن مهم است. یا این کثرت عددی

است یا عمق ذکر باید وسیع باشد. به نظر می‌رسد در اینجا زمان ذکر است. یعنی هر کسی در هر حدی که می‌تواند، زیاد یاد خدا کند. حد هر کسی متناسب با ظرف خودش است.

✓ اولین برنامه در زندگی این است که کاری کنیم که ذکر کثیر خدا در ما تقویت شود. برای تقویت ذکر کثیر در خود باید بدانیم مصادیق ذکر خدا چیست؟ برای آنکه بدانیم مصادیق ذکر خدا چیست، باید پیش از آن بدانیم معنای ذکر چیست؟

اگر کسی بخواهد به این امر عمل کند، باید برنامه‌ریزی داشته باشد. چون وقتی انسان بخواهد کاری را به صورت زیاد انجام دهد بدون برنامه نمی‌شود. اگر کم باشد می‌شود اما زیادش نمی‌شود. برای برنامه‌ریزی معنا و مصداق نیاز است.

ذکر به معنای یاد نیست بلکه یاد لازمه ذکر است. ذکر در واقع یک وصل است. یک دستاویزی را داشتن برای حاضر شدن نزد خدا. سببی را که می‌تواند او را وصل به خدا کند، ذکر گویند. قطع نشدن این سیم اتصال با خدا را «ذکر» می‌گویند. مثل سیم برق که چراغی را روشن نگه می‌دارد.

معنای دیگری که می‌توان داشت این است که روی کردن انسان به خدا، خالقش و مدبر و ربش را ذکر می‌گویند. اگر مفهوم ذکر را متوجه نشویم، دچار اشتباهی می‌شویم که الفاظی که دلالت بر ذکر دارد را به جای ذکر قرار می‌دهیم. خیلی وقت‌ها حتی با وجود تسبیح به دست داشتن و صلوات فرستادن و...، حواس مان و قوه حافظه‌مان جای دیگری است و بعد هم احساس ذاکر بودن می‌کنیم! ذکر زبانی هم یک مرحله ذکر است و علما بر روی آن تأکید داشته‌اند، حتی امام (ره) در کتاب آداب صلوه می‌فرمایند ذکرهای زبانی را بگویید تا قلب ذاکر شود و البته این در جای خود محفوظ است. اما اگر این طولانی شود و قلب ذاکر نشود، مشکل دارد. به این دلیل است که این تلقین اتفاق نیفتاده است و قلب آن ذکر را پس نمی‌دهد!

ذکر به معنای این **هوشیاری** است که من برای خدا هستم. هوشیاری نسبت به خدا. هر کدام از این سه را که در نظر بگیرید یعنی یاد، وصل یا هوشیاری، باید زیاد شود. اینکه ما مدام فکر کنیم در حضور خدا هستیم، برای نوع انسان ممکن نیست. فقط کافی است در ۱۷ رکعت در محضر خدا باشی! افراد نوعا حتی در همین بیست دقیقه هم قدرت تمرکز به این صورت را ندارند. ذکر کثیر نمی‌تواند خارج از طاقت همه ما باشد، باید به گونه‌ای باشد که همه بتوانیم انجام دهیم. سعی کن این یاد در نماز را دائما ارتقاء دهی. انسان باید برای این ارتقاء تمرین کند.

✓ دومین کار این است که انسان به این مورد توجه داشته باشد که در بستر زمان زندگی می‌کند. این بستر زمان یا شب است یا روز و این دو برای خداست. تعلق‌هایی که به این زمان داریم را به خدا بدهیم. در واقع هر وقت به آن توجه می‌کنیم، بر اساس تعریفی که از قبل برای خود داشته‌ایم آن را به خدا نسبت دهیم. برای خود تعریف کرده‌ایم شب و روز از آن

خداست و آسمان برای خداست. بسترهای وقوع را که زمان و مکان است از خدا بدانیم. موقعیتی که خداوند فراهم کرده است، بحث بیداری، خواب، هوشیار بودن خود و زنده بودن در موقعیتی از شب یا روز که برای خداست و در مکانی که برای خداست. این خود یک مدل ذکر خداست. بسترهای وقوع را از خدا دیدن. در ادعیه وارد شده از اهل بیت (علیهم السلام) مثلاً آمده است بعد از بیدار شدن از خواب، سجده شکر داشته باشیم. یاد مرگ از این جهت، یاد خداست. در روایات آمده است که اگر کسی عر روز بیست بار یاد مرگ کند، از شهید است.

✓ سومین کار برای داشتن ذکر کثیر این است که ما عمدتاً برای انجام کار مأمور هستیم. اغلب باید کار انجام داد و گاهی خلوت داشت و فکر کرد. در موقعیت‌هایی که برای انجام کار برای ما فراهم می‌شود چه مطالعاتی و چه عملیاتی، باید موضوع آن کار را تحلیل کرد و به فضای کتاب قرآن منتقل کرد. باید اصرار داشته باشیم تا بدانیم نظر قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) در مورد آن کار چیست. اصرار داشته باشیم به تحلیل موضوع مورد مواجهه و ارتباط دادن آن به روایات و ادعیه. مثلاً تناول غذا: بسم الله بگویم و آدابی را که از سوی اهل بیت (علیهم السلام) برای آن گفته شده است، بدانم و انجام دهم، این می‌شود ذکر خدا. ذکر خدا می‌شود مواجهه آگاهانه و مسئولانه و از روی حکم خدا در آن موقعیتی که وجود دارد و بخش مهمی از ذکر خدا توسط این موضوع پوشش داده می‌شود.

✓ چهارمین کاری که می‌توان انجام داد، قرار دادن محل‌هایی مثل ایستگاه در طول روز برای بازشناسی ذکر است. مثلاً موقعیتی مثل ساعت ده که اوج کار فرد است. هر روز قرار می‌گذارد تا آیه‌ای یا روایتی را بخواند. قرار دادن موقف‌ها و زمان‌هایی برای تجدید عهد که می‌تواند با یک آیه یا یک روایت یا صلوات باشد، خیلی مهم است. این موقف‌ها گاهی می‌تواند تبدیل به یک جریان اجتماعی شود. مثلاً جمعی همگی قرار می‌گذارند تا ساعت ده صبح یک صلوات بفرستند. این‌ها ایجاد شبکه ذکر می‌کند. می‌توان در این راستا خلاقیت‌های زیادی به خرج داد و برای این موضوع در روایات مطالب زیادی وجود دارد.

✓ پنجمین کار برای ذکر کثیر، علم است. علم در ذکر داشتن بسیار اهمیت دارد و بی‌بهره بودن از علم خسارت‌های زیادی با خود به همراه دارد. منظور از علم نیز، علم توحیدی است. فیزیک و ریاضی و زیست و... اشکالی ندارد، به شرطی که نماد آیات محکمه باشد. اینکه انسان در زندگی هیچوقت کتاب خواندن و محصل بودن خود را رها نکند، خوب است. خود علم از مصادیق ذکر کثیر است به شرطی که آیه محکمه، فریضه واجب و سنت قائمه باشد و یا انسان را به نشانه‌های محکم الهی دلالت دهد. مثل مطالعاتی که در مورد هستی و تکوین و رخدادهای طبیعی می‌خواند یا در مورد واجبات علم می‌یابد یا از سنت‌های جاری زندگی انسان می‌خواند که در زندگی تبدیل به اخلاق می‌شود.

✓ ششمین کاری که می‌توان برای ذکر کثیر داشت، محاسبه داشتن‌های شبانه است. به نظر می‌رسد ذکر کثیر هر کسی تابع شب‌داری و شب زنده‌داری اوست. به نظر می‌رسد بدون شب‌داری و شب زنده‌داری، ذکر به شکل کثیر جاری نمی‌شود.

ممکن کسی بگوید در زندگی های امروزی نمی شود اما از محرومیت های زندگی ما شب نداشتن است! ماه ندیدن، آسمان ندیدن، تاریکی را درک نکردن، سجده شبانه نداشتن و عدم تجربه سکوت شبانه. نوعاً از این موارد بیگانه هستیم و فقدان این موارد به ذکر کثیر به شدت لطمه می زند.

آرزوی شب زنده داری خیلی می تواند جایگزین خوبی باشد. این آرزو روزش را ذاکر می کند. در برخی این آرزو اثر زیادی دارد. خداوند می خواهد انسان را به حقایق دلالت دهد. هر کسی این حرف را شنید، برود و ببیند چگونه می تواند ذکر را در خودش کثیر کند.

✓ هفتمین راهکار این است که انسان نگران حقوق دیگران است اما نمی داند چه باید بکند. خود را در همه چیز عاجز می داند و خود را نیازمند این می داند که به او بگویند. ماهیت ذکر ایجاد هوشیاری می کند. یعنی مثلاً کسانی که به کمک تو نیاز دارند یا کاری که باید انجام دهی را فراموش می کنی یا ... زیاد فراموش کردن ها از ذکر نداشتن است. جمله یادم رفت نقل زبان کسی است که ذکر کثیر ندارد! خاصیت ذکر کثیر به روز بودن فرد است. به غیر از اللهم الهی، با این همه مشغله بعید است انسان بتواند همه حقوقش را بجا آورد! نشانه ذکر کثیر، هوشیاری است. نشانه فقدان ذکر کثیر، نشدن ها و فراموش کردن های زیاد است.

برخی از امرا در قرآن مادر امرا هستند و قداست اعتنا به آنها، ذریه حضرت صدیقه (سلام الله علیها) شدن است. خود امر ساحتش اینگونه است. «اذکر والله ذکر کثیرا» امر مادر است و هر کار خوبی را انجام دهید در این امر جا می گیرد. آنقدر این ذکر، مادر است که می توان در مورد یک کودک هفت ساله هم گفت می توان کاری کرد که ذکر کثیر داشته باشد. همین مقدار که حس طیبی در او ایجاد شود و در ذهنش یک پدر شجاع بیاید و کلمات طیب در او بیاید، ذکر کثیر آمده است. آنقدر مهربانی به او نشان می دهد تا به جز کمال نبیند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱)

به نظر می آید خود این آیه را باید انسان زیاد بخواند. همین تکرار آیه، خودش کار آمد است. هر چیزی در قرآن خودش است و قدرت ذکر با خواندن این آیه در او فوران می کند. آنقدر باید تکرار کرد تا ذکر کثیر نصیب فرد شود.

وَسَبَّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً (۴۳)

آیا انسان فکر می کند خدا غیر از این است؟ این آیه خطاب به مؤمنینی است که این گمان را نسبت به خدا ندارند. چرا باید فهم در مورد توحید در این حد پایین باشد که بخواهد چنین گفته شود؟..

ان شاء الله که حسن ظن ما به خدا زیاد شود که اگر این اتفاق بیفتد، وضعیت زندگی معمولی ما نیز به شدت تغییر پیدا می کند.

- هر کسی حاجتی را در نظر بگیرد، مثلاً چون ایام فاطمیه است طهارت را از حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) بخواهیم به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

مرور آیاتی که محل ذکر هستند

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱) وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲)

از مهم ترین مصادیق ذکر، وحی الهی است که خداوند به پیامبرش نیز دستور تبعیت از آن را داده است. یکی از جلوه های این وحی برای ما خواندن قرآن است اما این همه آن نیست. یکی از جلوه های وحی برای ما الهامات غیبی است که به انسان می شود و حتی ممکن است برای برخی خواب نیز به عنوان وحی محسوب شود. انسان در خواب هم می تواند ذاکر باشد. در خود سوره، بحث ذکر را مطرح می کند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۷)

هر جایی در قرآن «اذ» یا «اذکر» آمده است، نشان دهنده فعال شدن ذکر است. آیه ۷ نیز جزء آیات ذکری سوره است. انسان باید همیشه یادش باشد که با انبیاء میثاق بسته است. مثل ازدواج که فرد با همسرش میثاقی دارد. انسان از ابتدایی که متولد شده است با انبیاء بوده است. به همین دلیل یادآوری میثاق با انبیاء از مصادیق ذکر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹)

یکی از مصادیق ذکر، ذکر نعمت های اجتماعی است، «اذکرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ» بالاخص نعمت های اجتماعی که در زمان حمله دشمن شکل می گیرد و دشمن غافل گیر می شود.

إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱)

در تنگناهای زندگی هم که شرایط خیلی سخت بوده و تمام شده است، از محل های ذکر است.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲)

این‌ها را نمی‌گوید که بدی‌های منافقین را به رخ ما بکشد، بلکه می‌گوید با اینکه این حرف‌ها در زمانی بوده، عبور کرده است. مراقب باشید جزء این‌ها نباشید و با سختی‌های زودگذری که به سراغتان آمده است، هر حرفی را ننیزید. همین که انسان یاد این صحنه‌ها بیفتد کنترل زبانش را در اختیار می‌گیرد و هر حرفی را نمی‌زند اما اگر انسان یاد خدا نباشد هر حرفی و هر کاری را انجام می‌دهد. شما بدانید عده‌ای از منافقین در زمانی حرفشان این بوده است که آنچه خدا و پیامبر گفته‌اند فریبی بیش نیست و این حرف‌ها را در زمان خود رسول می‌گفته‌اند.

وَ إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳)

وقتی گروهی از آنها گفتند که ای اهل مدینه میدان نبرد جای ماندن نیست. یکی از محل‌های یاد خدا همین عبرت‌هایی است که انسان باید به آن توجه کند.

وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُمْ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)

همین که انسان در بیت خود آیات الهی را مرور کند و پیش روی خود بگذارد، از مصادیق ذکر است.

وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَخْفَىٰ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطْرًا زَوَّجْنَا كَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطْرًا وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷)

آیات «اذ» یا «اذکر» را مرور کردیم. مواردی که احکام الهی نازل شده است و رخدادی برای کسی شکل گرفته است و حتی ممکن است این رخداد منجر به جدایی باشد. محل اجرای احکام، از محل‌های ذکر خداست.

بررسی آیات ۴۱ تا ۴۶

ذاکر کردن مردم از کارهای انبیاء است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲)

ذکر یعنی اینکه زمانی که پیامبران در عرصه‌های مختلف زندگی وارد می‌شوند و خدا را به انسان نشان می‌دهند. ذکر یعنی اینکه فرد هر زمانی یاد خدا افتاد، خودش متوجه می‌شود که چه کاری را انجام بدهد و چه کاری را انجام ندهد. «ذکر» عبارت

است از آن چیزی که وقتی می آید فرد به طور طبیعی به باید و نباید الهی اشعار یا شراف پیدا می کند. اشعار یعنی با دلیل می فهمد و اشراف یعنی کامل می فهمد. از مهم ترین کارهای انبیاء همین بوده است که مردم را ذاکر کرده اند و ذاکر شدن مردم همان، فهم باید و نباید همان. ذکر خودش فعال است و به فرد می گوید که با هر کسی چگونه برخورد کند. آنچه انسان باید در مورد اهتمام آن داشته باشند و اصل زندگی است، چگونگی ذاکر شدن است.

جنس کاری که فرد می کند باید صحیح باشد. وقتی کسی به حبل خدا چنگ می زند از خطا مبرا می شود و کاری که انجام می دهد بدون آسیب و آفت است. مثلا تکریم کسی همراه با اهانت نمی تواند باشد و این موضوع را خود فرد و همه می فهمند.

خدایی که خالق است حاضر است و خدایی که بر هر چیزی محیط است، حاضر است. خدایی که رقیب هر چیزی است، حاضر است و .. اگر خدا واقعا حاضر باشد و فرد این را بفهمد، بر آید آن می شود حیا و ادب. جلوی خدا نمی توانم اخم بی جهت داشته باشم، قول زور و دروغ و غیبت و صحبت نامناسب داشته باشم، من باید مثل خدا عمل کنم. حالا به جای خدا، بگو یک فردی که از نظر ما بزرگ است! اگر چنین فردی نزد انسان باشد، بدون اینکه کسی به او چیزی بگوید، رفتار فرد متفاوت می شود. به درونش رجوع می کند و حیا و ادب در او شکل می گیرد.

بزرگ ترین مشکل انسان این است که خدا در زندگی او حاضر نیست و با خدایی غایب زندگی می کند. مرتب باید یادش بیاید. انسان استمرار در ذکر ندارد و این خیلی بد است. اولین کاری که انبیاء برای انسان انجام می دهند، اصلاح ذکر در زندگی انسان است. چون اگر این موضوع ذاکر بودن اصلاح شود، علم درونی انسان به طور طبیعی شروع به جوشش می کند اما اگر ذکر نباشد برای هر موضوعی باید یک دفترچه مهارتی داد! این دفترچه ها محصول غفلت از خداست. وقتی یاد خدا نیست، برای غیبت نکردن باید مهارت پیدا کند اما اگر خدا باشد، غیبت معنا ندارد! خدا واقعا برای ما غایب است، اگر غایب نبود رفتارهای ما به رحمانیت او گره می خورد.

پیامبران برای فعال شدن ذکر در انسان اولین کاری که انجام می دهند، معرفی خداست. طبق آیات قرآن اولین توصیه هر نبی **اتقوا الله** است. «اتقوا الله» یعنی خود را در محضر همان خدایی که خودت می دانی، بدان! یعنی حتی انسان خود را محضر همان خدایی که خودش می شناسد هم قرار نمی دهد و فراموش می کند. یاد خدا یعنی نور. وقتی نور وجود دارد، به طور طبیعی علم هم وجود دارد. لذا هر جایی که انسانها ذاکر می شوند، سریع خودش متوجه می شود.

شاخص های قرآنی روی جهت ها قرار می گیرد. تو به خدا توکل کردی پس اگر دشمن آمد و ترسیدی یعنی هنوز توکل نکرده ای. اگر دیدن دشمن فرار کردی، این دیگر توکل نیست. حالا شاید بگویی ترس حال بود اما فرار رفتار است!

غیر ممکن است کسی اهل سرزنش باشد و آب خوش از گلوی او پایین برود. این در روایات آمده است. انسان غافل اهل سرزنش است. آدمی که همه چیزش را از خدا نداند، اهل سرزنش می‌شود. در جایی خدا را ندیده است. مشکل جهل در ما عمدتاً به خاطر مطالعه نیست بلکه به خاطر فقدان ذکر در زندگی است. هر کسی خدا را همانقدر که می‌شناسد یاد کند، وضعش خوب می‌شود.

«حکمت» به این معناست که فرد حکم جزئی همه چیز را بداند. ذکر انسان را به تدریج حکمت‌دار می‌کند.

خودتان را در دو حالت قرار دهید. دو تا من در خودتان فرض بگیرید، بعد یک «من» را ذاکر قرار دهید و «من» دیگر که ذاکر نیست. اگر کسی بتواند تفاوت این دو را ببیند، خیلی منفعت خواهد داشت. ذکر این «من» یعنی توجه‌اش به خدا را دائم افزایش دهید و ببینید برخوردش نسبت به موضوعی که با آن درگیر بوده، چه تغییری می‌کند. آیا از علم بیشتری برخوردار می‌شود یا خیر. کفه علم و وزانتش بیشتر می‌شود یا خیر. اگر این دو تا حالت را دید و متوجه تفاوت‌های آن شد، می‌تواند از خود عبرت بگیرد و بقیه امورش را هم مثل همین کار کند و ذاکر بودنش را تکثیر کند. علت تکثیر نکردن، عدم فهم منفعت آن است. با مختصر ذکری می‌توان عالم شد و به علمی رسید که سرچشمه‌اش خود خداست. این علم، قیمت گذاشتنی نیست. اگر کسی لحظه‌ای این ذکر را درک کند، غیر ممکن است که بخواهد لحظه‌ای غفلت را تجربه کند. کسی که به بهشت رفته است، نمی‌تواند از آن خارج شود. ما نوعاً این تجربه ذکر داشتن را در زندگی کاربردی خود ندیده‌ایم. چون نوعاً آموزش‌هایی داریم که القای غفلت می‌کند و آنقدر وارد جزئیات می‌شود که فرد را در همه چیز نیازمند آموزش می‌داند. در حالیکه هر چه به سمت معنویت و ذکر می‌روید، انبیاء مراقب هستند که چیزی به شما چیزی نگویند! این دو منطق با هم فرق می‌کند. خدا را می‌شناسی، همان او را نزد خودت حاضر کن و عمل کن. ما مستغنی از کتاب و مشاور نیستیم اما این شیوه که فعال کردن ذکر است، ایجاد یک علم لاینقطع و پیوسته می‌کند که قابل مقایسه نیست.

باید کم کم کاری کنیم که در محضر خدا بودن برای ما عادی شود. این خیلی بد است که در محضر خدا بودن برای ما عادی نیست. اگر کسی چنین حالتی داشته باشد حتی بر روی فعل و انفعالات و قوای بدنی او هم اثر خواهد داشت. به همین دلیل می‌گویند نیم‌خورده مؤمن شفاست.

بیان خصوصیات پیامبر به عنوان خصوصیات ذکر

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵)

از مفاهیمی که در ذکر وجود دارد، شاهد، مبشر و نذیر است.

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶)

این‌ها مفهوم ذکر است و پیامبر ذکر است. «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۱

«إِنَّ هُوَ» را می‌توان به قرآن گرفت یا به شخص پیامبر. البته به قرآن می‌گیرند و فرقی هم ندارد. چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمایند «انی تارکم فیکم ثقلین کتاب الله و عترتی» یعنی جایگاه رسول، پیش از قرآن می‌شود.

شاهد: شاهد در سوره مبارکه مزمل به گونه‌ای غیر از گواه معنا می‌شود. اینکه شاهد را کسی بدانیم که نظارت می‌کند و ثبت می‌کند خوب است و بد هم نیست اما معانی دیگری نیز دارد. شاهد معیار و میزان سنجش است. کسانی که کار علمی می‌کنند در کارهایشان شاهد می‌گیرند. مثلاً انسانی به مقام ذکر رسیده است و در قیامت می‌گویند چگونه است که او رسید و شما نتوانستی برسی؟! پیامبر شاهد است یعنی او را برای اقامه میزان می‌آورند. او مسیر عبودیت را طی کرده است. از ما خواهند پرسید که تو چرا نتوانستی. در حالیکه ما بالعکس این فکر می‌کنیم! ما وجود پیامبر را دلیل بر عدم توانایی خود در رسیدن به کمال می‌دانیم اما خدا بالعکس آن را از ما می‌خواهد.

در سوره مزمل معنای دیگری هم به شاهد می‌دهد. این سوره هم به طور ویژه سوره پیامبر است.

«إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا»: شاهد می‌شود کسی که بساط کفر را به هم ریخته است. غیر از معنای شاهدهی است که می‌دانیم. رسول شاهدهی بر شماست کما اینکه برای فرعون هم موسی (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار دادیم. معنایش تبدیل می‌شود به کسی که در صحنه کارزار وارد می‌شود، آن را رهبری می‌کند و حاکمیت دینی را ایجاد می‌کند. این معنا را به معنای قبلی شاهد اضافه می‌کند.

بنابراین اولین خصوصیت پیامبر تعریف گواه و مشاهده و ایجاد منظر است و خدا را به شهود کردن، ذکر می‌کند.

مبشر: کسی که بشارت می‌دهد. شما در مسیری هستید و اگر درست باشد به شما می‌گوید آفرین چقدر کار خوبی می‌کنی. محل‌های راست قامت و استوار بودن را اعلام می‌کند و نسبت به خوبی سکوت ندارد. اگر کار، کار خوبی است کاری می‌کند که فرد متوجه آن شود. این مبشر است.

مبشر است یعنی خوبی را اعلام می‌کند. رسیدن تو را به مقصد اعلام می‌کند. یعنی اگر انسان مسیر درستی داشته باشد، خودش می‌گوید این درست است. مبشر ارزیابی مسیر می‌کند. فرد هنوز به مقصد نرسیده است اما می‌گوید که اگر این چنین بروی، به مقصد می‌رسی.

^۱ سوره مبارکه تکویر، آیه ۲۷

^۲ سوره مبارکه مزمل، آیه ۱۵

میزان فعال کنندگی در هر لحظه است. وقتی به صورت صفت می آورد یعنی دوام دارد. نه اینکه پیامبر آمد و یک روزی شاهد و مبشر و... بود و تمام شد! بلکه او برای همه انسان‌ها و در همه زمان‌ها شاهد است و زمان ندارد.

در مورد پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم)، ایشان هم کودکی داشته‌اند و بشر بوده‌اند. وقتی در مورد انبیاء و ائمه (علیهم السلام) صحبت می‌شود باید بدانیم دو ساحت خَلقی و ملکوتی دارند. در ساحت ملکوتی نقصی ندارند، دارای عصمت کبری هستند و طهارتشان کامل است. نوع روایاتی که مطرح می‌شود در این ساحت است. حال فرض کنید هم‌زمان با پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) و با هم متولد شده‌اید. پیامبر کودک است و حتی شاید با شما هم بازی کند. همه حرف قرآن این است که پیامبر نیز بشری است که دارای همه شئون یک بشر است. کودکی دارد و کم کم بزرگ می‌شود در زمان ازدواجش باید ازدواج کند و... و تا مرگ پیش می‌رود. حالا این پیامبری که چنین است را چگونه شاهد بدانیم؟ خداوند به این مرد الهی، حقیقتی نورانی داده است که آن حقیقت نورانی ثابت است و زائل نمی‌شود. خدا او را باقی گذاشته است. کودکی پیامبر با کودکی من قطعاً متفاوت است. وسعت ظرف‌ها بسیار متفاوت است و خداوند از هر کدام به اندازه وسع خودشان تکلیف می‌خواهد.

در پیشگاه خدا موسی (علیه السلام) و فرعون را داریم. فرعون در گناه غوطه‌ور است. موسی (علیه السلام) سرشار از هدایت و نعمت- هاست. حالا که وظیفه موسی (علیه السلام) رفتن نزد فرعون است، می‌رود. عبد بودن اقتضایش این است که به سوی فرعون برود و اقتضای عبد بودن فرعون این است که حرف موسی (علیه السلام) را گوش کند. اگر فرعون حرف موسی (علیه السلام) را گوش می‌داد، با همه آلودگی‌هایی که داشت، همنشین موسی (علیه السلام) بود و اصلاً لزومی نداشت ظرف او را داشته باشد. جرم فرعون این نیست که چرا شبیه موسی (علیه السلام) نشد، بلکه به او گفته می‌شود چرا حرفش را نشنیدی؟! در این صورت ان شاء الله بعد از بهشت رفتن همنشین پیامبر (صل الله علیه و آله و سلم) خواهیم بود، به شرطی که ما همه وسعمان را خرج کرده باشیم چون او همه وسعش را خرج کرد.

خاصیت گناه این است که مانند دومینو عمل می‌کند مگر اینکه توبه کند و جلوی آن بایستد. اگر کسی با استغفار بتواند زنجیره اشتباه و گناهانش را قطع کند، می‌تواند از این چرخه خود را خارج کند. کسی که به سمت ظلمات می‌رود یعنی مسیرش را تا نور دو برابر کرده است.

همه سوره متعلق به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و ساختار حکومتی حضرت را تبیین می کند.

سوره های قرآن از همان ابتدایی که می خوانید از سوره حمد تا ناس همه وحی نازل شده به رسول است و در همه آنها شأن و مقام ایشان مطرح شده است و در هر سوره ای به عنوان پایه ثابت رسول گرامی هستند.

مصادق های ظاهری در سوره به پیامبر اعظم باز می گردد و هر سوره ای برای شناخت پیامبر یک نظرگاهی را باز می کند. همانطور که لازم است انسان خدا را بشناسد، لازم است پیامبر را هم بشناسد. خدا رب و خالق و همه کاره ماست و باید او را شناخت و پیامبر هم چون رسول خداست باید شناخته شود. اگر کسی بخواهد حکم های خدا را به دست آورد باید از فرستاده اش این احکام را بخواهد. به اعتبار رسالت و نبوت پیامبر انسان باید رسول را بشناسد. آنچه در این سوره دنبال می شود معرفی رسول از دیدگاه حاکمیت ایشان در وسط میدان حاکمیت است.

اولین خصوصیتی که از این رسول ذکر می شود این است که مراقب خداست یعنی هر کاری می کند، حتما با حکم خداست. دومین کارش این است که با کافرین و منافقین هیچگونه ارتباطی ندارد.

خصوصیت های دیگری که می توان از ابتدای سوره برای رسول مشاهده کرد، بحث توکل به خدا و تبعیت از وحی و ولایت داشتن بر همه و اولویت داشتن ایشان به مؤمنین نسبت به نفس های خودشان است. بحث میثاقی که همه با پیامبر بسته اند. بحث فرماندهی جنگ که مستقیماً در جنگ هستند و بحث اسوه حسنه بودن ایشان و نیز خانواده و ارتباطات خانوادگی ایشان است. احکامی که در زندگی اجرا می کنند.

و آیه ۳۸ که خیلی مهم است: «ما كان على النبي من حرج فيما فرض الله له سنة الله في الذين خلوا من قبل و كان أمر الله قدراً مقدوراً». اینکه در مسیر احکام الهی و سنت هایی که اجرا می کنند ممکن است دچار سختی و حرج شوند.

در این حدود ۴۰ آیه تقریباً همه آیات در مورد پیامبر بود. سوره نسبت به پیامبر سوره خاصی است.

در روایت داریم که «انا و علی ابوا هذه الامته»

«ما كان مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا» (۴۰)

در مورد قبیله گرایی در جلسات قبل صحبت شد. برای اینکه مردم قبیله خود را حفظ کنند مجبور هستند با پیامبر نسبتی داشته باشند. به هر حال هر دو را می خواهند داشته باشند. بهترین راه برای اینکه بشود پیامبر را قبول کرد این است که بگویند او در حزب ما و جزو فامیل و قوم ما می باشد. اگر کسی بگوید پیامبر ما، رسول خدا و خاتم نبیین است و پدر ما می باشد هیچ

اشکالی ندارد. رسول صاحب امر و حکم است و نبی صاحب کتاب و کتاب یعنی قوانین. انسان یا باید و نباید دارد یا هست و نیست.

پس پیامبر را به عنوان خاتم نبیین بپذیرید. خاتم به معنای این است که دیگر بعد از او پیامبری نمی آید اما معنای بهترش این است که همه وحی ای که برای همه پیامبران آمده است، در او جمع است. خاتم به معنای مهرزننده و تثبیت کننده و جمع کننده و جامع نبیین می توان در نظر گرفت و قرآن جامع وحی می شود.

اسلام ظرفیتی دارد که در جای دیگری وجود ندارد و تشکیل حکومت جهانی برآزنده پیامبر اعظم است و سازمان ملل جای احکام خداست نه غیر خدا. چون او خاتم نبیین است. اگر به قبیله نداشتن باشد او رسول است. باید بدانیم این جایگاه رسول خداست. این آیه اسم پیامبر را آورده است. این آیه را به هر کسی نشان دهیم متوجه می شویم که مالکیت مطلق عالم از رسول است و این مبهم هم نیست. در قرآن اسم پیامبر خیلی کم تکرار شده است. باید پذیرفت این آیه حکومت جهانی را می گوید و مربوط به پیامبر است.

این آیه نشان می دهد عده ای مقادیری برای رسول قائل بوده اند اما مقام رسالت ایشان را نپذیرفته بودند. اگر کسی به مقام خاتمیت و رسول بودنشان اعتقاد داشته باشد مقام ابوت ایشان مشکلی ندارد. شأن قرآن در اینجا خیلی زیاد می شود. معجزه ختمیه یعنی آنچه عصای موسی داشت در آن هست. نه آیه بینه حضرت موسی در آن هست و معجزه زنده کردن مرده، عیسی هم در آن هست. در ختم یک مقام برتری و به تکامل رسیده تر مطرح است. خود قرآن در زمان نزولش هم همینگونه که ما برخورد داریم، برخورد می شده است. خواندن قرآن به شکلی که در سوره حجر از آن می گوید. چگونه می شود معجزه ای ختمیه باشد اما شأن آن آنقدرها لحاظ نشود. چون معجزه است کسی می فهمد که بخواهد معجزه بودن آن را فهم کند. همانطور که رسول را پدر می بینند و او را خاتم نبیین و رسول نمی بینند بنابراین معجزه او را هم معجزه نمی بینند. در واقع دلیل عدم درک شأن قرآن به خاطر این است که شأن رسول دانسته نمی شود. وقتی شأن خدا دانسته نشود هم شأن رسول هم دانسته نمی شود.

اگر کسی قرآن برایش مهم نباشد یعنی رسول برایش مهم نیست و اگر رسول برای او مهم نباشد به معنای این است که خود خدا برایش مهم نبوده است. اگر کسی گفت این حرف در کجاها دیده می شود در دعای زمان غیبت امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف): «اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»

اگر انسان خدا را نشناسد به طور طبیعی رسول را نخواهد شناخت و اگر رسول را شناخت به طور طبیعی حجت ران خواهد شناخت. یکی از این حجت‌ها خود قرآن است.

هیچ چیزی در این عالم مهم‌تر از خود خدا نیست. و هیچ چیزی بهتر از خود خدا متأسفانه در این عالم کفر نمی‌شود و باید روزی این محرومیت برداشته شود.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵)

شاهد و مبشر و نذیر با او آمده است. اگر یا بود معلوم می‌شد که برخی از رهاوردهای پیامبر مربوط به شاهد بودن ایشان و برخی مربوط به مبشر بودن و برخی دیگر مربوط به نذیر بودن. اما ظاهراً اینگونه نیست و شأن پیامبر همه این صفات را با هم دارد. بنابراین باید این موارد را باید به گونه‌ای معنا کرد که امکان جمع داشته باشد. بحث شاهد مربوط به قابل وصول بودن اهداف است. اگر خداوند چیزهایی از انسان خواسته است، وجود پیامبر اثبات می‌کند که این امور قابل وصول است. پیامبر سبب وصول انسان به مقاصدی است که خداوند مطرح می‌کند. بنابراین یکی از معانی شاهد این است که اگر رسول شاهد است ما توسط ایشان به مقاصد دست پیدا خواهیم کرد. پیامبر برای همه مردم است چون بنا بر این است که همه هدایت شوند. همه انبیاء در به خاتمیت رسول گرامی اسلام شهادت داده‌اند.

شاهد، مبشر و نذیر

انسان باید زمانی با خودش به این نتیجه برسد که آیا خدا هست یا خیر؟ اگر هست آیا مسیری برای وصول به خودش ارائه داده است یا خیر؟ آیا حرفی از خودش به انسان‌ها ارائه داده است یا خیر؟ این سؤال‌ها باید توسط هر کسی که عاقل است پاسخ داده شود. عقل از خالق و ارتباط با خالق سؤال می‌کند. اگر انسان مجهز به عقل شد نمی‌تواند نسبت به خالقش مسکوت باشد. این‌ها جزئی از موارد اصلی است. خدا رسول را **شاهد** قرار داده است به این معنا که انسان می‌تواند به مقاصد اصلی‌اش برسد. خواست خدا از انسان خواست بیجایی نیست. هر مقامی که برای انسان در قرآن ذکر شده است مثل صالحین و محسنین و ... درست نیست بگوییم که ما کجا و محسن و صالح شدن کجا؟ خدا انسان را برای صالح شدن و محسن شدن خلق کرده است. همه مشکلات انسان به این دلیل است که خود را به بهائم بودن می‌فروشد. گویی می‌خواهد جزئی از بهائم باشد. انسانی که در نهایت بناست بمیرد آیا بهائم بمیرد بهتر است یا اولی‌الالباب باشد؟ مسلماً بهتر است به صورت اولی‌الالباب بمیرد. شاهد مفهوم بلندی است که می‌گوید پیامبر رسید شما هم می‌توانید برسید.

مبشر کسی است که مقصد را نشان می‌دهد و بیان می‌کنند که شما با مقصد چقدر فاصله دارید. حداقل با او می‌توان ارزیابی و توان سنجی کرد. حضرت یوسف وقتی لباسشان را از مصر فرستادند خود آن لباس شد بشارت و آن فرد هم شد بشیر **فَلَمَّا**

أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۱. یعنی قبل از اینکه یوسف را ببیند فهمیدند یوسف در حال آمدن است و این را ارزیابی و توان سنجی گویند.

همزات شیاطین تخریبی است که توسط انسان می‌شود و به خود می‌گوید تو به درد هیچ چیزی نمی‌خوری. نوعا در خانواده‌ها هم این نوع تخریبها بسیار زیاد است و بهتر است رویه خود را در این زمینه تغییر دهیم و این چقدر می‌تواند در تغییر انسان‌ها مؤثر باشد. قرآن حد پیامبرش را بالا می‌برد و یک جایی هم حد پیامبر را به نسبت خدا جایگاه پیامبر را پایین نشان می‌هد مثل سوره مبارکه حاقه. می‌خواهد بگوید پیامبر با همه ابهتی که دارد عبد است و برای پیامبر شأنی بیشتر از عبودیت قائل نشوید. جایگاه خداوند باید همیشه برای انسان حفظ شود و خیلی بد است که جایگاه خداوند برای ما خیلی ضعیف است. **نذیر** خاصیتش این است که نمی‌گذارد انسان از حرکت بایستد و توقف داشته باشد.

شاهد، شاخص است.

مبشر، ارزیابی است.

نذیر، نیروی محرک است.

این‌ها را جهت تصویرسازی می‌گویم و قصد پایین آوردن واژه‌ها را نداریم. نذیر به حرکت درآوردنده است یا با تشویق یا با تنبیه. مهم به حرکت در آمدن است. سطح تشویق و تنبیه باید متناسب با هر فردی باشد در غیر اینصورت منجر به بهم خوردن رجا و خوف در او خواهد شد و این امر فرد را دچار اضطراب می‌کند. یا از خوف زیاد به مقصد نمی‌رسد یا از رجا زیاد. توازن خوف و رجا خیلی مهم می‌شود.

دعا و داعی

وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶)

داعی از کلمات بینظیر قرآن است. دعا و داعی هر دو از دعو می‌آید یکی از درون است و دیگری از بیرون. کم واژه‌ای داریم که اینگونه بیرون و درون داشته باشد. دعوت می‌شود و دلش می‌خواهد و این دو با هم خیلی مرتبط هستند گویی کسی که دعا در او شکل بگیرد داعی را می‌فهمد. اگر طلب داشته باشی متوجه می‌شوی کی، چه دارد.

اذن مهم می‌شود، چه بسا پیامبر اذن دعوت برای برخی را ندارد. ممکن است افراد دچار ظلم‌هایی شده باشند که صدای پیامبر را نشنوند. کارهایی باید در درون فرد انجام شود. قبل از اینکه پیامبر را فرد دیده باشد باید مسلمان شده باشد و قبل از آن باید

^۱ سوره مبارکه یوسف آیه ۹۶

تبعیت از خدا داشته باشد. اگر کافری به شما مراجعه کند و بگوید هیچ چیزی را قبول ندارم قطعا چیزهایی را قبول دارد و خوبی را در درونش می‌فهمد و از آن می‌تواند تبعیت داشته باشد. حتما باید نیاز در انسان شکل بگیرد تا عطا کننده را ببیند.

«رجل یسعی» در سوره یس قبل از آمدن رسول نیاز به خدا را فهم کرده است و با دیدن رسول مؤید پیدا کرد. سوره غافر در این باب صحبت کرده است. رمز موفقیت در فعال شدن دعاست. رجلی که در دربار فرعون است و حضرت موسی را می‌فهمد. علت زشتی خیلی از کارهای ما به دلیل نبودن خداست و وقتی خدا نیست هیچ چیزی زیبا نیست.

الی الله: الی را به سوی معنا می‌کنیم ولی الی تعیین حدود و قلمرو است. «داعیا الی الله» دعوت کننده به آنچه قلمرو خداست. خدا به سوی به این معنا ندارد. الی در اینجا شبیه الی المرافق سوره نساء است. الی اگر به سوی معنا شود وضو را معکوس می‌گیرند. اساسا الی به معنای به سوی نیست. الی در قرآن نوعا تعیین حد و محدوده است و نه به سوی. «داعیا الی الله» می‌شود دعوت می‌کنند به قلمرو و حکومت خدا و خروج از ظلم و حاکمیت طاغوت. جریان حاکمیتی دارد نه به سویی.

«داعیا الی الله» یعنی پیش رفتن به سوی حکومت جهانی برای برطرف شدن مشکلات همه مردم.

سراج منیر

سراج به معنای چراغ است و چراغ هر آن چیزی است که نور می‌دهد. منیر تاکید بر معنای سراج است. هر جایی هست ابهام نیست. تشخیص هست. پیامبر باشد، همه جا روشن می‌شود.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱)

ایجاد تمایز

در زندگی انسان برخی چیزها یا اشخاص نسبت به چیزهای دیگر یا اشخاص تمایز پیدا می کنند و اگر انسان حواسش جمع نباشد غافل گیر خواهد شد. فرضاً اگر پدر و مادر خود را شبیه بقیه ببیند، حتماً رودست خواهد خورد. خداوند برای پدر و مادر شأن اختصاصی قرار داده است با اینکه او هم مرد و زنی هستند شبیه دیگر زن و مردها ولی همین که پدر و مادر هستند شأنی دارند که به در قرآن و روایات شأن عجیبی برایشان قائل شده اند. بوسیدن دست و احترام های ویژه و ... همه به دلیل همان نسبت است. شبیه این موضوع در جامعه خیلی داریم و شیطان در جامعه مشابه سازی می کند. می گوید پدر هم شبیه بقیه، چه فرقی می کند؟! و حتی اخیراً کتاب هایی نوشته شده که چگونه می توان جلوی پدر و مادر ایستاد! همسان سازی می کند که چه فرقی می کند. یا مثلاً عالم یا روحانی یک مسجد را شبیه دیگران دیدن، این ها خوب نیست و از انحرافات است. در تاریخ اسلام، در صدر اسلام امیرالمومنین (علیه السلام) می شود یکی شبیه مقداد و سلمان و و بعد هم ابابکر و ... که بعد سقیفه ایجاد می شود. یعنی قبلش یک مشابه سازی رخ داده است و بعد سقیفه به وقوع می پیوندد.

از سوئی گاهی آنقدر کسی را بالا می برند که عدل خدا ایجاد می کند. چیزی شبیه به خدا نداریم. پیامبر هم به هر حال مخلوق است و عبد خدا است که به او وحی می شود.

این دو عامل انحراف انسان می شود. برای آنکه بتوان قدر پیامبر را دانست، باید تمایزهایی را ایجاد کرد و به معلم و مادر و پدر احترام ویژه گذاشت. آداب باید سرچایش باشد. کسی که به من چیزی یاد داده است، با کسی که چیزی یاد نداده، باید برای من فرق داشته باشد.

تمایز دیدن افراد بنا بر حقوقی که به آنها داده شده است. از نکات مهم در سوره احزاب این است که شما باید حق پیامبر را ادا کنید.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲) وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳) مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴) ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا (۵) النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا

كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (٦) وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (٧) لِيَسْتَلَّ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا (٨)

آدم باید طبق چیزی که پیامبر می‌گویند، عمل کند و هیچکسی را بر او ترجیح ندهد. این آیه منسوخ نشده است و همین الان هم نبی بر نفس‌های ما اولی است و جامعه دینی که در آن حاکمیت دینی مستقر است از جامعه‌ای که پیامبر ندارد، متمایز است. اگر انسان تمایز را ندارد به زندگی در خارج علاقه‌مند می‌شود. چون اولویت‌ها را نمی‌تواند تشخیص دهد. اگر جامعه‌ای حکومت دینی دارد و در آن اسم پیامبر و اهل بیت (علیهم‌السلام) وجود دارد، امکان صلاح و فلاح در آن به شدت بالاتر است تا جامعه‌ای که از اصل منکر همه چیز است! و این امتیازی است که چیزی بالاتر از آن نیست. سر سکوت بیست و پنج سال امیرالمومنین (علیه‌السلام) نیز هم همین بوده است. جامعه‌ای بوده است پر از نقص، که آن جامعه نماز داشته است، اقامه حدود داشته است و امیرالمومنین (علیه‌السلام) نیز اعتراضی نکرده است که کیان آن حکومت بهم بریزد. این جامعه به اصلاح نزدیک‌تر است.

نتیجه‌گیری اینکه:

به هر حال بین حضرت زهرا (سلام الله علیها) و سایر زنانی که در مدینه بوده‌اند، تفاوت بوده است و این تمایزها دیده نشد و اتفاقات بدی افتاد. مخالفت‌های حضرت فاطمه (سلام الله علیها) مخالف یک فرد تلقی شد. اگر کسی قدر حضرت زهرا (سلام الله علیها) را می‌شناخت و بعد از ایراد خطبه فدکیه باید حجت بر همه تمام می‌شد و سقیفه اتفاق نمی‌افتاد اما تلقی آنها این بود که او یک خانم است بین بقیه و تمایزی قائل نشدند. این موضوع از این جهت گفته می‌شود که اینگونه نیست که یک فرد خوب در جامعه باشد و همه تمایز او را بفهمند بلکه باید سختی با او داشته باشند تا او را بفهمند.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (٢١)

این آیه در این زمینه بسیار عجیب است. پیامبر اسوه می‌شود برای کسی که به یوم الاخر و خداوند، رجا داشته باشد و ذکر کثیر بگوید. اگر چنین نباشد، پیامبر برای او اسوه نخواهد شد. به نسبت این ماجرا، این اسوه بودن متفاوت می‌شود.

ممکن است کسی بگوید ما رسول و امام ندیده‌ایم و علمای ما علم خاصی ندارند و.... و بگوید تمایزی نمی‌بینیم اما باید یک حرف را پاسخ داد که چرا بین کتاب خدا و بقیه کتاب‌ها تمایز قائل نشدید؟ و چرا قدر و شأن آن را پاس نداشتید؟ چگونه درس خواندی و کار کردی اما برای این کتاب وقت صرف نکردی؟ چرا در صف آخرین اولویت‌هاست؟ یا اگر در اولویت است، تمایزی برایش قائل نیستیم؟ حس ما، حس تمایز ویژه نسبت به قرآن نیست. اگر کسی مراحل سیر و سلوک بخواند

ممکن است هر جایی برود و هر کتابی بخواند اما بعید است به سراغ کتاب خدا برود. نه تنها تمایز داده نمی شود بلکه شانش نزد ما پایین آمده است.

چگونه می توان این تمایز را ایجاد کرد؟ چگونه تمایز چیزی در ما بیشتر می شود؟

نسبت من با قرآن همانند نسبت افرادی است که در زمان پیامبر (صل الله علیه و آله) با امیرالمومنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها) بودند. نسبت من با قرآن و تمایزی که بین این کتاب با بقیه کتابها و مطالب می دهم، شبیه نسبت خود من است در زمان پیامبر (صل الله علیه و آله) با امیرالمومنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (سلام الله علیها).

چگونه می توان شأن قرآن و اهل بیت را بالا ببریم تا تمایز ایجاد شود؟ راهش این است: «كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا». مرتب باید خدا را یاد کنیم. وقتی مرتب خدا را یاد کنیم، خدا برای انسان بزرگ می شود و بعد اسوه و قرآن برایش موضوعیت می یابد.

آیات ۴۱ تا ۵۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۴۲) هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (۴۳)

اگر چشم تمایز بین انسان باز نشود، در احکام شرعی تفاوت بین کارها را متوجه نخواهد شد و کارها شبیه هم می شوند. باید چشم تمایز بین انسان باز شود تا در شبهه ها گیر نکند. جریان تمایز بالادستی اگر درست شد، در زندگی دچار نظام متشابهات نخواهد شد. قرآن با غیر قرآن، عالم با غیر عالم و ... فرق دارد.

اگر همه کارها خوب باشد، باید بتوان خوب تر را تشخیص داد. وقتی نور بیاید، امکان تمایز وجود دارد و راهش ذکر کثیر است.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا (۴۴) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۴۵) وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶) وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا (۴۷) وَ لَا تَطْعِمِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعَا أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۴۸)

این آیات چهره پیامبر را به عنوان یک چهره مدیریتی و حاکمیتی معرفی می کند و ما اکثرا چهره معنویتی ایشان را می شناسیم. اگر این چهره حکومتی را نشناسیم، اسوه حسنه بودن پیامبر در حکومت برای ما اهمیت پیدا نمی کند. مدیریت می شود شکل زندگی پیامبر، جدا بودن دین از سیاست محقق می شود و مدیریت، فضلی است که خدا داده است و باید انسان شکرش را بجا آورد. نباید برای آن ادعای ارث و میراث کند، نباید زیاده خواهی داشته باشد. اگر بنا باشد که اسوه حسنه بودن پیامبر در

نظام حاکمیتی اجرا شود، نیاز به انقلاب دیگری داریم و در نظام مدیریتی تغییرات اساسی نیاز دارد. فرد باید در این سیستم تقوا داشته باشد و البته این از انحرافات است که باید اصلاح شود.

این ویژگی هاست که باید در این مدیریت وجود داشته باشد.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَلَا تَطْعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

مهم ترین آن، مقابله با نظام کفر است مثل استکبار و استثمار و زیاده خواهی ها و هر آنچه شبیه نظام کفر باشد. حقوق های نجومی تمایز شیطانی است. به هر حال انسان ناچار به تمایز است اما در نه در ثروت و زراندوزی. این موارد باید اصلاح شود.

آیات بعدی در فضای خانواده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا (۴۹)

از مهم ترین اتفاقات در جامعه بحث خانواده است و اختلافات خانوادگی منجر به بحران های اجتماعی می شود. شعبه ای از بحران های اجتماعی به خانواده بازمی گردد. ناسازگاری بین زوجین باید به نوعی حل شود.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۵۰)

خداوند ممکن است برخی از احکامش را برای پیامبر متمایز با بقیه کند و از این تمایز برای نشان دادن تمایز رسول استفاده کند. این آیه خاص پیامبر است و حتی در اهل بیت (علیهم السلام) هم شبیه ندارد. «وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا..» اینکه چرا چنین مجوزی داده شده است بر ما مشخص نیست و لزومی هم ندارد که برای ما مشخص باشد. اینکه برای حضرت ابراهیم (علیه السلام) ملائکه نازل می شود و حضرت موسی (علیه السلام) نور خدا را دید و اینکه چرا حضرت عیسی (علیه السلام) بدون پدر متولد شد و ... این ها در ظرف ما نیست، مگر اینکه گفته شود.

در حوزه اجتماعی اگر امتیازی به قشری یا فردی داده شود، این امتیاز مربوط به کل بشر می شود. من غیر اب به دنیا آمدن حضرت عیسی (علیه السلام)، می شود برای کل بشر است. دارایی پیامبران مخصوص همه انسان هاست. این خیلی افتخار است که

پیامبری دارد که برای او احکامش امتیاز خاصی پیدا کرده است! گویی این امتیازات برای پدر خانواده قرار داده شده است و همه اهل خانه از آن بهره‌مند می‌شوند.

این آیات خیلی مهم هستند و در انتها انسان را به غفور و رحیم بودن خدا نسبت می‌دهد.

فرض کنید شما جای خانم‌های آن زمان بودید و بگویند که شما می‌توانید خود را به رسول ببخشید و بعد خبر بیاید که کسی نیامده است! نمی‌دانیم چرا کسی نرفته است و این خبر بدی است. گویی همین هم برای انسان امتحان است و برای مردم همه زمان‌ها اثبات می‌کند که این پیامبر شما در زمان خودش آنقدر هم که شما فکر می‌کنید بزرگ نبوده است. سوال پیش می‌آید که چرا؟ و بعد گفته می‌شود که مگر قرآن برای شما الان بزرگ است؟! اگر شأن قرآن فهم شود، انسان در هیچ حالتی به خود اجازه نمی‌دهد که از آن جدا شود. قرآن، ثقل امام است. شریک امام زمان است. انسان چشم تمایز بین ندارد و این خیلی خطرناک است.

سه عامل ایجادکننده عدم توانایی در متمایز کردن

در خطبه فدکیه، ابهام، ظلم و جهل، عامل این متمایز ندیدن ذکر می‌شود.

ظلم یعنی عدم رعایت حقوق خدا و احکام. هر حقی که رعایت نشود چشم یک پرده نابینا می‌شود و هیچ فرقی نمی‌کند که او کیست که رعایت نکرده است. ظلم غشی ایجاد می‌کند و در سوره مبارکه زخرف این موضوع مطرح می‌شود که: «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^۱

ابهام، ابهام است. اینکه انسان در کارهایش جوری کار کند که عمداً و سهواً ابهام داشته باشد. چند ساعت کار کردی این هفته؟ چندتا دوست داری؟ کجاها رفتی؟ ابهام در سبک زندگی خیلی مهم است. هر کاری را نکردن، هر سایتی را باز نکردن، هر نانی را نخوردن و، حالا این کار را می‌کنم ببینم چی می‌شود! این ابهام داشتن خیلی خطرناک است و به تدریج زیاد می‌شود.

جهل، عدم آگاهی به چیزی است. نداشتن معیار و نداشتن علم هر دو جهل است. نداشتن معیار و داشتن تعاریف اشتباه مهم‌تر است. حق را باید به زور گرفت؟ چه کسی این را گفته؟ ارث را باید به زور گرفت؟ این‌ها را از کجا می‌گوییم؟ معیارهای عرفی و اجتماعی، جای معیار حقیقی را گرفته است و این جهل است.

^۱سوره مبارکه زخرف، آیه ۳۶

در سوره زخرف مطرح می‌کند که «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ». شیاطن با او قرین می‌شود. به او ناغافل می‌گوید چنین کن. هر کسی که «عشی» یعنی چشمش از ذکر رحمان تاریک شود، چنین می‌شود و تمایز نمی‌بیند. خیلی بد است که بین عالم و جاهل نتوان تمایز قائل شد. بین مسجدها نتواند تمایز قائل شد، بین روضه‌ها نتواند تمایز بدهد و... و این جریان در همه زندگی انسان جاری است. کارهایی که بر اساس تصادف انجام می‌شود. نجات به این راحتی نیست. این خواب خوشی که دیده‌ایم، ما را به مجالست با رسول نمی‌کشاند..

نمی‌شود به این راحتی وجود امیرالمومنین (علیه السلام) را در جمع تشخیص داد. همین اتفاق افتاد که باور نکردند و تمایز ندادند بین امیرالمومنینی که جوان بودند با دیگران و باور نکردند که او دارای علم است و با عرش در ارتباط است. باور نکردند دختری هجده سال عالمه مطلق عالم باشد! بین کارها نمی‌تواند تشخیص دهد، بین افراد تمایز نمی‌دهد. بین سه دعا از سه معصوم تمایز نمی‌بیند. بین صحیفه فاطمیه با بقیه ادعیه تمایز قائل نیست چون متصل به قرآن نیست و این خیلی خطرناک است. حتی در تشخیص‌های ابتدایی هم فرد گیر می‌کند.

در فتنه ۸۸ نتوانستند تشخیص دهند که آنکه مخالفت کرد، چه اشتباهی کرده است و اعتراض قانونی نیست و حکمش اعدام است و نتوانست بفهمد ولایت فقیه، ولایت رسول الله است. نتوانست تشخیص بدهد. می‌گویند فقیه معصوم نیست. مگر معصومیت، شرط ولایت است؟ به ولایت فقیه نه می‌گوید و به ولایت هر شیطانی آری می‌گوید. سوره مبارکه حج. این موارد خیلی دردآور است که ولایت فقیه در بین حکمرانان ما خیلی غریب است. در زمان امام خمینی (ره) کسی بر روی حرف امام حرف نمی‌زد. در این چندین ساله چقدر بر روی حرف رهبری حرف زدند؟! علت این است که ما تمایز بین قرآن و غیر قرآن نداریم و در زندگی فردی و اجتماعی فرقی نمی‌کند. باید حرف‌های قرآن به ما بچسبد.

در زمان حضرت لوط (علیه السلام) کار گناهی انجام می‌شده است و همه جز حضرت لوط (علیه السلام) و تعداد محدودی به آن مشغول بوده‌اند. آنقدر این پیامبر غریب بود که اگر قرآن نبود، هیچکسی از او خبردار نمی‌شد. امروز جبهه حق پر از نیروی مدافع است و دلیل مایوس بودن آن، نخواندن قرآن است. یک سوره عنکبوت کافی است!

ما به دنیا آمده‌ایم برای «اهدی الحسینین»، برای پیروزی حق دنیا آمده‌ایم. برای آبادی زندگی دنیا به این معنایی که حکمرانان مطرح می‌کنند، نیامده‌ایم. قرآن در زندگی ما نیست و بر مبنای آن زندگی نمی‌کنیم. می‌گوییم قرآن اما بود و نبودش در زندگی ما ملموس نیست. به شکرانه انقلاب و وجود حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) قرآن باید در متن زندگی ما باشد. گریه کردن برای شهادت ایشان که دردی را از کسی کم نمی‌کند! وقتی که عدل ایشان که قرآن است در جامعه دیده نمی‌شود مثل این است که خود حضرت دیده می‌شود، حالا ما بشینیم گریه کنیم، چه مشکلی حل می‌شود؟! باید بنشینیم و قرآن را بفهمیم.

«ظَلَمَ» و «بُهَمَ» و «جهل» باید برداشته شود. حقوق را به جا آوردن و اصلاح تعاریف اشتباه، مثل اینکه ولایت مرد بر زن واجب است. ولایت برای فقیه است. ولایت مرد مشروط است، آن هم در حوزه خاص. مردی نمی تواند به زنش بگوید درس نخوان فقط اگر حقوق زناشویی خدشه دار شود، می تواند این را بگوید. ولایتش محدوده دارد و از هر جهتی نیست. ولایت مرد در اموری است که برای زن ایجاد حصن و مراقبت ایجاد می کند. مراقبتش سازنده است. ولایت دو دوست بر هم مشروط است و ولایت مطلق هم ولایت مطلق نسبت به قانون است و نه نسبت به کل. ولایت مطلقه فقیه هم نسبت به قانون است. مطلق که معنا ندارد. مطلق در مقابل مقید کردن است. شما نمی توانید ولی فقیه را در چهارچوب قانون اساسی مقید کنید یعنی بالاتر از قانون اساسی است. این هم به دلیل این است که اقتضائاتی در جامعه رخ می دهد. در قانون اساسی شأن ولایت فقیه حفظ نشده که باید حفظ می شد. شهید صدر از عراق زمانی که انقلاب به سمت پیروزی می رود، قواعدی را استخراج می کند که خیلی جالب است. این ها برای ما نباید حجاب شود.

مشکل ما عدم تمایز بین حرف خدا و غیر خداست. این اصل قصه است. تا زمانی که این انسان خدا برایش مهم نشود و حرف خدا برایش مهم نشود، قدرت تمیز خوب و بد را نخواهد داشت و خوب و بد را طبق قالب های تعیین شده خواهد فهمید. اجتهاد امری است متصل به وحی و صرفا با قرآن به دست می آید. و هرکسی آن اجتهاد را از هر طریق دیگری بجوید راه خود را دور کرده است. قرآن جدی است و بودن و نبودنش خیلی فرق می کند. برنامه ریزی کنیم و این موضوع را جبران کنیم. وقتی خدا برای ما بزرگ شود و قدر و قیمت داشته باشد، حرف خدا هم برای ما بزرگ و ارزشمند خواهد شد.

خدای خالق آسمان ها و زمین، خدایی که عرش دارد، خدایی که ... نقص ما در توحید است و تا وقتی این نقص وجود دارد، بود و نبود قرآن برای ما خیلی فرق نمی کند. این وضع ما نسبت به قرآن خیلی بد است. علی (علیه السلام) خانه نشین است که من همسایه هم در خانه او را نمی زنم و حالی از او نمی پرسم! و این خیلی سنگین است.

دور جدید انقلاب را باید با قرآن شروع کنیم. انقلاب بدون قرآن، فریب است. ما نمی خواهیم انقلابمان فریب باشد، همه مستکبرین از آن حساب می برند و همه مستضعفین به آن امید بسته اند و اگر چنین نشود، ما همه مسئول هستیم چون مطالبه آن باید از مردم اتفاق بیفتد. نخبگان مردمی باید احیاء شوند و برای دانشمندان باید قرآن موضوعیت پیدا کند.

قرآن را برای خود متمایز کنیم. یک خانه که درست شود، همه می گویند چرا این خانه نورانی است و همه از آن استفاده می کنند. باید از خودمان شروع کنیم.

به جای متهم کردن بقیه، شروع کنیم به اصلاح خودمان و در مجالس مان از کسی چیزی نگوییم اما تا توانستیم در مورد سوره ها حرف بزنیم و در مورد نحوه کاربردی کردن آن در زندگی بگوییم. نقل مجالس مان سوره ها شوند. چنین زندگی ای

قدرتمند خواهد شد. زندگی، راحت و معنوی می شود. همانطور که خود رسول برای «لمن کان یرجوا» اسوه می شود، هر کسی که پیامبر اسوه اوست، او هم اسوه دیگران می شود. اسوه، اسوه می آورد و این طبیعی است. اسم این، رسانه است. اسوه‌ها، اسوه افراد اسوه‌خواه هستند و اسوه‌خواهی منجر به تکثیر اسوه‌ها می شوند. در غیر این صورت تبدیل به عایق می شویم! رحمت در قرآن رسانه یا رساناست و عایق می شود لعن که عدم رحمت است.

این غفلت عمومی ان شاء الله به برکت انقلاب و ولی امر برطرف شود.

اینکه کار خیر و خوب را به نیت اینکه خدا می گوید انجام بدهیم یا اینکه چون بقیه می گویند انجام بدهیم یا اینکه چون خودم می گویم، خیلی این‌ها با هم تفاوت دارند و باید این امر را تجربه کرد. در قرآن از «قوم یوقنون» صحبت می کند. این افراد بدیهی گو هستند. خدا گفته است، پس توام همانطور باش. این خدا گفتن خیلی مهم است. نماز صبح می خواهم بخوانم، مهم است که بگویم خدا گفته است، پس نماز می خوانم. بعد کم کم متوجه می شوی که خدا در لحظه لحظه تو را دیده است. این گفتن نورانیت ایجاد می کند و این فرد را اسوه می کند. تاثیرات پدر و مادری که چنین باشند، خیلی عجیب است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَظِيرِ بْنِ إِهْنَاءُ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳)

در سوره مبارکه احزاب بخشی از بحث در مورد نبی مکرم اسلام است و احکام مربوط به زندگی ایشان که نشان‌دهنده نوع ارتباطات آن حضرت می‌باشد. احکام عجیبی ذکر شده است. اینکه کسی که با پیامبر ازدواج کرد دیگر نمی‌تواند با کسی دیگر ازدواج کند، حتی اگر پیامبر از دنیا بروند. یا عده‌ای داخل خانه پیامبر می‌شوند. این نشان‌دهنده یک زندگی کاملاً مردمی است. در همین رفت و آمدها مقدمات اذیت پیامبر فراهم می‌شود. می‌آمدند و می‌نشستند و از خانه بیرون نمی‌رفتند! می‌گفتند او پیامبر است و باید از او فیض برد. او پیامبر است و باید از او بهره گرفت اما از سویی نباید مزاحم او شد. به هر حال انسان‌ها همیشه بین افراط و تفریط بوده‌اند. عده‌ای نمی‌آمدند و عده‌ای که می‌آمدند، نمی‌رفتند. عده‌ای کمک می‌کنند و بعد با اهل پیامبر (صلی الله علیه و آله) احساس خودمانی شدن می‌کردند و همین منجر به برهم خوردن امنیت خانواده می‌شده است.

«إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ..» احکامی می‌آید که باید رعایت شود. در جمع‌ها باید محرم و نامحرم را مراعات کرد. این در مورد پیامبر است اما به ما هم قاعده می‌دهد. اگر بناست با دوستان ایمانی خود ارتباط داشته باشیم، کاری نکنیم که یکدیگر را از این ارتباطات پشیمان کنیم. در زندگی‌های ایمانی هم باید به همین سبک رفتار کنیم و نباید اذیت‌ها منجر به محدود شدن روابط با مومنین شود. اگر در این روابط محرم و نامحرمی یا وقت، در آن رعایت نشود، تبدیل به آسیب می‌شود و حال آنکه اگر به این موارد دقت شود، می‌تواند به بهترین اتفاق زندگی تبدیل شود. این جلسات برای بچه‌ها به لحاظ عاطفی بی‌نظیر است. اما اگر همین رعایت نشود، تبدیل به تهدید می‌شود.

«إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»؛ زنان پیامبر کمترین حس غریزی را برای افراد ایجاد می‌کردند، چه به لحاظ سن و چه به لحاظ شرایطی که داشتند. در واقع زنان پیامبر به خاطر جلوه‌های خاصی که داشتند این آیه برایشان گفته نشده است. بلکه حریم‌داری، خیلی کار مهمی است. در سفرهای جمعی و گروهی هر چه این حریم‌ها بیشتر رعایت شود، ایجاد قدرت می‌کند.

آیه ۵۳ مربوط به جمع‌های ربّانی است که براساس ایمان شکل می‌گیرد. یعنی ایمان سبب ارتباطشان است. هم باید هزینه‌های وقتی را کم کرد و هم محرم و نامحرمی.

از اتفاقات بد زندگی امروز فاصله بین مردم و عالم است. بین مردم و مسئولین، فاصله است. زندگی هایشان نوعاً ساده نیست، آموزنده نیست و این خیلی خطرناک است. مشکلات شهرها به خاطر خاموش بودن علمای شهر است. ارتباط با مردم از کارهای یک عالم است.

إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۵۴)

این آیات خیلی عجیب است. کافی است فقط همین آیه را انسان بداند که انسان هر چیزی که مخفی کند، چه آشکار باشد و چه پنهان، خدا آن را می‌داند و چون خدا می‌داند ممکن است همه هم بدانند! این قاعده است که وقتی خدا چیزی را می‌داند، می‌تواند آن را به هر کسی و با هر شکلی بگوید. او قدرت مطلق است. این آیه برای هر کسی تقوا می‌آورد.

ارتباط این آیه با آیه قبل نیز مشخص است. اینکه چرا به خانه پیامبر رفتی؟ چرا زیاد ماندی؟ و ...

این آیه در رابطه با روابط انسان با دیگران خیلی جالب است، به خصوص در رابطه با رابطه با مومنین که با چه قصدی با آنها ارتباط برقرار می‌کنید و اینکه علما با چه نیتی در خانه‌شان را باز می‌گذارند.

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَ أَتَقِينَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۵۵)

بحث حریم‌داری برای خدا خیلی مهم است. هم در این سوره هم در سوره نور. فقط بحث پوشش نیست. ممکن است کسی کاملاً پوشش داشته باشد اما حریم هم نداشته باشد. «لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ» نمی‌گوید چه چیزی. خطاب به زنان پیامبر است و باید مراعات کنند. نوعاً مراعات به سمت کسی می‌رود که باید حریم داشته باشد. اگر کسی که باید حریم داشته باشد، سستی کند، دیگران جرأت می‌کنند به حریمش وارد شوند. اگر خانمی قصد داشته باشد حریم داشته باشد، تقریباً هیچکسی نمی‌تواند به آن حریم وارد شود.

آنقدر که اطرافیان یک نفر می‌توانند به او لطمه بزنند، دیگران نمی‌توانند. کافی است به واسطه اطرافیان نزدیک اسرار کسی هویدا شود. در بحث زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) یکی از مسائل غریزی است و بخش عمده آن سرنگه‌داری خانه پیامبر است. اگر این خانم‌ها حریم نداشته باشند، این اخبار سریعاً منتقل می‌شوند. در بعضی سوره‌ها ذکر شده که اسرار پیامبر توسط برخی زنان پیامبر برملا شده است.

برخی از حکم‌ها را به طریق اولویت باید افراد رعایت کنند و نه به طریق تساوی. اگر برای زنان پیامبر این مطرح می‌شود که حجاب واجب است، قطعاً برای زنان معمولی هم واجب خواهد شد. احتمال آسیب از جهاتی، به یک زن معمولی بیشتر می‌شود.

«ما ملکت ایمانهن»؛ کنیزانی که در خدمتشان بوده است و این نشان می‌دهد بحث کنیز و برده هنوز وجود داشته و خداوند به صورت یک مرتبه با آن مقابله نکرده است. دلیل آن هم این بوده که کنیز و برده در موقعیت آموزشی خوبی بوده‌اند و این موقعیت را اسلام تبدیل به یک موقعیت برای رفع استضعاف جاهای دیگر کرد و بعد کم‌کم این موضوع برداشته شد. تا اینکه موضوع برده را خلیفه دوم، تقویت کرد. جلوه بصری این برده‌ها زیاد شد. برده آنها شد ایرانی‌ها و... و طلاق شیوع پیدا کرد. بنا نبود به کشورهای اهل تمدن که استضعاف نداشتند، برده گرفته شود اما در حوزه ایران به صورت خاص استفاده شد و اهل بیت (علیهم‌السلام) از آن استفاده کردند و تبدیل شد به بحث شیعه بودن در ایران. فتح ایران به عنوان تشیع مطرح شد و امام موسی کاظم و امام صادق و امام رضا (علیهم‌السلام) در این موضوع نقش بسیار پررنگی داشتند. دو یا سه نفر از اهل بیت (علیهم‌السلام) فرزند همین کنیزان هستند و این‌ها یک مرتبه فضا را تغییر دادند. اعراب می‌خواستند عجم را به عنوان مخالف خودشان مطرح کنند اما شدند داماد اصلی عجم! و سهم ائمه از کشورهای دیگر زیاد شد و آنها را هم وارد جرگه اعتقادی خاصی آورد.

«ما مَلَکَتْ اَیْمَانُهُنَّ»؛ این عبارت در روایات بار معنایی زیادی دارد. یک جامعه روایی قوی در این زمینه وجود دارد و تصور من این است که تربیت فرزند را از این روایات می‌توان به دست آورد. برخورد ائمه (علیهم‌السلام) با این افراد در حکم برخورد پدر و مادر با فرزند است. این مشابه‌سازی می‌تواند خیلی کارآمد باشد اما نیاز به پختگی زیادی دارد. همین «ما مَلَکَتْ اَیْمَانُهُنَّ» که در قرآن و روایات آمده است و این آیات از افتخارات قرآن است، در بطن کار می‌توان فهمید که بهترین فرهنگ از این طریق ایجاد شده است.

حیا

«كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ»؛ اینکه چگونه کسی را از جلسه خصوصی بیرون می‌کنید، موضوعیت دارد. با حیا برخورد کردن در این زمینه خیلی اهمیت دارد. مخاطب شما نیز باید اهل حیا باشد. این موضوع برای افراد قرآنی خیلی پیش می‌آید. افراد می‌آیند و می‌روند و... و فرق دارد که با او با حیا برخورد کنید یا بی‌پروا.

خدا می‌تواند به یک نفر بگوید منافق یا مشرک اما تو نمی‌توانی چنین چیزی بگویی، چون تو خدا نیستی! اگر کسی این ادب پیامبر را رعایت نکند، نمی‌تواند محبوب قلب‌ها شود و تاثیری داشته باشد. نمی‌تواند نفوذی کند.

محبوب قلب‌ها شدن شاخص است، معیار نیست. اگر کسی گفت حرف‌های شما را نمی‌فهمم اما شما را دوست دارم این یعنی اینکه شما در مدار حیا برخورد می‌کنید.

واژه‌های سرزنشی که در فضای کوفه وجود دارد، جای صحبت دارد که در زمانی مناسب باید به آن پردازیم. نامه‌های حضرت به معاویه نیاز به بررسی دارد. باید قبلی‌های نامه‌ها دیده شود.

سید رضی (علیه‌الرحمه) به خاطر نهج البلاغه به گردن شیعه خیلی حق دارد.

از این حرف‌ها نتیجه می‌گیریم، حیا خیلی چیز خوبی است. حیا یعنی تو به جای کسی که اشتباه می‌کند، شرم داشته باشی! اگر تو به جای کسی که اشتباه می‌کند، شرم داشته باشی، نوع رفتار و بیان فرق می‌کند. لازم نیست حرص کار او را بخوری، جای او حیا داشته باش. این خیلی مهارت می‌آورد.

حیا همان چیزی است که در واکنش به امری نامطلوب خود را جمع می‌کند و می‌گوید من آن نیستم و از آن حس برائت دارد. این حیاست. مثل جمع کردن خود در مقابل نامحرم. به واکنش عقل به مکروهات و امور نامطلوب، حیا می‌گویند. حیا، شاخص عقل و حاکمیت عقل است. حیا از مولفه‌های اصلی در شاکله‌شناسی کودک است. در برخی از بچه‌ها از نوزادی حیا وجود دارد و نسبت به این موضوع واکنش دارد.

حیا خیلی سریع انتقال پیدا می‌کند و در هر کسی که زودتر شکل بگیرد، قدرت عاطفی بیشتری در او ایجاد می‌شود. در روایات حیا را دو دسته می‌کنند؛ حیای مذموم و حیای ممدوح که در روایات ذکر شده است. گاهی این حیا منجر به ابا از کارهایی می‌شود که به سمت کاهش اعتماد به نفس می‌رود.

حیا در زندگی انسان، داستان مهمی است و باید همیشه در واکنش‌های ما باشد و هیچگاه نباید قطع شود. حیایی که نشانه حاکمیت عقل است. حیا خیلی القایی است و در مقابل آن بی‌پروایی است که آن هم خیلی سریع منتقل می‌شود. به ویژه در رفتار والدین با فرزند و رفتار معلم با شاگردانش.

اینکه به خاطر حیا، نتوانی برای حق حرف بزنی، درست نیست. باید شیوه گفتن را اصلاح کرد. حاکمیت عقل نیاز است.

تسلیم رسول بودن

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۵۶) إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷)

مگر کسی می تواند خدا را اذیت کند؟! این تعابیر کنایی است. رسول خدا و خدا به این معنا که ما فکر می کنیم اذیت نمی شوند. نمی توانی کاری کنی که رسول خدا غضبناک شود و برود و بعد مثال حضرت یونس را بیاوری و...، خیر اینگونه نیست.

اذیت کردن پیامبر خدا اینگونه که ما فکر می کنیم نیست اما می شود کاری کرد و رحمت آنها به فرد نرسد. اسم این را لعنت می گذارد. برای ما لعنت ناسزاست اما لعنت عدم جریان رحمت است. گویی فرد نارساناست. لعن کردن ناسزا گفتن نیست. طبع اذیت و خاصیت اذیت، لعنت است. برخی خیلی لعنت می کنند، اگر خبر می دهد که از حق دور است اشکالی ندارد. اما از گفتن این خبر چه نصیبی داری. پس هر جا در روایات گفته شده است ما هم می گوئیم. اما این همه لعنتی که برخی می گویند، یعنی خودشان، از همه آن مبرا هستند؟ لعن کردن دیگران و اینکه خودت دچار ظلم باشی، معنا ندارد. تو حق مردم را بده و ظلم نکن! لعنت خیلی بد است و عامل همه موانع فیض و جودی انسان است و قلب را مسدود می کند. دعا کنیم گرفتار لعنت نشویم.

کسانی که «سَلِّمُوا» نیستند یعنی احکام فطری عقلی شرعی و وحی ای را نمی شناسد و تسلیم آن نیستند. این منجر می شود این افراد خود را از رحمت محروم کنند. این محرومیت منجر به اذیت خدا و رسول می شود. رسول به خاطر خودش اذیت نمی شود، بلکه به خاطر عدم هدایت و محرومیت از فیض این افراد اذیت می شود. این فرد حتی در دنیا هم خیر نمی بیند.

با این آیه نمی توان باور کرد که کسی تسلیم خدا نباشد و بی دین باشد و وضعش خوب باشد! چون خاصیت لعنت، مکدر بودن و خارج از نورانیت و رحمت بودن است. این قلب خاصیتش بخل می شود. مهم ترین خاصیت های لعنت، بخل و حسد و ترس است. شاخصه های لعنت این سه است و ما البته در مورد کسی حق قضاوت نداریم.

عذاب مهین یعنی خوارش می کنند. تسلیم نبودنش به خاطر این بوده است که می خواست آقا و سرور باشد. او عذابش از نوع خواری است.

خاصیت کفر، لعن است و نشان می دهد برخی از اعمال مومنین اعمال یک کافر است و عملش لعن دارد. عمل غیبت، نزد پروردگار عالم رسانای رحمت نیست و مهر لعن خورده است و هر کسی غیبت کند، از همان ناحیه نه نفی دنیا دارد و نه نفی آخرت.

هر چیزی که تسلیم نیست، اذیت می شود و هر چیزی که اذیت می شود، لعن می شود و از همان ناحیه نارسانا است. عدم تسلیم با عدم لعن است و سیاهی و تیرگی و عدم رسانایی است. غیبت را به قصد عزت یا حال خوبی انجام داده است ولی عکسش محقق می شود.

«اللهم العن...» یعنی خدایا من را از آنچه در معرض لعن قرار می دهد، پاک کن. زیارت عاشورا باید با توجه به صفات آنها و برائت داشتن از آنها صورت گیرد.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (۵۸)

تو مومن شدی، هم ردیف پیامبر می شوی. درجه مومن چیست و آیا ما جزاءش هستیم، داستان دیگری است اما همین مقدار که به انسان مومن اجازه ورود به حریم پیامبر داده است، اهمیت دارد. صلوات یعنی وقتی خیرات و برکات نزد پیامبر است، آن را برای خود نمی خواهد بلکه برای عطا کردن می خواهد. مومن باید رسانای رحمت شود. صلوات، رسانه رحمت شدن است. رسانای رحمت بودن است.

صلوات

در مورد صلوات نکته‌ای وجود دارد که خیلی جالب است. در آیه ۴۳ سوره مبارکه احزاب، خارج شدن از ظلمات به نور را غایت صلوات معرفی می‌کند. در آیه ۵۶ این سوره مطرح می‌شود که مومنین صلوات بفرستند و تسلیم او باشند. در آیه بعد می‌فرماید تسلیم باشند و اذیت نکنند. اگر در قرآن همین بحث را ببینیم، در سوره بقره در آیه الکرسی می‌فرماید که کسی که از طاغوت اعراض کند و به خدا ایمان بیاورد، نوعی خارج شدن از ظلمات به نور است. سوره مبارکه مائده آیه ۱۶ هم خطاب به اهل کتاب است. تا به «یهدی الی الله» می‌رسد و از خروج ظلمات به نور می‌گوید. تبعیت از رضایت و رضوان خدا. در سوره مبارکه انعام هم به طور مفصل در مورد ظلمات و نور صحبت می‌کند. با ضیق صدر مرتبط می‌شود. در سوره مبارکه ابراهیم آیات اولیه که در آن، کتاب وساطت می‌کند. آیه ۵ سوره ابراهیم بحث تشکیل حکومت و حاکمیت را مطرح می‌کند و مجموعه این‌ها هیچکدام نافی یکدیگر نیستند و هر کدام موید دیگری است و در کنار هم هستند. باید پیامبری باشد که حاکمیت و حکومتی ایجاد کند و امر و نهی را از کتابی صادر کند و مردمی تبعیت کنند تا از ظلمات به نور خارج شوند. این فرآیند را **صلوات** گویند.

✓ اگر در جامعه توحید را به نحوی ارتقا داد به نحوی که مردم ولی خود را خدا قرار دهند و از اولیای طاغوت برائت پیدا کنند یعنی صلوات.

✓ اگر در جامعه دینی قرآن را به گونه‌ای طرح کرد که مردم بتوانند به آن رجوع کنند و آن را در زندگی جاری کنند یعنی صلوات.

✓ صلوات یک لفظ نیست، یک حقیقت جاری است. این حقیقت ارتقا فهم کتاب است. هرچقدر انسان میل به تبعیت بیشتر از رضوان داشته باشند و ما در گسترش این میل بیشتر سهیم باشیم یعنی صلوات.

✓ صلوات فرستادن یعنی اینکه کاری کن تا همه مردم میل‌شان به تبعیت از رضوان خدا بیشتر شود.

✓ خود خدا و ولایت خدا، کتاب و تبعیت از رضوان و خود رسول. هر چقدر در جامعه‌ای نقش پیامبر در زندگی پررنگ‌تر باشد و نقل مجالس باشند این یعنی صلوات.

در هر کدام از سوره‌هایی که ذکر شد به صورت کاربردی مواردی ذکر شده است که نشان می‌دهد که خدا چگونه ولی‌ای است. و چگونه باید از رضوان خدا تبعیت کرد و... این آیات با سوره‌هایی که گفته شد این موضوع را مطرح می‌کند. در سوره مائده بحث حکم در حوزه طبیات منجر به گسترش رضوان خدا می‌شود. دقت داشتن بر روی طعام و استفاده از حلال طیب. حکم غیر خدا را نپذیرند. مثلاً آیا مجوز دارم هر کتابی بخوانم؟ هر کلاسی بروم؟ و...

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵۹)

این آیه‌ای مشهور در مورد حجاب است و از حالت اختصاصی برای زنان پیامبر به همه زنان دیگر سریان پیدا می‌کند. پیامبر شیوه حکومتش گسترش حاکمیت توحید است تا هر جایی که بعد داشته است و این حکم در همه آنها جاری می‌شود. و خود این از مفاهیم صلوات می‌شود، اینکه حکم پیامبر را برداری و در جایی مستقر کنی. در واقع باید حرف را شنید و تبعیت کرد و برای دیگران وساطت امر خدا را داشته باشد. ما نوعاً نسبت به وساطت دین و امر خدا، دید منفعلانه داریم. خوب است که مهارت‌های لازم را در این زمینه یاد گرفت. رسانای دین و احکام شدن یعنی گسترش دین و احکام.

بینیم مفهوم اذیت در ادامه آیات چگونه دنبال می‌شود. اذیت پیامبر علم مخالفت با حکم خداست.

حجاب داشته باشید که خودتان اذیت نشوید. اذیت شما، اذیت رسول است. در جامعه رسول باشی و مورد تعرض قرار بگیری، گویی رسول اذیت شده است.

لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلاً (۶۰)

اگر شما جلوی منافق را نگیرید او بیکار نخواهد بود و کل جامعه را آلوده می‌کند و منجر به پراکندگی افراد از اطراف رسول می‌شود.

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا (۶۱) سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ تَجْدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۶۲) يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا (۶۳) إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (۶۴) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۶۵) يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ (۶۶) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا (۶۷) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (۶۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً (۶۹)

یک نفر در یک فضا و بستری کار خیلی خوبی را انجام می‌دهد مثلاً راستگویی. این راستگویی خیلی خوب است. دروغ گفتن تبدیل می‌شود مثلاً به منفعت مالی. حالا اگر در این شرایط هم فرد راستگو باشد، ارزش راست گویی او چندین برابر می‌شود. متغیرهایی که در جامعه تغییر می‌کند، وزن یک عمل را سنگین تر یا از سنگینی می‌اندازد. اگر در جامعه‌ای دروغ گویی

زیاد باشد، وزن دروغ گویی فرد در این جامعه زیاد می شود. چون دروغ یک خاصیت مضاعف علاوه بر دروغ گویی دارد و آن انتقال دروغ گویی به دیگران و ایجاد جو دروغ در آن جامعه است. این یک قاعده است.

عمل در بسترها مختصات پیدا می کند. زمانی کاری در بستری خیلی ارزش می یابد. در کربلا صبر حضرت زینب (سلام الله علیها) خیلی ارزش دارد. این صبر از همه انبیاء بالاتر می رود.

کسانی که در شرایط اضطرار نمازشان را می توانند حفظ کنند، این نماز ارزش خاصی می گیرد. نماز به هیچ قیمتی نباید فوت شود.

اینکه انسان ها رزق حلال و طیب در این زمان داشته باشند، دیندار بودن، محجبه بودن در این زمان خیلی ارزش دارد. ممکن است نادیده گرفتن حکم شرعی در شرایطی معادل با کاری باشد که منافق می کند. و این گناه در این شرایط که رسانای منافق است با منافق یکی شود. مثلاً از بی حجابی در این زمان، برداشت همراهی و تایید منافق است. نمی توان گفت غافل بودیم و امانت دار نبودیم. چرا غافل بودی و چرا نمی دانستی؟ «مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أَخَذُوا وَ قَتَلُوا تَقْتِيلًا» تهدید آن وجود دارد. در زمان نزول آیه چنین اتفاقی نیفتاده است اما می خواهد آستانه تحریک را بالا ببرد که کاری نکنید که تایید کننده او باشد.

در زمانی زندگی می کنیم که در جامعه دارای مشکلات و سببی است. در این شرایط نزول نگرستن و پول قرض دادن و ... خیلی ارزش دارد. کسی که کار تولیدی می کند، کسی که از اجناس ملی خرید می کند با اینکه می داند عیب دارد اما باز هم می خرد این ها ارزش دارد و در این شرایط عمل وزن می گیرد.

حکم هایی که جنبه عقلانیت دارد مثل حفظ امانت که خود فرد می فهمد را «ارشادی» می گویند. ارشادی خیلی مهم است. حکم های بدیهی عقلی که حتی بدون گفتن شارع هم فهم می شود و در واقع حکم موکد است، نه ارشادی. چون خیلی مهم بوده است و خدا هم تاکید کرده است. ارشادی شدن حکم خیلی به آن اتفاقاً وزن می دهد.

«ارشادی» یعنی حکم فطری که بدیهی است باید رعایت شود و خدا هم آن را تاکید کرده است. انواع ارشادی وجود دارد. ارشادی در ذات شیء، ارشادی در رابطه شیء و ارشادی در کارکرد آن شیء. پس سه مدل حکم ارشادی وجود دارد. هر شیء ای این سه را دارد یعنی در ذات و رابطه و کارکرد. گاهی شارع ردیفی حکمی می دهد که هر سه این موارد را تایید می کند. یعنی اگر کسی تجزیه و تحلیل کند، شش حکم در خودش دارد و نه یک حکم. هر موجودی در تکوین در این عالم در ذات، در نسبت و در غایتش «خلق فسوی قدر فهدی» است. احکام در هر سه مورد می تواند بیاید.

از کارهایی که افراد در **تدبر در قرآن** باید افراد انجام دهند، استخراج باید و نباید است. از دو جهت باید این استخراج صورت گیرد. استخراج حکم طبعی کنند که استخراج حکم در ذات و نسبت و غایت چیزی است. بعد باید استخراج حکم شرعی کند.

گاهی حتی برخی از بحث‌های علمی هم قیمت می‌یابد مثل همین بحث ارشادی و مولوی. اگر کسی در این زمان به آن علم نداشته باشد، خیلی متضرر می‌شوند. بر اساس این حرف دشمن وارد می‌شود.

آیات ۷۰ تا ۷۳

در ایام فتنه و بلا خواهشا جلوی حرف زدن‌های اضافه را بگیرید و در انتقال حرف‌ها دقت داشته باشید. اگر کسی تقوا داشته باشد و جز حرف سنجیده چیزی نگوید، خاصیت‌های ویژه پیدا می‌کند و همین باعث اصلاح اعمال می‌شود. در چنین فضایی که جامعه آلوده است، قول که سدید شود، عمل صالح می‌شود و همین می‌تواند اثرات ذنب را بپوشاند و فرد از ناحیه قول می‌تواند به اطاعت خدا و رسول برسد.

امانت را خیلی‌ها ولایت می‌دانند. مطرح شدن بحث جبال در اینجا مهم می‌شود. بحث ظلوم و جهول بودن انسان در این آیه چیست؟ این‌ها بحث حکم طبعی است. طبعش پذیرفت. چه خصوصیتی در طبعش بود که پذیرفت؟ اینجا محل جولان تفکر است. چرا در آیه بعد، از عذاب منافقین می‌گویید؟ عده‌ای مومن شدند و عده‌ای هم منافق و مشرک شدند. انتهای سوره شبیه به سوره نصر می‌شود.

قول سدید

حرف زدنی که قول سدید باشد. با قول سدید آرزوی تحقق عمل صالح برای انسان رقم می خورد. قول سدید به لحاظ سوره و به لحاظ وصف های قبل و بعدش خیلی اهمیت دارد.

در روایات هم این موضوع قابل دست یابی است. در روایات امام صادق (علیه السلام) قول سدید را از عفت هم بالاتر مطرح کرده اند و شرط پذیرش عفاف را قول سدید دانسته اند. در روایتی می فرمایند حفظ از شهوات مختلف به تنهایی کفایت نمی کند. بلکه بدان قول عدل داشتن لازم است. که حضرت در ایجا قول سدید را به قول عدل تعبیر کرده است. این ارتباط ای آیه با سوره نحل می شود. عدل در سوره مبارکه نحل یکی از شاخه های مهم آن، قول است. بحث از آنچه می پنداریم عمیق تر است. گاهی افراد در اموری دارای زهد هستند اما یک مرتبه حرف هایی می زنند که ایجاد فتنه می کند و تعادل اجتماع برهم می خورد. برای خودمان سیر و سلوکی قرار دهیم و بعد از این بگوییم، قول سدید باید داشته باشیم.

خیلی از ناامیدی ها و خیلی از سر خوردگی ها، نتیجه قول های غیر سدید است. نور امید و رحمت را می توان با وساطت جاری کرد. این امر اصلاً پیچیده نیست. هر چیزی را که پیچیده کنیم، از عمل خود خارج کرده ایم. اصلاً لزومی ندارد که یک امر مهم، حتماً پیچیده هم باشد.

می توان یک آیه از سوره را انتخاب کرد و بعد مصادیقش را در همان سوره جستجو کرد. بهترین جا برای بررسی مصداقی خود سوره است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱)

در ابتدای سوره قول سدید را معادل «لاتطع الکافرین و المنافقین» می آورد. قول ها هم جهت می شود با کافرین و منافقین. عدم هم راستایی حرف با کفار و منافقین، اولین کاری است که باید انجام داد.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴)

عده ای فکر می کنند هم می توانند خدا را دوست داشته باشند هم غیر خدا را! یکسری از مطالبی که وجود دارد از طریق قول منتقل می شود. کسانی که دچار ظاهر می شوند یا پسر خوانده هایشان را پسر خود می دانند، این از طریق قول هایشان منتقل شده است. احکام اجتماعی ای که مبنای شرع و عقل ندارد را نباید گسترش داد و نباید در مورد آن حرف زد.

قول سدید منطبق با وحی است اما به اعتبار کارکرد و نتیجه آن. چون صدق است، سدید هم هست. حتماً منطبق با حق است. از جاهایی که حق فراموش می‌شود و به تدریج این اتفاق می‌افتد، در برنامه‌های اجتماعی است. چه کسی گفته باید روز زنی درست کرد و بعد سر هدیه دادن و ندادن کلی مشکل ایجاد کرد؟ پسر خواننده با پسر احکامش متفاوت است. باید قول سدید داشت و از روی القانات و جوّ محیط کار کرد.

روز ولادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) از شعائر الهی است. باید سوره حج را خواند تا دید که چگونه می‌توان شعائر الهی را حفظ کرد. باید زندگی حضرت باز شود و الگو برداری شود و تربیت فرزند ما به تربیت کردن‌های ایشان نزدیک شود. این حفظ شعائر الهی است. جاری شدن محبت‌ها اهمیت دارد. اگر این جاری کردن محبت فقط بخواهد با خرید هدیه باشد، نمی‌شود. نوشتن یک متن، خواندن یک سوره و... هم می‌تواند باشد. نزدیک‌ترین امر به بدعت گذاری، قول است و حتی از عمل سرعت و قدرت بیشتری دارد. سمع در بدعت، از دیدن سریع‌تر است. سمع در قلب می‌نشیند، شنیدن.

إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲)

داستان زمانی است که هجمه‌ها و فشارهای مختلف جامعه را در برمی‌گیرد و در درگیری با دشمن، دشمن تحت فشار می‌گذارد و ما چنین درگیری را ندیده‌ایم. اگر منافق جلوی حرفش را گرفته بود، دیگر منافق نبود. منافق است چون جلوی حرفش را نتوانسته بگیرد. در مورد بحث حمایت از ولایت فقیه هم بسیار مهم است و باید خیلی محکم ایستاد.

قول سدید یعنی اینکه از خودتان حکم ندهید. در زلزله‌های اجتماعی حرف‌هایی زده می‌شود که مطابق با حرف ولی نیست. قول سدید، قولی مطابق قول مرجعیت و رهبری است. طبق ساختار ولی، حرف زدن و از خود صحبت نکردن. قول سدید گویا همسویی خاصی با رسول دارد. همراستایی با خدا و رسول است. در شرایط سخت لازم نیست خیلی از حرف‌ها زده شود. بسترهای سوره را در حوزه قول بررسی می‌کنیم:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْتَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲)

لحن قول با موضوع عفت هم مرتبط می‌شود. حرف‌هایی که پای فساد را به ذهن و خیال فرد باز می‌کند. نیازی نیست با نامحرم غیر از ضرورت حرفی زد. فساد در خانواده‌ها از سخن گفتن‌های بی‌جا رخنه می‌کند. نه استادی، نه شاگردی، نه همکاری، هیچ مجوزی برای یک کلمه حرف بیجا با نامحرم به فرد نمی‌دهد.

از مصادیق قول سدید، قول معروف است. اعتقاد به اینکه حضرت صدیقه (سلام الله علیها) مادر ماست، ما را به طهارت، شجاعت، تقوا و دعا‌های او می‌کشاند.

همه ما برای علما باید مقام خاصی قائل شویم و علم و عالم را تکریم کنیم. یادآوری انسان‌های وارسته، در جامعه ایجاد وارستگی می‌کند. قول معروف می‌شود، خوب شناخته شده و منکر می‌شود، بد شناخته شده و غالب.

خضوع مفهوم وسیعی دارد. قول سدید، سدّ می‌کند و امکان نفوذ ندارد و ایجاد خضوع در برابر غیر معروف، سدّ شکستگی ایجاد می‌کند. باید در مقابل دیگران قول معروف داشت و جوری نشود که بتوانند از طریق فرد حرف‌هایشان را جاری کنند. خضوع بی‌جا می‌تواند موجب این جریان شود.

در ارتباطات فامیلی با نامحرم باید حریم‌ها نگه داشته شود. باب شوخی‌ها نباید باز شود. نامحرم بودن به جهت فامیل بودن، برداشته نمی‌شود. صحبت کردن مشکلی ندارد. قول سدید، محکم است و در هر حالتی باید محکم باشد و روی شایدها سوار نباشد.

از مهم‌ترین جایگاه‌های قول سدید، خانواده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَظِيرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنَاجُواهُنَّ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا (۵۳)

در هر مجلسی جایگاه رعایت قول سدید است. «مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ». مجالس محل گفتگوهاست و می‌تواند حرف‌هایی زده شود که منجر به اذیت رسول شود.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (۵۷) وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا (۵۸)

نسبت‌هایی که به ولی داده می‌شود. پایه این موضوع بر روی قول است. حرفی زده شده است که مومنین و مومنات اذیت شده‌اند. گاهی برخی از حرف‌ها خیلی سنگین می‌شود و شاید چند سال جای زخمش خوب نشود.

خیلی از مشکلات انسان به خاطر اذیت‌هایی است که به مومنین و مومنات داشته است. اذیت مومن و مومنات روی جسم خیلی اثر دارد. از منشاء‌های بیماری‌های جسمی، همین اذیت است. اذیت یعنی اینکه کار ناحقی را فرد انجام می‌دهد.

اگر کسی بتواند زبانش را کنترل کند، خیلی قدرت می‌گیرد. شجاع‌ترین انسان روی زمین کسی است که بتواند بر روی حرف زدنش کنترل داشته باشد. با کرامت‌ترین فرد کسی است که روی کلامش مسلط است و با خلاقیت و بدون هوای نفس، حق را بگوید. ما به کرامت خیلی نزدیک هستیم. نیاز به کارهای عجیب غریب نداریم. برای تسلط روی کلام هم فقط یک تمرکز قبل از حرف زدن داشته باشد و حرف خدا را در نظر بگیرد. باید فرد بداند، سکوت بی‌جا گاهی فسادش از حرف زدن بیشتر است.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَّرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (۶۷)

یکی از جاهایی که قول سدید فراموش می‌شود در تبعیت از رئیس قبیله، حزب و رئیس مجموعه است. فرد نباید طاعی باشد اما فقط باید از خدا و رسول و هر کسی که در آن راستا باشد، تبعیت کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۷۰)

از متون آداب عملیات:

عملیات یعنی هر کاری که انسان بخواهد در زندگی انجام دهد چه فردی چه جمعی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

اللهم صل على محمد و آل محمد

سکوت و کلام در عملیات باید به جا باشد و گرنه مخلّ عملیات است.

کلام بی‌جا یا لغو است یا لهُو است و یا کشف سرّ و یا غیبت و تهمت و طعنه و...

نمی‌تواند کلام بی‌جا باشد و یکی از حالات فوق نباشد.

بیشتر عملیات‌ها از سکوت یا کلام شکست خورده است. کاری که نشده است را نباید بی‌دلیل گفت.

- کاری که کم است را نباید بیش از آنچه هست نشان داد و زیاده گفت.

- نباید ادعا کرد.

- نباید بیهوده سکوت کرد و کسانی که می‌توانند به عملیات در آیند را بی‌خبر گذاشت.

- نمی‌توان احساس کرد که همه، همه چیز را می‌دانند و خودشان باید بفهمند.

- باید سخن گفت در جایی که «هل من ناصر» در مسیر حق است.
 - باید سکوت کرد در جایی که لزومی به اتمام حجت نیست. خبرهای بیهوده نزد افراد می ماند.
 - هر خبر بیهوده ای، رخنه ای برای شیطان است.
 - شنیدن خبرهایی که در موضع خود نیست، هوس است و هوس باطل است و جاذب شیطان.
 - هر ادعای بیهوده، مسئولیت‌های بی جا و مراجعه کنندگان متعدد می آورد و وقت‌ها را تلف می کند.
 - هر جلب توجه بی جا منجر به اتلاف توان می شود و عملیات را به ناکجا آباد می کشاند.
 - سکوت و کلام به جا، ضامن موفقیت و بی جا بودن آن، عامل عدم موفقیت است.
- کسانی که تاکنون در عملیات‌ها شکست خورده یا به طور کامل موفق نشده‌اند، می توانند نسبت به این موضوع ارزیابی بیشتری داشته باشند.

والسلام ۹ جمادی الثانی

از مسجد ارض طوس تا مسجد ارض تهران

کشف سرّ مانع توفیق می شود. حرف اشتباه تبعات زیادی دارد. قول عدل داشتن که همان حکمت است. اگر سکوت و کلام میزان داشته باشد، این فرد حکمت دارد. به نسبت آگاهی‌اش از قواعد عقلی و مراقبه داشتن در اجرای آن، حکمت و قول در افراد متفاوت می شود.

(این جلسه حاوی مثال‌های زیادی بود که بزرگواران می توانند در صورت تمایل به شنیدن مثال‌ها و اطلاع از جزئیات بیشتر مطرح شده در جلسه، به صوت کلاس مراجعه نمایند.)

سوال: به نظر شما کسی که سوره احزاب را خوانده با کسی که این سوره را نخوانده، در اندیشه و ایمان و عواطفش چه تفاوتی باید داشته باشد؟

پیامبر هم باید تقوا داشته باشد. در حوزه ولایت مواردی مطرح می‌شود حتی پیامبرش هم باید تقوا را رعایت کند و در چهارچوب عبودیت باشد. ولایتش تابع ولایت خداست. پیامبر باید از «ما یوحی» تبعیت کند. اهل تسنن که حکم پادشاهان را معادل حکم خدا می‌دانند. چون گفته‌اند هر کسی در مقام خلافت قرار گرفت، در اوامر و نواهی مطلق است. حتی خدا، پیامبر را هم مطلق مطرح نمی‌کند. زمانی در کشور مسائلی مطرح شد و منظور این بود که آیا دولت اسلامی می‌تواند فقیه را متوقف کند؟ خیر نمی‌تواند ولی مطلق به معنای این نیست که بتواند چهارچوب الهی را زیر پا بگذارد.

کسی که سوره احزاب به گوشش خورده است، می‌داند که پیامبر هم در این عرصه باید عبودیت کند.

در آیه چهار، بحث محبت به پیامبر مطرح می‌شود. پیامبر با غیر پیامبر و اسلام و کفر با هم جمع نمی‌شوند.

در هر سوره‌ای باید این سوال را از خود پرسید. هر سوره‌ای تغییری در انسان ایجاد می‌کند و او را از جوّزدگی خارج می‌کند، روح جهاد را در فرد ایجاد می‌کند. او را مطیع احکام می‌کند. نزدیکی به رسول را سبب مقیدتر شدن و باتقواتر شدن خودش می‌داند. هر کسی مقرب‌تر است، رسولی‌تر است. ذکر کثیر را به عنوان یک خصوصیت مطرح می‌کند. ذکر کثیر، می‌شود ثواب قرائت سوره. این ثواب به کسی که ذکر کثیر دارد، می‌رسد.

بحث صلوات در سوره خیلی مهم می‌شود. صلوات ظرفیت پذیرش اوامر و نواهی خداوند است که منجر به خروج از ظلمات می‌شود. هر کسی بخواهد صلوات را در عالم گسترده کند، باید ظرفیت پذیرش اوامر و نواهی را در عالم بیشتر کند. ظرفیت‌سازی انسان منوط به امر و نهی‌هاست. هر کسی امر و نهی بیشتر، دارد، ظرفیتش بیشتر است.

در بحث ارتباطات فهمیدیم که خیلی باید مقید باشیم و حیا چیز بسیار خوبی است. کسی که سوره احزاب خوانده، اهل اذیت مومن و مومنات نیست. اذیت خیلی بد چیزی است.

برخی احکام را بلد هستند اما در جاهایی که نباید، استفاده می‌کنند. اذیت کردن مومن رتبه دارد و پیامبر را اذیت می‌کند. بحث لعن مطرح شد و به قول سدید رسیدیم.

در دو آیه ۷۲ و ۷۳ افراد چالش زیاد دارند. این دو آیه در بستر مطالبی که گفته شد، باید مطالعه شود. توجه به بستر در فهم این آیه خیلی مهم است. خارج کردن آیه از بستر سوره ممکن است در فهم، ایجاد مشکل کند.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (٧٢)

آیه‌ای پر رمز و راز است. دلیلی ندارد که فرد در ارتباط با این نوع آیات، فکر کند که باید برود کشف کند. لازم است در فضای درونی خود فرد، این آیات جای بگیرد.

بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها **امانت** را عرضه کردیم و از عهده حمل آن برنیامدند و امتناع کردند و ترسیدند. آسمان و زمین مطلق است اما انسان در بین همه کائنات آن را حمل کرد و به او ظلوم و جهول گفته شد. اگر ظلوم و جهول نبود، او هم احتمالاً ابا می‌کرد و می‌ترسید.

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (٧٣)

در قرآن «لام» زمانی که برای غرض می‌آید به معنای غرض و دلیل است و گاهی برای غایت می‌آید و به معنای تا می‌باشد که در اینجا غایت است و می‌گوید در نهایت انسان‌ها به منافق و مشرک و مومن تبدیل شدند. کافر را در اینجا مطرح نمی‌کند و نیامدن کافر در عرف قرآن جالب است. در اینجا جنسیت‌ها را هم دخالت داده است. در نهایت به غفور و رحیم بودن خدا ربط داده است. همه این اتفاقات ظهور صفت **غفور رحیم** خداست. غفور یعنی علاوه بر اینکه می‌بخشد و عطا می‌کند، عطای بی‌شمار از سر فضل است که طوری این کار را می‌کند که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده و هیچ خطایی صورت نگرفته است. رحمت خدا در آن خیلی ویژه است. غفران از عجیب‌ترین واژه‌هاست که فقط هم کار خداست. رحیم یعنی رحمتش را فرستاده است و با هدایت، آن رحمت را به رحیمیت تبدیل کرده است. غفور رحیم یعنی اگر غفران می‌کند، ضابطه آن هدایت و رحمت است و خود را به قید هدایت بعد از رحمت مقید کرده است. ولایت خودش را به رحیمیت و به غفران مقید کرده است و برای خود ضابطه گذاشته است.

دلیل اینکه **کافر** را در این بین نیاورده است این است که در اینجا چون غایت مد نظر است، باید در طول زندگی بشریت و در سیر زندگی انسان دیده شود. باید اَمّت واحده تشکیل شود و باید در انتهای غایت این قضیه دیده شود، لذا کفر، امکان ظهور در این غایت را ندارد. کفر در لباس نفاق و شرک خود را پنهان می‌کند و خود را در جامعه دینی نتوانسته است عَلم کند. حکومت عدل جهانی تشکیل شده است و در آن شرایط **نفاق و شرک** هم می‌تواند وجود داشته باشد. منافق در دل این جامعه دینی شکاف ایجاد می‌کند. شرک نشناختن خدا است و حاکم نشدن توحید در نفوس است. نفاق از تبعات شرک است. به همین دلیل نفاق‌های زنانه و مردانه و شرک مردانه و زنانه ایجاد می‌شود. شرک می‌تواند از عدم اعتماد به یک نظام واحد ایجاد شود. نفاق مانع رسیدن یک سیستم به خروجی صد در صد است. در اینجا مشرک و منافق را هم جزئی از ساختار

می‌داند. لذا کسی نگوید که کسی به حوزه رفت، به مسجد رفت و ... و کارهای بد کرد. این در ساختار تعریف شده است. ساختاری در این آیه وجود دارد که یک سمت آن اسماء غفور رحیم خداست که جاری است و یک سمت آن به **حاکمیت دین** در جامعه باز می‌گردد.

حاکمیت دینی در جامعه از اینجا مشخص است که کافر را نگفته است با وجود حاکمیت دینی در جامعه مشرک و منافق هم وجود دارد. مثل اندازی است که اگر کسی در زندگی اش خدا را نشناسد در جایی هم که حکومت دینی باشد، باز در بالاترین سطحش نفاق و شرک فرد آشکار می‌شود. نفاق درجاتی دارد که در سوره توبه به آن اشاره دارد. برخی از درجات نفاق وجود دارد که خود منافق هم از آن بی‌خبر است. نفاق یعنی اینکه جامعه با سرعتی به سمتی می‌رود و او ساز مخالف می‌زند. اگر آمار امنیت را در کشور ببینید در حد اعجاز نسبت به کل دنیا می‌باشد. آمارهایی که در جامعه جهت ایجاد روحیه ناامیدی در کشور است، رفتار منافقانه است. منافق هر چه به ذهنش برسد می‌گوید. نفاق با قول سدید سازگار نیست. هر کسی که قول سدید ندارد، در معرض نفاق است. حرف‌های حساب‌نشده و بی‌تحلیل زدن با نفاق همراه می‌شود.

در مدارس برای اجرای سند ۲۰۳۰ اسنادی را ایجاد می‌کنند که مثلاً از هر دوازده کودکی که در سرویس‌ها هستند، مورد آزار جنسی قرار می‌گیرد. این ذهنیت‌های کریه چنین آماری را ایجاد می‌کنند و گسترش می‌دهند. از بوسیدن بچه‌ها توسط بزرگ‌ترها تصویر درست می‌کنند و به عنوان آزار جنسی گسترش می‌دهند. اسم این کار نفاق است. در جامعه دینی حفره ایجاد می‌کند. به خانواده‌ها می‌گویند به فلانی‌ها اعتماد نکنید، به فلانی‌ها اعتماد نکنید. این داستان تا زمان حکومت خود امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) ادامه دارد. از این نفاق در جامعه می‌توان استفاده علمی کرد و در جهت گسترش سطح علمی در جامعه دینی استفاده کرد.

اگر در حکومت با نداشتن قول سدید و بر اساس وهم کاری انجام شود، باید به عنوان امر به معروف و نهی از منکر جلوی آن ایستاد. صحنه آرایی کردن برای شکستن حرمت‌ها! از جهاتی خود را منور و روشنفکر دینی می‌دانند اما در عمل منافقانه رفتار می‌کنند. انواعی از توجیهات داشتن و بدون قول سدید رفتار کردن. تفریح انسان کار است و نه کافه رفتن! جلوه نفاق، فاقد قول سدید است.

طبق این آیه جامعه به طور مطلق از شرک و نفاق پاک نمی‌شود. در هر دوره‌ای برای مبارزه با شرک و نفاق آماده باشید.

اگر خدا به گونه‌ای که همه کاره عالم است و در هر کاری باید از او اذن داشت شناخته نشود، به این **شرک** گفته می‌شود. فرد کارهایش را روی نظرات خودش پیش می‌برد و نه احکام الهی. خدا هست اما احکامش ناشناخته یا معطل است یا خدا هست اما باید و نبایدش را تفویض کرده و یا مسدود کرده است، این‌ها شرک است. برای همه رفتارها و باورهای انسان در

همه مقاطع سنی، احکام دارد. اصل باید و نباید را خداوند به هیچکس واگذار نکرده است، حتی به رسول خودش. برای هر کسی بخواهد و اراده شناخت امر و نهی خدا را داشته باشد این امکان برایش وجود دارد اما این نفس گویی نمی خواهد بشنود. خدایی خدا، با امرش است، «انما امره اذا اراده شیئا ان یقول له کن فیکون».

الان هر جا مشکلات لاینحل وجود دارد، موضوع باید و نبایدهای بشری وسط است. چرا نابسامانی‌ها را به پای خدا می گذاریم؟! خدا رضایت به این همه سختی نداده است. این زندگی ما محصول شرک و نفاق است. زندگی که در اثر نفاق و شرک است و این دردناک و دردآور است. وقتی زندگی در راستای ایمان باشد، صفا است. توبه خدا مثل پوششی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) را پوشاند تا در آتش نسوزد و این خاصیت ایمان است اما زمانی زندگی‌ها و سبک زندگی‌ها عذاب آور است و این را نباید به خدا نسبت داد. خداوند اذن داده است که اگر ظلم جهولی که امانت را پذیرفته است، به این ظلم و جهول بودنش ادامه دهد، منافق و مشرک می شود و اگر از آن خارج شود خداوند غفور و رحیم است و اثری از آن ظلم و جهل باقی نمی ماند.

خداوند ساختاری را طراحی کرد که با ظلم جهول شروع کرد و یا با نفاق و شرک تمام می شود یا ایمان. ماندگاری در این ظلم و جهل می شود، نفاق و شرک. هر چقدر انسان بتواند از این ظلم و جهل فاصله بگیرد، می شود همان صلوات.

جوامع در پذیرش امر و نهی‌ها **ظرفیت** پیدا می کنند و هر جامعه‌ای دارای پذیرش یکسان در امر و نهی الهی نیست. امر و نهی‌های الهی در جوامع دینی تابع ظرفیت‌های مردم آن جامعه است. می توان با القائاتی این ظرفیت را بالا برد یا کم کرد. از این به بعد جوامع به سمت دینی شدن می رود و ظرفیت‌سازی برای اجرای احکام الهی، کار بعد از تشکیل حکومت است. محور مبارزاتی ایمان با شرک و نفاق است و همیشه این وجود دارد.

شرک این است که آدم‌ها در جاهایی، قائل به خدا نباشند. نفاق این است که بر اساس قول سدید ابرازات نداشته باشد و ساز مخالف در جامعه دینی بزند. ایمان هم محور دریافت توبه الهی و دریافت غفور و رحیمی خداست. هر دردی در زندگی انسان گسترش یابد، به خاطر وجود منافق و مشرک است. برائت از منافق و مشرک در دل مان باید روشن شود.

سوره مبارکه احزاب از موضوع توصیه تقوا به پیامبر شروع می‌شود و همین توصیه به مومنین و در نهایت با بحث امانت و اینکه انسان‌ها یا مومن هستند یا منافق یا مشرک، به پایان می‌رسد.

در این سوره اسماء الهی خیلی فراوان هستند و به صورت «ان الله کان علیما حکیماً» است. فرد یا دچار بی‌اعتقادی است یا اعتقاد خوبی ندارد. «کأن»هایی که در سوره آمده است، نشان می‌دهد فرد خیلی باور ندارد که خدا بتواند خیلی از کارها را انجام دهد.

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (۷۲)
لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۳)

این دو آیه از آن آیاتی هستند که علاوه بر ذکر غرض خلقت انسان، غرض اختیار داشتن انسان را هم مطرح می‌کند. در سوره ذاریات غرض خلقت مطرح می‌شود. که بحث عبودیت خدا را عنوان می‌کند. این آیات در سوره احزاب بحث نظام **اختیار** انسان است. دلیل اختیار پذیرش امانت عرضه شده به اوست و به بهترین وجه آن را به ثمر می‌رساند که او می‌شود مومن. و یا اینکه این امانت را بپذیرد اما به خاطر مشکلاتی که برایش ایجاد می‌شود، نتواند به ثمر برساند و دچار عذاب می‌شود. در واقع همه پاداش‌هایی که داده می‌شود، ذیل توبه خداوند می‌آید و تمام مکافات‌هایی که در اثر عمل خودش به آن دچار می‌شود، در سوره به عنوان عذاب یاد شده است.

اغلب مفسرین این **امانت** را ولایت عنوان کرده‌اند و با آیه تطهیر تطبیق پیدا می‌کند. پذیرش ولایت کسانی که رجس ندارند. غیر از انسان، آسمان و زمین و جبال از حملش خودداری کردند. دین و ولایت و قرآن هر کدامش که باشد، به هم مرتبط می‌شوند. در هر حالتی امر و نهی الهی است. پیامبری به انسان عطا شد که نشان داد که چگونه تقوا دارد و عدم اطاعت از کافر و منافق دارد که به وسیله رسول عینی شد. همه امر و نهی‌هایی که برای پیامبر شده است، آن را همان امانت در نظر بگیرید.

طبع آسمان و زمین تکویناً قبول نکردند. همه موجودات کارهایشان را بر اساس علم انجام می‌دهند و هیچ موجودی بدون علم نمی‌تواند کاری انجام دهد اما هر موجودی نسبت به کاری که انجام می‌دهد، علم به علم ندارد و این تنها مخصوص انسان است.

اگر کسی بگوید نظیر این موضوع برای انسان چیست، بحث عالم ذر است که انسان به آن علمی به این معنا ندارند. اغلب می‌گویند ما نمی‌دانیم که چه زمانی چنین شهادتی داده‌ایم؟! یا مثل بحث کودکی که انسان نوعاً دوره شیرخوارگی را به خاطر

ندارد. در دوره شیرخوارگی هر کاری کرده بر اساس علم بوده است. اما علم به علم نداشته است. وقتی کلام در انسان جاری می‌شود، علم به علم یا شهادت را در انسان ایجاد می‌کند. علم‌های معرفتی با علم شهادتی فرق دارد. در علم معرفتی بعد از خواندن به دنبال تصدیقش می‌رود. علم شهادت مثل این است که موجود دو تا می‌شود. مثل اینکه در خواب، خودتان را می‌بینید.

انسان امانت را می‌پذیرد چون ظلم و جهول است. هر دو خیلی تثبیت شده و عدمی هستند. ظلم نبود نور است و جهل نبود علم است. در واقع فقدان علم و نور است. وقتی ظلم و جهول مطرح می‌شود به نوعی از نور اشاره می‌کند که حالت تاریکی را از بین می‌برد و هم ایجاد تمایز می‌کند. به تمایز قائل شدن می‌گوییم برطرف شدن جهل و به روشن شدن می‌گوییم برطرف شدن ظلم. یکی به مبدا باز می‌گردد و یکی به مطلوب و اتفاق ناظر است.

در خواندن کتاب به نور نیاز دارید، و همینطور به سواد. بنابراین هم به نور نیاز دارید و هم علم. این ظلم و جهول به معنای ماندگاری آن نیست. انسان وقتی متولد می‌شود به صورت طفل است و باید در چرخه خروج از جهل و ظلم قرار بگیرد. برای این خروج از نورانیت، نبی و وحی و کتاب بهره خواهد برد و این نشان‌دهنده ضرورت وجود ولایت الهی در جامعه است. در اثر بارش وحی می‌تواند در بارش وحی در مورد این امانت تصمیم بگیرد. بشر نمی‌تواند بدون وحی از عهده این امانت بریاید. این آیه ضرورت اتصال به وحی به دلیل اینکه انسان امانت را اخذ کرده است اثبات می‌کند.

چند مطلب در این آیه وجود دارد:

۱. ماهیتش از ولایت است و از جنس امر و نهی است. ولی نصیر است. ولی که می‌خواهد در مسیر هدایت انسان را نصرت دهد.
۲. امانت ساختاری است که به دست انسان می‌رسد.
۳. دلیل عدم پذیرش سایر موجودات این است که آنها ظلم و جهول نبودند و وضعیت آنها حالت سیر ندارد و لذا رشد به این معنا ندارند. علمی دارند که محدود است و در آن انبساط زیادی وجود ندارد. این حالت تغییر در سایر موجودات به این شکل که در انسان وجود دارد، در سایر موجودات نیست.
۴. انسان در مرحله اول، نه علم خاصی دارد و نه تمایز خاصی. انسان با هیچ موجود دیگری قابل مقایسه نیست. با کرم‌هایی که یک مرتبه پروانه می‌شوند شباهت دارند اما او دگرذیسی هم دارد.
۵. موضوع ولایت از ابتدای طفولیت شکل می‌گیرد. این آیه در شأن تشریحی خود خوانده می‌شود اما موجودی به نام انسان در تکوینش ظلم و جهول است. این موجود امر مهمی را قبول می‌کند. این پذیرش به خاطر ظلم و جهول بودن

اوست. همانطور که آسمان و زمین در وضع تکوین، امانت را نپذیرفتند اما انسان پذیرفت. دلیل نپذیرفتن آنها این بود که سطح ظلمت جهول بودن آنها به اندازه سطح ظلمت و جهول بودن انسان نبود.

۶. فاصله بودن تا شدن انسان، نسبت به سایر موجودات خیلی زیاد است. انسان در این ظلمت جهول بودن خود می ماند. مشکل از اینجا شروع می شود که طفل در طفل بودن خود ماندگار شود والا صرف طفل بودن مجازات ندارد. مخلوقی که سیر وجودی اش خیلی فاصله دارد، انسان است و بعد از او جن و بعد از جن، حیوان و بعد از آن نیز گیاه است. انسان در پذیرش امر و ولایت خدا، گویا نادانسته این کار را کرده است.

۷. عقل به تدریج در انسان شکوفا می شود و اگر از همان اول این عقل شکوفا می شد، مشکلات زندگی اش زیاد می شد و کل نظام حیات برهم ریخته می شد. اما خطری که برای انسان وجود دارد، ماندن در این طفولیت است اینکه بدون امر و نهی از سوی خداوند، بخواهد زندگی کند.

۸. اگر انسان بخواهد برای خروج از ظلمت و جهول بودن خود، به غیر از وحی تکیه کند این امکان برایش فراهم نخواهد شد.

۹. امانت، ولایت و دین و قرآن است که اثبات می کند انسان به وسیله دین و قرآن از ظلمات به نور خارج می شود. یعنی امانت و ولایت است و خارج کننده انسان از ظلمات به نور هم از جنس ولایت است.

بحث علمی این موضوع ممکن است خسته کننده باشد اما فهم این موضوع و کاربرد آن بسیار مهم است.

هر انسانی به میزانی توانمند است که نمی تواند کاری را انجام دهد! هر انسانی به اندازه ای می تواند در کاری دانشمند باشد که نسبت به آن علم، احساس جهل داشته باشد. سطح و افق هر انسانی به میزان احساس نتوانستن او نسبت به کاری است. اگر این احساس نباشد، اساسا کاری را نمی تواند انجام دهد.

برای اینکه بتوانید استعداد خود را بشناسید، استعداد شما در محل هایی است که احساس تو خالی بودن دارید. اگر کسی همین مقدار احساس تو خالی بودن را نداشته باشد، یعنی استعداد آن کار را ندارد. اگر کسی گفت چقدر دوست دارم در ایام رجب و شعبان خدا را ملاقات کنم و من چقدر از خدا دور هستم، به همان میزانی که احساس دوری می کند، امکان قرب برایش وجود دارد. یعنی حد هر انسان در رسیدن به هر کمالی به میزان احساس ناتوانی او در رسیدن به آن است. حد دارایی هر انسانی به اندازه همان حدی است که احساس ناداری دارد. اگر این حد برداشته شود دارایی به او نفوذ نمی کند. برای تاسیس نظام های آموزشی هر قدر بتوان نیاز به چیزی را در کسی فعال کرد، دارایی و داشتن آن چیز را در او ایجاد شده است. نظام آموزشی به القای دارایی و دانایی نیست بلکه به ایجاد ظرفیت دارایی و دانایی است.

انسان به امانت یک علم اجمالی پیدا کرد و فهمید امانتی به او عرضه می‌شود اما در واقع سطح ظلوم و جهول بودن او به این است که نسبت به آن امر اینقدر احساس ناداری و ناتوانی کرد. ظلوم و جهول به میزان ظرفیت انسان در داشتن مفهومی، اشاره دارد. انسان کامل عبارت است از موجودی که احساسش نسبت به خدا و داشتن خدا در عالی‌ترین سطح ممکن نسبت به اینکه باید خدا را داشته باشد و الان ندارد، باز می‌گردد.

ذکر یونسیه که به انبیا نسبت داده می‌شود یعنی حسی که ریشه در خداخواهی دارد. اگر هر کدام از ما، در خود نگاه کنیم، حس مان نسبت به خداداری متفاوت است. کسی که احساس می‌کند که وای بر من چقدر خدا ندارم، برای نماز شب بیدار می‌شود. اگر کسی این حس را نداشته باشد، برای نماز شب هم بیدار نمی‌شود.

حس ناداری که مثلاً کسی در جلسه قرآن بنشیند و بگوید خدایا چقدر نمی‌فهمم، میزان حدی است که می‌تواند قرآن را بفهمد اما اگر احساس کند که هر آنچه از قرآن می‌گویند را می‌داند، احساس نیاز به یادگیری را در خود نخواهد دید.

جامعه دینی ظرفیت عدالت‌طلبی و اجتماعی بودن آدم‌ها را، نسبت به جامعه غیر دینی بیشتر می‌کند. گویی توان انسان را برای کمال بیشتر می‌کند. اگر در جامعه دینی امر ولیّ توسط مردم شنیده شود، این ظرفیت ایجاد شده پر می‌شود اما اگر ظرفیت ایجاد شود اما ولیّ امر شنیده نشود، خلاء ایجاد می‌شود و پر نمی‌شود و در نتیجه تبدیل به عذاب می‌شود. وقتی سطح احساس نیاز زیاد شود، توبه خدا موضوعیت می‌یابد. توبه خدا عطایی می‌شود برای پر کردن این سطح نیاز. اگر این امر و نهی در جامعه شنیده نشود، حفراتش بیشتر می‌شود و این نفاق است. در جامعه‌های دینی این نفاق بیشتر می‌شود.

در واقع هنر جامعه دینی اتّساع این **ظرفیت‌ها** است. این اتّساع بوسیله احکام، مشمول توبه خدا می‌شود. در سوره امانت عرضه شده است و بستر ظلوم و جهول بودن گسترش پیدا کرده است اما در مرحله پر کردن و توبه، افراد کم می‌آورند و می‌شکنند.

یک کاغذ بردارید و بنویسید که چه کارهایی را نمی‌توانید انجام دهید. ارتکاز و تبادر آنها مهم است. در مورد ندانسته‌های خود بنویس و در مورد آن‌ها روی آنها قضاوت کن. در همان مواردی که گفته‌ای نمی‌توانی، انسان خبره‌ای می‌شوی! چون ذهنت به این موضوعات حساس است و قابلیت علم در آنها را، یافته‌ای. به همین دلیل استعدادشناسی از ضعف‌های انسان است. این حرف خیلی سنگینی است که تو در همان جهاتی که احساس ضعف می‌کنی، قوت داری! در همه غصه این ضعف را می‌خورند در حالیکه نشان از نقطه قوت اوست!

امسال هم تمام شد. هر کسی در دفترچه خاطرات خود، کارهای نکرده و ضعف‌هایش را بنویسد و آن را خلاصه کنید به چهار پنج ضعف و بدانید که این‌ها نقاط قوت شماست و سپس برای آنها برنامه‌ریزی کنید.

اساساً در زندگی مشکل ما برنامه‌ریزی نیست بلکه مشکل انگیزه است.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات